

نظام مالی دولت خلافت

اموال در دولت خلافت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالقدیم زلوم

نظام مالی دولت خلافت

(اموال در دولت خلافت)

چاپ اول - عربی

۱۴۲۵ھ - ق - ۲۰۰۵م

چاپ اول - دری

۱۳۹۶ھ - ش - ۲۰۱۷م

نشرات امت

کابل - افغانستان

info@hizb-afghanistan.com

www.hizb-afghanistan.com

www.hizb-ut-tahrir.info

www.qeyaam.com

فهرست مطالب

آیات افتتاحیه	۱
مقدمه چاپ دوم	۲
بیت‌المال و دیوان‌های محاسبات آن	۵
نخستین دیوانی که تدوین شد:	۸
بخش‌های درآمد بیت‌المال	۱۱
دیوان فیء و خراج	۱۱
دیوان مالکیت عمومی	۱۲
دیوان زکات	۱۳
بخش مخارج و هزینه‌های بیت‌المال	۱۴
دیوان دارالخلافه	۱۴
دیوان مصالح دولت	۱۴
دیوان بخشش و عطایا	۱۴

۱۴	دیوان جهاد
۱۵	دیوان مخارج زکات
۱۵	دیوان مخارج مالکیت عمومی
۱۵	دیوان حوادث و اتفاقات غیر مترقبه
۲۲	انفال و غنائم
۴۰	جمع شدن خراج و یک دهم
۴۱	واقعیت عملی که امروزه باید به آن عمل شود
۴۱	کیفیت مقرر نمودن خراج:
۴۳	مقدار خراج
۴۵	مصرف خراج
۴۶	معیارهای طول، مساحت، پیمان و وزن
۴۷	واحدهای طول و مساحت:
۴۷	مسلمانان واحدهای طول زیر را استعمال کرده‌اند:
۵۰	پیمان و وزن:
۵۳	جزیه از چه کسانی گرفته می‌شود؟
۵۶	چه وقتی جزیه ساقط می‌شود؟
۵۸	مقدار جزیه
۶۰	زمان دریافت جزیه
۶۲	مصرف جزیه
۶۳	مالکیت عمومی و انواع آن
۶۹	نوع سوم از مالکیت عمومی
۷۶	قرض گرفتن از دولت‌های بیگانه

در انحصار قرار دادن برخی از اموال مربوط به مالکیت عمومی:	۷۷
۱/۱۰ یا ۱/۲۰ مالیات.	۹۸
خسارات.	۱۰۷
۱- رشوه.	۱۰۹
۲- هدایا و بخشش‌ها.	۱۱۰
۳- اموالی که بنا به مسوولیت و قدرت حکومتی در تصرف انسان در می‌آید: . . .	۱۱۱
واسطه‌گری و حق دلالی.	۱۱۲
اختلاس.	۱۱۳
جرایم و خسارات:	۱۱۶
اموال صدقات و زکات.	۱۳۷
شتر.	۱۴۱
گاو.	۱۴۶
گوسفند:	۱۴۹
حکم شراکت در گوسفندان.	۱۵۳
زکات کشتزارها و میوه‌جات.	۱۵۷
برآورد کردن میوه‌جات:	۱۶۱
کیفیت اخذ زکات کشتزارها و میوه‌جات.	۱۶۴
مقدار زکاتی که در حد نصاب نقره واجب است.	۱۶۸
مقدار نصاب طلا و مقدار زکاتی که در آن واجب است.	۱۶۹
۱- اسکناس جایگزین طلا و نقره.	۱۷۲
۲- اسکناس وثیقه.	۱۷۲
۳- اسکناس الزامی.	۱۷۳

۱۷۹	زکات قرض
۱۸۵	دادن زکات به خلیفه
۱۹۷	نقود
۲۱۰	نقود دو نوع اند:
۲۱۰	نقود معدنی
۲۱۲	نظام یک معدن:
۲۱۲	نظام سکه‌های طلا یا نقره:
۲۱۲	نظام شمش‌های طلا یا نقره:
۲۱۳	نظام صرافی و مبادله با طلا یا نقره:
۲۱۳	نظام دو معدن:
۲۱۹	عیار طلا و نقره:
۲۲۰	نسبت طلا به نقره:
۲۲۲	فواید نظام طلا و نقره
۲۲۶	کفایت طلای موجود در جهان:

آیات افتتاحیه

﴿ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۷) لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۸) وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۹) وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (۱۰) ﴾ [حشر: ۷-۱۰]

ترجمه: اموالی که الله از اهالی آبادی‌ها بر پیامبرش ارزانی داشته، از آن الله و پیامبر و خویشاوندان (پیامبر) و یتیمان و مستمندان و در راه‌مانده‌گان است تا میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. آنچه پیامبر به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، باز آید و تقوای الله پیشه کنید؛ بی‌گمان الله، سخت‌کیفر است. (و نیز بخشی از اموال فیء) از آن فقیران مهاجری است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده‌اند؛ فضل (و نعمت الله) و خشنودی او را می‌طلبند و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند. ایشان، همان راستگویانند. (و هم‌چنین از آن) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند و (آنان را) بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان بسیار نیازمند باشند. و کسانی که از آز و بخل نفس خویش مصون بمانند، همان رستگارانند. (هم‌چنین) کسانی که بعد از آن‌ها [= بعد از مهاجران و انصار] آمدند و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی!

مقدمه چاپ دوم

پس از آن که تمام نسخه‌های چاپ اول تمام شد و درخواست‌های مکرر پیرامون چاپ نسخه‌هایی بعدی از این کتاب گردید، چنین به نظر رسید که تجدید چاپ شود و در چاپ جدید برخی حواشی و اصلاحات اعمال گردد. از این رو تمام این حواشی و اصلاحات به طور دقیق بررسی شده و مورد اهتمام قرار گرفته است. کل کتاب دوباره بررسی و بازبینی شده تا اصلاحات لازم در آن صورت گیرد و ویرایش شود. تمامی احادیث وارده در کتاب به دقت بازبینی شده و مطابق نصوص وارده در کتاب‌های صحیح حدیث، کنترل و هرگونه حدیث ضعیف در آن، برداشته شده است.

بنابراین -به حمد الله متعال- چاپ دوم کتاب حاضر، تصحیح و بازنگری شده و احادیث وارده در آن، کنترل گردیده است. از الله متعال مسألت می‌نمایم که در این کتاب خیر و منفعت برای اسلام و مسلمین قرار دهد و به مسلمانان توفیق عاجل عنایت فرماید که هر چه زودتر در حکومت خلافت راشد، مطالب کتاب را اجرا و عملی نمایند؛ به راستی الله بر هر چیزی که بخواهد، تواناست.

چهارشنبه ۲۱ رجب سال ۱۴۰۸ هجری قمری

برابر با ۹ مارچ سال ۱۹۸۸ میلادی

مقدمه چاپ اول

از آنجا که دین اسلام برنامه‌ی زنده‌گی مردم جهان است، وجود یک دولت لازم است که این برنامه را پیاده و به جهانیان عرضه دارد. این دولت از نظر اسلام "دولت خلافت" می‌باشد که ساختاری متمایز و نمونه‌ای بی‌نظیر دارد و با تمامی اشکال دولت‌های جهان فرق دارد: در ارکان و پایه‌هایش که روی آن‌ها استوار است، در ساختارش، در دستورات و قوانین آن، که از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم گرفته شده، با تمام دولت‌های جهان فرق دارد. بر خلیفه و امت اسلامی واجب است که به این قوانین و دستورات آن التزام و تعهد داشته باشد و آن را پیاده نمایند و پایبند احکامش باشند؛ چون شریعت الله بوده و قانون بشر نیست.

اسلام به دولت خلافت سپرده که سرپرستی امور امت اسلامی را به عهده گیرد و اداری اموال و دارایی دولت و مخارج آن را به دولت خلافت سپرده تا بتواند جامعه‌ی اسلامی را اداره نماید و از امت اسلامی مراقبت نموده و کار دعوت را به خوبی پیش ببرد. ادله‌ی شرعی درآمدهای مالی دولت و انواع آن و چگونگی به دست آوردن این درآمدها را بیان نموده همان طور که مستحقان درآمدهای دولت و جهات مصرف آن را بیان نیز نموده است.

در این کتاب، اموال دولت خلافت و احکام آن را آورده‌ایم و منابع درآمد این اموال و انواع آن، این که از چه چیزهایی و چه کسانی گرفته می‌شود، زمان استحقاق این اموال و کیفیت به دست آوردن آن و جهتی که این اموال در آن کسب و نگهداری می‌شود، بیان کرده‌ایم همان طور که مستحقان آن و جهات مصرف آن را بیان نموده‌ایم.

نظر به این که گرفتن و به دست آوردن این اموال، مستلزم شناخت طول، مساحت، پیمانانه و وزن می‌باشد، از این رو مواردی که در این زمینه لازم بوده، بیان کرده‌ایم تا این که قضیه خیلی واضح و روشن باشد به گونه‌ای که ماهیت و واقعیت آن را بیان کرده و هرگونه جهالت درباره‌ی آن را رفع نماید. اموال دولت خلافت را با طول، مساحت، پیمانانه و وزن‌هایی که امروزه استعمال می‌شوند، ارزش‌گذاری و برآورد کرده‌ایم تا این که روش انجام این کار آسان و قابل فهم باشد. با توجه به این که جنبه‌های نقدینه‌گی اهمیت

خاصی در اموال دولت خلافت دارد؛ چون احکام شرعی درباره‌ی آن وارد شده، از این رو از موضوع نقدینه‌گی بحث نموده‌ایم و ماهیت نقدینه‌گی و زیربنای آن و واحد پولی‌یی که پشتوانه‌اش طلا و نقره است و وزن آن و مشکلاتی که برای آن پیش می‌آید و راه حل این مشکلات را نیز بیان کرده‌ایم. احکام اموال موجود در دولت خلافت پس از بررسی اقوال صحابه و تابعین و تبع تابعین و اقوال مجتهدین راجع به آن، از قرآن و سنت گرفته شده است؛ البته از ادله‌ای که به نظر ما قوت و صحت بیشتری دارد. با این اعتبار که احکام شرعی با ظن مورد عمل قرار می‌گیرد و قطع و یقین در آن شرط نیست آن‌گونه که در بحث عقاید شرط است.

از الله تعالی مسألت می‌نماییم که پیاده نمودن این احکام در دولت خلافت را برای ما محقق و میسر نماید! به راستی الله دوست و یاور ماست.

۱۶ ربیع الثانی سال ۱۴۰۲ هجری قمری

برابر با ۱۰ ماه فبروری سال ۱۹۸۲ میلادی

بیت المال و دیوان‌های محاسبات آن

بیت المال

بیت المال جهتی است که به درآمدها و مخارج دولت که مسلمانان استحقاق آن را دارند، اختصاص دارد. پس هر مالی اعم از زمین و ساختمان و معدن و پول نقد و اموال منقول و غیر منقول که مسلمانان طبق احکام شرعی مستحق آن هستند و مالک معینی ندارد، هر چند جهت آن معین باشد، حق بیت‌المال مسلمانان است؛ خواه در محل استوار و محکم بیت‌المال قرار گرفته باشد و یا قرار نگرفته باشد. هر مالی که مصرف آن به مستحقان و صاحبان مال، یا به مصالح مسلمانان و اداره‌ی امور جامعه و یا برای پیش بردن امر دعوت اسلامی واجب باشد، این مال برعهده‌ی بیت‌المال است؛ خواه در حال حاضر در این امور مصرف شود و یا فعلاً مصرف نشود. به هر حال بیت‌المال با این مفهوم، جهت می‌باشد.

یا به عبارت دیگر؛ منظور از بیت‌المال مکانی است که درآمدهای دولت در آن گذاشته می‌شود و در امور مربوطه هزینه می‌گردد.

نخستین زمانی که بیت‌المال به عنوان یک جهت به وجود آمد، پس از نزول این آیه:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ * قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ * وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [انفال: ۱]

ترجمه: از تو درباره‌ی غنایم جنگی می‌پرسند. بگو! غنایم از آن الله و پیامبر است؛ پس تقوا پیشه کنید و میان خود اصلاح و سازش نمایید و از الله و پیامبرش اطاعت کنید؛ اگر ایمان دارید.

در جنگ بدر بود، پس از آن که جنگ به پایان رسید و مسلمانان درباره‌ی غنایم به دست آمده اختلاف پیدا کردند. از سعید بن جبیر روایت شده که گفت: «به ابن عباس گفتم: آیات وارده در سوره‌ی انفال چه وقتی نازل شد؟ گفت: در جنگ بدر.»

بخاری این روایت را آورده است. پس غنایم جنگ بدر نخستین اموالی است که پس از غنایم سریه‌ی عبدالله بن جحش به دست آمد و الله سبحانه و تعالی حکم توزیع آن را بیان نموده و واضح ساخت که مستحق این اموال، مسلمانان می‌باشد و پیامبر صلی الله علیه و سلم را مأمور کرد که طبق صلاح دید خود در راه مصلحت مسلمانان در آن تصرف نماید. بنابر این غنایم جنگ بدر حق بیت‌المال گردید که حاکم مسلمانان (پیامبر صلی الله علیه و سلم) طبق صلاح دید خود در راه مصلحت مسلمانان در آن تصرف نمود.

بیت‌المال به معنای مکانی که درآمدها و عایداتی دولتی در آن گذاشته می‌شود و مخارج و هزینه‌های مربوطه از آن خارج می‌گردد. در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم مکان معینی به آن اختصاص داده نشد؛ چون اموالی که آن زمان وارد بیت‌المال می‌شد، هنوز زیاد نبود و بلافاصله در میان مسلمانان توزیع می‌گردید و در امور زنده‌گانی آنان هزینه می‌شد. رسول الله صلی الله علیه و سلم غنایم و خمس را پس از پایان جنگ توزیع می‌کرد و توزیع اموال و هزینه‌های آن را در موارد مربوطه به تأخیر نمی‌انداخت. حنظله بن صیفی که کاتب رسول الله صلی الله علیه و سلم بود، می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و سلم به من گفت:

﴿الزمنی و اذکرنی بکل شیء لثالثه﴾

ترجمه: هر چیز را در سومین روز به یاد من بیاور.

حنظله بن صیفی افزود: «هیچ مالی یا غذایی به مدت سه روز برای من آورده نمی‌شد مگر این که آن را به یاد پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌انداختم و رسول الله صلی الله علیه و سلم بلافاصله آن را در موارد مربوطه و در راه مصلحت مسلمانان خرج می‌کرد.»

غالباً اموال در همان روزی که وارد بیت‌المال می‌شد، تقسیم می‌گردید. از حسن بن محمد در روایتی که ابو عبید آورده نقل شده که: «اگر صبح مالی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده می‌شد، قبل از ظهر آن را تقسیم می‌کرد و اگر شب مالی برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم آورده می‌شد، قبل از خواب آن را در امور مسلمانان خرج می‌کرد.» از این رو اموال ذخیره شده‌ای نبود که نیاز به مکان ویژه‌ای داشته باشد.

این وضعیت در طول حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم باقی ماند. وقتی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خلافت رسید، در سال اول خلافتش همین وضعیت ادامه داشت. وقتی مالی از برخی مناطق برای ابوبکر رضی الله تعالی عنه آورده می‌شد، آن را به مسجد پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌برد و میان مستحقانش تقسیم می‌کرد. حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ابو عبیده بن جراح را مسوول این کار کرده بود؛ چون ابو عبیده موقع خلافت ابوبکر رضی الله عنه به او گفت: «من مسوولیت امور مالی مسلمانان را به عهده می‌گیرم.»

اما در سال دوم خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ذخیره‌گاه بیت‌المال به وجود آمد و ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه مکانی در خانه‌اش را به بیت‌المال اختصاص داده که اموالی که به مدینه آورده می‌شد، در آن مکان می‌گذاشت و برای امور مسلمانان و در راه مصلحت آنان خرج می‌کرد. پس از وفات ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه، موقعی که عمر رضی الله تعالی عنه به خلافت رسید، ایشان هیأت آئین را جمع کرد و داخل خانه ابوبکر شد و دروازه بیت‌المال را باز کرد، جز یک دینار که از کیسه‌ای افتاد، چیزی را در آن نیافت و بیت‌المال کاملاً خالی بود.

وقتی در زمان حضرت عمر رضی الله تعالی عنه فتوحات زیاد شد و مسلمانان ایران و روم را فتح کردند و اموال زیاد گردید و روانه‌ی مدینه شد، عمر فاروق رضی الله تعالی عنه ساختمانی را به آن اختصاص داد و برای آن دیوان تدوین کرد و کارمندان اداری را برای آن تعیین و هدایا و انعام را از آن مقرر نمود و سربازانی را بر آن گماشت، هرچند بعضی اوقات خمس غنایم را در مسجد می‌گذاشت و بالافصله آن را توزیع می‌کرد. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که می‌گفت: «عمر مرا صدا زد، دیدم که حصیری در پیش رویش است و طلا هم چون کاه روی حصیر پخش شده است. عمر

گفت: بیا و این طلاها را میان قومت تقسیم کن. الله می‌داند که وقتی این اموال را از پیامبر صلی الله علیه وسلم و ابوبکر منع کرده و به من عطا نموده، آیا از آن خیر اراده نموده یا شر.» ابوعبید آن را روایت کرده است.

از عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: «عمر دستیارش را یک روز ظهر دنبال من فرستاد. پیش وی رفتم و وارد خانه‌اش شدم. سپس دستم را گرفت و مرا داخل اتاقی برد. دیدم که جامه‌دان‌هایی روی هم گذاشته شده است. عمر گفت: این جا خانواده‌ی خطاب نزد الله خوار شده و اگر الله نسبت به ما لطف و کرم داشت، این اموال را نصیب دو دوستم (یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم و ابوبکر) می‌کرد و در این زمینه کاری می‌کردند تا من هم به آنان اقتدا بنمایم. عبدالرحمن می‌گوید: وقتی این وضعیت را دیدم، گفتم: ای امیرالمؤمنین! بنشین تا با هم فکر کنیم که چه کار باید بکنیم. نشستیم و اهل مدینه و کسانی که در جنگ از آنان صرف نظر شده بود و همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم و کسان دیگری را نوشتیم [تا این اموال را میانشان توزیع نماییم].» ابوعبید این را نیز روایت نموده است.

به این صورت مسلمانان مکان معینی را برای بیت‌المال داشتند که اموال و درآمدهای دولت در آن جمع‌آوری می‌گردید و دفاتر خزانه‌داری در آن نگه‌داشته می‌شد و هدایا و انعام از آن خارج و اموال به مستحقانش داده می‌شد.

دیوان‌های بیت‌المال

منظور از دیوان مکانی است که برای نشستن کارمندان اداری و نگهداری دفاتر اداری اختصاص داده می‌شد. هم‌چنین دیوان خود به معنای دفاتر اداری می‌باشد. هر دو معنا با هم ارتباط دارند و به هم وابسته هستند.

نخستین دیوانی که تدوین شد:

نخستین دیوانی که تدوین شد و مکان معینی به آن اختصاص داده شد تا دفاتر اداری در آن نگهداری شود، در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه به سال ۲۰ هجری بود. در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم بیت‌المال اتاق و دفتر اداری نداشت و پیامبر صلی الله علیه وسلم فقط کارمندانی را برای ثبت اموال بیت‌المال تعیین کرده بود. مُعَیْقِب بن ابی

فاطمه دوسی را مسوول ثبت نام غنایم، زبیر بن عوام را مسوول ثبت زکات و صدقات، حذیفه بن یمان را مسوول ثبت اموال حجاز، عبدالله بن رواحه را مسوول ثبت اموال خیبر، مغیره بن شعبه را مسوول ثبت قرضه‌ها و معاملات و عبدالله بن ارقم را مسوول ثبت قبایل مردم و آب‌های آنان قرار داد. با این وجود دیوان برای این کار تدوین نشده و مکان معینی برای نگهداری و ثبت آن اختصاص داده نشد. این وضعیت تا زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه برقرار بود. اما پس از خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه وضعیت تغییر کرد و فتوحات زیاد شد و در نتیجه اموال زیادی به مدینه آورده می‌شد و این امر تدوین دیوان و دفتر ثبت سوانح و اسناد و تخصیص مکان‌هایی جهت نگهداری و نوشتن اموال می‌طلبید.

نقل شده که عامل اصلی برای اندیشه‌های تأسیس دیوان این بود که ابوهریره با اموالی زیادی از بحرین پیش عمر بن خطاب آمد. حضرت عمر رضی الله عنه از او پرسید: چقدر اموال آورده‌ای؟ گفت: به ارزش پانصد هزار درهم آورده‌ام. عمر رضی الله عنه به او گفت: آیا می‌دانی چه می‌گویی؟ خسته‌ای و خوابت می‌آید، برو تا صبح بخواب. وقتی فردا نزد عمر رفت، عمر رضی الله عنه به او گفت: این اموال چقدر است؟ ابوهریره گفت: به ارزش پانصد هزار درهم. حضرت عمر رضی الله عنه گفت: آیا این اموال مطبوع و دلپذیرند؟ ابوهریره گفت: نمی‌دانم. حضرت عمر رضی الله عنه روی منبر رفت و حمد و ثنای الله سبحانه و تعالی را به جای آورد و آنگاه گفت: ای مردم! اموال زیادی برای ما آمده است، اگر خواستید آن را برای شما پیمان و اگر خواستید برایتان شمارش می‌کنیم. مردی گفت: ای امیرالمؤمنین! دیوان را برای مردم تدوین کن تا بر اساس آنان به مردم داده شود.

واقدی می‌گوید: عمر بن خطاب درباره‌ی تدوین دیوان با مسلمانان مشورت و تبادل نظر نمود. حضرت علی رضی الله عنه گفت: «هر ساله اموالی که جمع آوری می‌شود، تقسیم کن و چیزی را باقی نگذار و همه را در میان مسلمانان توزیع کن.» حضرت عثمان رضی الله عنه گفت: «اموال زیادی را می‌بینم که برای مردم کفایت می‌کند، اگر شمارش نشود تا مشخص شود چه کسانی از اموال گرفته‌اند و چه کسانی نگرفته‌اند، می‌ترسم که بی‌نظمی و هرج و مرج پیش آید و حق افرادی ضایع شود.» ولید بن هشام

بن مغیره گفت: «من در شام بودم، دیدم که پادشاهان شام دیوان را تنظیم می‌کردند و سربازانی را بر آن می‌گماشتند. تو هم دیوان را تنظیم کن و سربازانی را بر آن بگمار.» حضرت عمر رضی الله عنه به نظر و قول وی عمل کرد. وی رضی الله عنه عقیل بن ابی طالب و مخرمه بن نوفل و جبیر بن مطعم که از نسب شناسان قریش بودند، را فرا خواند و گفت: «تمام مردم و خانه‌هایشان را بنویسید.» آنان از بنی هاشم شروع کردند و تعدادشان را نوشتند. سپس به دنبال آنان ابوبکر صدیق رضی الله عنه و طایفه‌اش و پس از آن عمر رضی الله عنه و طایفه‌اش را نوشتند و تمام قبایل را ثبت کردند. سپس آن را به حضرت عمر رضی الله عنه تحویل دادند. وقتی عمر به آن نگاه کرد، گفت: «نه دوست ندارم که چنین باشد، از خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وسلم به ترتیب شروع کنید و عمر را در جایی که الله قرار داده قرار دهید.»

این وضعیت دیوان اعطای اموال و تعیین سربازان بر اموال بیت‌المال بود که به زبان عربی نوشته شده است. اما راجع به دیوان وصول اموال باید گفت که قضیه طور دیگری بود؛ چون دیوان عراق در زمان دولت ایران به زبان پهلوی نوشته شده و هم‌چنین دیوان بقیه کشورهای که تحت سیطره‌ی دولت ایران بودند، به زبان پهلوی نوشته شده است. دیوان اخذ خراج و جزیه و وصول اموالشان به زبان پهلوی نوشته شده است. اما شام و مناطقی که تحت فرمان رومیان بودند، دیوان اخذ خراج و جزیه شان و وصول اموالشان به زبان رومی نوشته شده همان طور که در زمان حکومت رومیان چنین وضعیتی داشت. کشور عراق و شامات از زمان حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه تا زمان پادشاهی عبدالملک بن مروان اموی بر همین حالت بود و سپس در سال ۸۱ هجری دیوان شام به زبان عربی ترجمه شد.

گفته شده که چیزی که عبدالملک بن مروان را به ترجمه‌ی دیوان از زبان رومی به زبان عربی تحریک کرد، این بود که نویسنده‌ی دیوان رومی برای دواتش به آب نیاز داشت و به جای آب، درون دواتش ادرار نمود. این خبر به عبدالملک بن مروان رسید و عبدالملک او را تنبیه کرد، و به سلیمان بن سعد دستور داد که دیوان را به زبان عربی برگرداند. سلیمان بن سعد از عبدالملک خواست جهت کمک و یاری وی خراج یک سال اردن را به او بدهد. عبدالملک همین کار را کرد و او را حکمران اردن کرد. خراج

اردن صد و هشتاد هزار دینار بود. یک سال نگذشت که سلیمان دیوان را به زبان عربی ترجمه کرد و آن را برای عبدالملک بن مروان آورد. عبدالملک "سرجون" کاتب رومی آن را صدا زد و دیوان را به او نشان داد و او را اندوهگین کرد. "سرجون" با حالت غمگینی از نزد عبدالملک رفت. جماعتی از کاتبان روم با او برخورد کردند. به آنان گفت: امرار معاش را از غیر این شغل جستجو کنید، چون الله متعال روزی تان را از این شغل قطع کرده است.

راجع به دیوان عراق باید گفت که حجاج بن یوسف، والی عبدالملک بن مروان بر عراق، کاتب آن، یعنی صالح بن عبدالرحمن، را امر کرد که آن را از پهلوی به عربی برگرداند. صالح بن عبدالرحمن بر هر دو زبان مسلط بود، پس درخواست حجاج را اجابت نمود. حجاج مدتی به صالح مهلت داد تا آن را به زبان عربی برگرداند. وقتی کاتب پهلوی زبان حجاج، به نام "مراد نشا بن زادن فروخ" از این جریان خبر پیدا کرد، کوشید که صد هزار درهم به صالح رشوه دهد تا برای این کار اظهار ناتوانی کند. صالح به حرفش گوش نکرد و به کارش ادامه داد و به وی گفت: الله درآمد شما از دنیا را قطع کرده همان طور که من ریشه‌ی پهلوی را قطع کردم.

اقسام دیوان‌های بیت‌المال

دیوان‌های بیت‌المال از دو قسم اصلی تشکیل می‌شود:
 قسم نخست) مربوط به درآمدهای بیت‌المال است.
 قسم دوم) مربوط به مخارج و هزینه‌های بیت‌المال و اموالی که از بیت‌المال خارج می‌شود، می‌باشد.

بخش‌های درآمد بیت‌المال

قسم نخست دیوان‌های بیت‌المال با توجه به نوع مال شامل دیوان‌های زیر است:

دیوان فیء و خراج

دیوانی است که برای نگهداری دفاتر ثبت درآمدهای دولت و ثبت آن تأسیس می‌شود. این بخش از درآمدهای دولت، فیء نامیده می‌شود که مال عموم مسلمانان است.

هم‌چنین درآمدهای حاصله از مالیات که بعضی اوقات در حالت عدم کفایت درآمدهای بیت‌المال برای تأمین مخارجی که برعهده‌ی بیت‌المال است، بر مسلمانان واجب می‌باشد، به عنوان درآمد بیت‌المال مربوط به این بخش است. شایان ذکر است که درآمدهای حاصله از مالیات به عنوان حقوق کارمندان و عوض خدمت افراد و کارکنان دولت یا برای مصلحت و کمک بلاعوض مطالبه می‌شود. برای درآمدهای اموال این بخش از دیوان، مکان ویژه‌ای در بیت‌المال اختصاص داده شده که اموال دیگر با آن یکجا نمی‌شود؛ چون اموال مربوط به درآمدهای دولت که در بیت‌المال گذاشته می‌شود، طبق نظر و اجتهاد خلیفه برای امور و مصلحت مسلمانان مصرف می‌شود.

ادارات دیوان فیء و خراج با توجه به اموالی که وارد آن می‌شود و اموالی که مستحق بیت‌المال می‌باشد، از ادارات زیر تشکیل می‌شود:

(الف) اداره‌ی غنایم: شامل غنایم و انفال و فیء و خمس می‌باشد.

(ب) اداره‌ی خراج: شامل اموالی که از خراج بدست می‌آید، می‌باشد.

(ج) اداره‌ی زمین‌ها: شامل زمین‌هایی که در جنگ علیه کافران به زور از آنان گرفته شده، زمین‌هایی که ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ زکات یا مالیات به آن تعلق می‌گیرد، املاک دولت، زمین‌های مربوط به مالکیت عمومی و زمین‌هایی که منع شده می‌باشد، می‌شود.

(د) اداره‌ی جزیه: شامل اموالی که از دولت‌ها به عنوان جزیه اخذ می‌گردد، می‌باشد.

(ه) اداره‌ی فیء: دفاتر ثبت واردات و ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ مالیات، ۱/۵ گنجینه‌ها و معادن، زمین‌ها و ساختمان‌های دولتی که فروخته می‌شود یا به کرایه داده می‌شود، اموال و دارایی کسانی که وارث ندارند و اموال و دارایی مرتدین مربوط به اداره‌ی فیء می‌باشد.

(و) اداره‌ی مالیت‌ها و عوارض.

دیوان مالکیت عمومی

دیوانی است که مکان نگهداری اموال مربوط به مالکیت عمومی و ثبت آن می‌باشد. خواه این اموال از طریق کاوش و حفاری، یا استخراج، یا از طریق عرضه به بازار به دست آمده باشد. برای اموال مربوط به درآمدهای مالکیت عمومی مکان مشخصی در بیت‌المال اختصاص داده می‌شود و با اموال دیگر یکی نمی‌شود؛ چون این اموال ملک تمامی مسلمانان می‌باشد که خلیفه‌ی مسلمانان طبق رأی و اجتهاد خود و مطابق احکام

شرعی در راه مصلحت مسلمانان خرج می کند.

دیوان مالکیت عمومی به تناسب اموال مربوطه از ادارات زیر تشکیل می شود:

(الف) اداره‌ی نفت و گاز؛

(ب) اداره‌ی برق؛

(ج) اداره‌ی معادن؛

(د) اداره‌ی دریاها، رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و چشمه‌ها؛

(ه) اداره‌ی جنگل‌ها و چراگاه‌ها؛

(و) اداره‌ی منابع طبیعی.

دیوان زکات

دیوانی است که مکان نگهداری و ثبت اموال زکات واجب، می باشد. دیوان زکات با

توجه به نوع اموال زکات واجب از ادارات زیر تشکیل می شود:

(الف) اداره‌ی زکات پول نقد و مال‌التجاره؛

(ب) اداره‌ی زکات کشتزارها و میوه‌جات؛

(ج) اداره‌ی زکات شتر و گاو و گوسفند؛

برای اموال زکات مکان مخصوصی در بیت‌المال اختصاص داده می شود و با هیچ مال

دیگری یکی نمی شود؛ چون الله سبحانه و تعالی مستحقان زکات را در هشت صنف

منحصر نموده و این هشت صنف در این آیه آمده اند:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ
وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ * فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ * وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾

[توبه: ۶۰]

ترجمه: زکات، ویژه‌ی نیازمندان، مستمندان، کارگزاران زکات و کسانی است که باید از

آنان دلجویی شود و نیز از آن برده‌گان، قرضداران، مجاهدان راه الله و در راه مانده‌گان

است. این، یک فریضه (مهم) الهی است؛ و الله دانا و حکیم است!

و جایز نیست که اموال زکات به غیر از این هشت صنف داده شود.

بخش مخارج و هزینه‌های بیت المال

قسم دوم دیوان بیت‌المال مربوط به مخارج و هزینه‌هایی است که برعهده‌ی بیت‌المال می‌باشد. این بخش شامل مخارج دیوان‌ها و ادارات و دفاتر کار و جهات زیر می‌باشد:

دیوان دارالخلافه

دیوان دارالخلافه شامل موارد زیر است:

الف) دارالخلافه؛

ب) دفتر مشاوران؛

ج) دفتر معاون تفویض؛

د) دفتر معاون تنفیذ.

دیوان مصالح دولت

دیوان مصالح دولت شامل موارد زیر می‌باشد:

الف) اداره امیر جهاد؛

ب) اداره‌ی ولایات؛

ج) اداره قضاوت؛

د) اداره مصالح دولت و ادارات و دفاتر کار، اماکن، ملزومات و خدمات عمومی.

دیوان بخشش و عطایا

این دیوان، مکان دفاتر ثبتی فقراء، مستمندان، نیازمندان، قرضداران، در راه مانده‌گان، دهاقین، صاحبان صنایع و دیگران است که خلیفه به صلاحدید خود به آنان بخشش و عطایا می‌دهد. هم‌چنین به افراد دیگری که خلیفه برای مصلحت مسلمانان چنین به نظرش می‌رسد که سهمی به آنان عطا کند، از درآمدهای دیوان فیء و خراج، مخارج و هزینه‌های این سه دیوان تأمین می‌شود.

دیوان جهاد

دیوان جهاد شامل موارد زیر است:

الف) اداره‌ی لشکر که ایجاد و آماده سازی و آموزش لشکر را شامل می‌شود؛

ب) اداری تسلیحات و مهمات جنگی؛

ج) اداری اسلحه سازی.

از درآمدهای تمامی دیوان‌های بخش نخست، مخارج این دیوان تأمین می‌گردد. پس از درآمدهای فیء و خراج مخارج دیوان جهاد تأمین می‌گردد؛ چون تأمین مخارج جهاد در مقابل عوض یا بلاعوض برعهده بیت‌المال است. هم‌چنین از درآمدهای اموال منع شده توسط دولت که مربوط به دیوان مالکیت عمومی است و از درآمدهای دیوان صدقات و زکات، مخارج دیوان جهاد تأمین می‌شود؛ چون جهاد یکی از اصناف هشتگانه‌ی مستحق زکات است که در این آیه آمده اند:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ
وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ * فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ * وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾

[توبه: ۶۰]

ترجمه: زکات، ویژه‌ی نیازمندان، مستمندان، کارگزاران زکات و کسانی است که باید از آنان دلجویی شود و نیز از آن برده‌گان، قرضداران، مجاهدان راه الله و در راه مانده‌گان است. این، یک فریضه (مهم) الهی است؛ و الله دانا و حکیم است!

دیوان مخارج زکات

مخارج این دیوان از محل درآمدهای دیوان زکات در صورت وجود اموال زکات، تأمین می‌گردد.

دیوان مخارج مالکیت عمومی

مخارج دیوان فوق‌الذکر از محل درآمدهای مالکیت عمومی به صلاحدید و نظر خلیفه طبق احکام شرعی تأمین می‌گردد.

دیوان حوادث و اتفاقات غیر مترقبه

این دیوان مشتمل بر حوادث ناگهانی و غیر مترقبه؛ از قبیل: زلزله، طوفان، خشکسالی و امثال آن است. از محل درآمدهای دیوان فیء و خراج و درآمدهای دیوان مالکیت عمومی مخارج این دیوان تأمین می‌گردد. اگر دیوان فیء و خراج و دیوان مالکیت

عمومی موجودی نداشته باشند، از اموال مسلمانان مخارج این حوادث و اتفاقات غیر مترقبه تأمین می‌گردد.

دیوان ارزیابی و سنجش عمومی، دیوان محاسبات عمومی و دیوان بررسی و نظارت دیوان ارزیابی و سنجش عمومی: دیوانی است که طبق نظر خلیفه، ارزیابی آینده برای دولت از جهت درآمدها و مخارج دولت و مقایسه‌ی درآمدها و مخارج کلی، با آن ارزیابی فراهم نموده و درآمدها و مخارج فعلی دولت را با توجه به این ارزیابی به دست می‌آورد. این دیوان تابع دارالخلافه می‌باشد.

دیوان محاسبات عمومی: دیوانی است که اموال و دارایی دولت را کنترل می‌نماید. یعنی موجودی و قروض و درآمدها و مخارج دولت را کنترل می‌نماید.

دیوان بررسی و نظارت: دیوانی است که کار بازرسی و بررسی دقیق محاسبات اموال دولت، مصالح دولت و اطمینان یافتن از وجود اموال و صحت موجودی، قروض و درآمدها و مخارج دولت را انجام می‌دهد. هم‌چنین مسوولین دولتی را محاسبه می‌نماید که اموال را از طریق مربوطه به دست آورده‌اند و در موارد مربوطه خرج کرده‌اند. بررسی و محاسبه‌ی همه‌ی دیوان‌ها و ادارات دولتی و کارمندان دولت در امور اداری از دیگر وظایف این دیوان می‌باشد.

این‌ها دیوان‌های مالی دولت خلافت به صورت کلی و اجمالی بود. علت برپایی این دیوان‌ها این است که این دیوان‌ها یکی از اسلوب‌های اداره‌ی جامعه و یکی از وسایل اقدام به کار می‌باشد و پیامبر صلی الله علیه وسلم مستقیماً جامعه را در امور مالی و غیرمالی اداره می‌کردند و مسوولین و کاتبانی را برای آن تعیین می‌نمودند. قبلاً گفتیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم کاتبانی را برای امور مالی تعیین می‌کردند.

البته آیات و احادیثی که درباره‌ی اباحه‌ی انفال و غنایم و فیه و خراج وارد شده‌اند و این‌ها را مستحق مسلمانان قرار داده که از کفار بگیرند و آیات و احادیثی که بر وجوب زکات و اصناف مستحق زکات دلالت دارند، و نیز آیات و احادیثی که بر مالکیت عمومی اختصاص دارند، به طریق التزام دلالت دارند که اتخاذ اسلوب‌های اداری برای نگهداری و ثبت اموال بیت‌المال و مصرف آن‌ها در امور مربوطه، جایز می‌باشد؛ زیرا این اسالیب فرعی از اصل هستند و در نتیجه جزوی اصل بوده و از امور مباح می‌باشند

و خلیفه می‌تواند این اسالیب را به کارگیرد و آنچه را که برای به دست آوردن این اموال؛ کنترل، حفظ، توزیع و خرج آنها لازم می‌بیند، اختیار کند. تأسیس دیوان و به کار بردن آن در زمان خلفای راشدین در حضور صحابه انجام گرفت و صحابه این کار را انکار نکردند.

اموال دولت خلافت

اموال

نخستین مالی که مسلمانان به غنیمت بردند- پس از آن که الله متعال به دنبال هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه و ساخت مسجد نبوی در آن و ایجاد دولت اسلامی در مدینه منوره، به تدریج اجازه‌ی جنگ را با مشرکین به مسلمانان داد- غنایم سریه عبدالله بن جحش بود. این غنایم چند رأس شتر قریش بود که چرم و کالاهای تجاری حمل می‌کردند و در جمادی‌الثانی سال دوم هجری به دست مسلمانان افتاد.

در رمضان همان سال جنگ بدر اتفاق افتاد و مسلمانان اموال و سلاح و مهمات جنگی به غنیمت بردند. مسلمانان راجع به توزیع این غنایم اختلاف نظر داشتند. الله متعال آیاتی از سوره ی انفال را نازل کرد و در یکی از این آیات الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ * قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ * وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [انفال: ۱]

ترجمه: از تو درباره‌ی غنایم جنگی می‌پرسند. بگو! غنایم از آن الله و پیامبر است؛ پس تقوا پیشه کنید و میان خود اصلاح و سازش نمایید و از الله و پیامبرش اطاعت کنید؛ اگر ایمان دارید.

در این آیه الله متعال تقسیم اموال غنایم مسلمانان را به پیامبر صلی الله علیه وسلم واگذار نموده و آن حضرت صلی الله علیه وسلم غنایم را تقسیم کرد و به پنج قسمت

تقسیم نکرد، سپس مسلمانان اموال یهودیان بنی قینقاع وقتی پیمان شکنی کردند، به غنیمت بردند و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن‌ها را به "أذرعَات" در شام بیرون راند. این واقعه یک ماه پس از جنگ بدر بود. آن حضرت صلی الله علیه وسلم غنایم به دست آمده از یهودیان بنی قینقاع را طبق آیه‌ی غنایم که پس از جنگ بدر نازل شده بود، به پنج قسمت تقسیم کرد:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ [انفال: ۴۱]

ترجمه: بدانید یک پنجم غنایم جنگی که به دست می‌آورید، از آن الله و پیامبر و خویشان (پیامبر) و یتیمان و مستمندان و در راه مانده‌گان است.

نخستین سرزمینی که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را فتح کرد، سرزمین یهودیان بنی نضیر بود و این واقعه پس از پیمان شکنی یهودیان به دنبال جنگ احد بود. پیامبر صلی الله علیه وسلم پانزده شبانه روز آنان را در محاصره قرار داد و آنگاه با آنان صلح کرد بر سر این‌که از مدینه بیرون روند و می‌توانند به جز بار چند شتر و سایر سلاح‌ها با خود حمل کنند. ابن اسحاق در کتاب "السيرة النبوية" آورده که رسول الله صلی الله علیه وسلم به جز سرزمین‌های یهودیان بنی نضیر بقیه‌ای اموالشان را در میان مهاجران نخست تقسیم کرد و از این اموال سهمی به انصار نداد به جز سهل بن حنیف و ابودجانه سماک بن خرشه؛ چون این دو نفر فقیر بودند و پیامبر صلی الله علیه وسلم از اموال به دست آمده از یهودیان بنی نضیر سهمی به آنان اعطا کرد.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم سرزمین یهودیان را نگه داشت و در میان مسلمانان تقسیم نکرد و مخارج یک سال خانواده‌اش را از آن تأمین می‌کرد و باقیمانده را همراه با سلاح و سایر امکانات و وسایل در راه الله قرار داد. سوره‌ی حشر درباره‌ی این غزوه نازل شد، از آن جمله الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ * وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [حشر: ۶]

ترجمه: شما برای به دست آوردن آن چه که الله، از (اموال) یهودیان بر پیامبرش ارزانی داشت، هیچ اسب و شتری نتاختید؛ بلکه الله، پیامبرانش را بر هر کس که بخواهد، چیره می‌گرداند. و الله، بر همه چیز تواناست.

در آیه‌ی مذکور الله متعال اموال غنایم یهودیان بنی نضیر را مخصوص پیامبر صلی الله علیه وسلم قرار داده است. سپس غزوه‌ی بنی قریظه پیش آمد موقعی که یهودیان بنی قریظه پیمان شکنی کرده و به مسلمانان خیانت کردند و در غزوه‌ی خندق به گروه‌های ضد مسلمان پیوستند. رسول الله صلی الله علیه وسلم اموال آنان را میان مسلمانان تقسیم کرد.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای سوار کار سه سهم و برای پیاده یک سهم قرار داد. پس از آن غزوه‌ی خیبر اتفاق افتاد. غزوه‌ی خیبر پس از آتش بس و ترک جنگ پیامبر صلی الله علیه وسلم با قریش در صلح حدیبیه بود. الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان توفیق داد که به زور بر یهودیان خیبر پیروز شوند و سرزمین و کاشانه و اموال آنان را به ملکیت پیامبر صلی الله علیه وسلم در آورد.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم غنایم را به پنج قسمت تقسیم نمود و در میان مسلمانان توزیع کرد. زمین‌های یهودیان خیبر را به هزار و هشتصد سهم تقسیم کرد. این هزار و هشتصد سهم را به پانزده قسمت تقسیم نمود که هر قسمت شامل صد سهم بود. سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم با اهل خیبر معامله نمود که در زمین‌های خود کار کنند و در مقابل، نصف میوه و حبوبات حاصله از آن را به مسلمانان بدهند.

پس از فتح خیبر اهل فدک آمدند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم صلح کردند بر سر این که نصف زمین و درختان خرما برای پیامبر صلی الله علیه وسلم و نصف دیگر برای آنان باشد. پس نصف باغ فدک مال رسول الله صلی الله علیه وسلم بود؛ زیرا آن حضرت صلی الله علیه وسلم اسبی را برای به دست آوردن آن نتاخت و زحمتی نکشید. آنچه از محصولات باغ فدک به دست پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌افتاد، به صدقه می‌داد. هم‌چنین پیامبر صلی الله علیه وسلم با اهل "وادی القری" - پس از آن که به زور سرزمین‌هایشان را فتح کرد - صلح کرد بر سر این که زمین را در دستشان باقی بگذارد و هم‌چون اهل خیبر نصف محصولات زمین را به مسلمانان بدهند. آن حضرت صلی الله

علیه وسلم با اهل تیماء صلح کرد بر سر این که مناطق و سرزمین شان در دست شان باشد و در مقابل، به پیامبر صلی الله علیه وسلم جزیه بدهند.

سپس غزوه‌ی حنین پس از فتح مکه پیش آمد. پیامبر صلی الله علیه وسلم اموال آنان را تقسیم نمود و از زنان و فرزندان شان که به اسارت مسلمانان در آمده بود، گذشت کرد. موقعی که هیأت هوازن نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و این درخواست را مطرح کردند. در غزوه‌ی تبوک با "یحنة بن رؤبه" صاحب عقبه- که مسیحی بود- و با اهل أذرح و جربا و مقنا- که یهودی بودند- صلح کرد بر سر این که جزیه بدهند همان طور که با "أکیدر" صاحب دومة الجندل- که مسیحی بود- و به اسارت خالد بن ولید در آمد، پس از آن که از وی گذشت نمود، صلح کرد بر سر این که جزیه بپردازد.

پس از آن هیأت‌های نجران و یمن آمدند، کسانی از آنانی که اسلام آوردند، زکات بر آنان فرض نمود و افرادی که بر مسیحیت یا یهودیت باقی ماندند، جزیه بر آنان فرض کرد. آن موقع آیه‌ی جزیه نازل شده و زکات فرض شده بود. در اثنای این غزوه‌ها پیامبر صلی الله علیه وسلم "نقیع" را برای شتران صدقه و شتران و اسبانی که در راه الله به کار گرفته می‌شوند، منع نمود. همان طور که معادن و آب و گیاه و آتش را ملک عموم مسلمانان قرار داد. وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم به رحمت پروردگارش پیوست و پس از او ابوبکر و سپس عمر رضی الله عنهما به خلافت رسیدند، فتوحات گسترش پیدا کرد و به همراه آن اموال زیادی از طریق غنایم جنگی و جزیه و خراج به دست مسلمانان افتاد و به بیت‌المال مسلمانان در مدینه سرازیر شدند.

با این خلاصه‌ی گذرا می‌توان اموالی که وارد بیت‌المال مسلمانان می‌شود و الله سبحانه و تعالی برای مسلمانان مباح نموده و آن‌ها را مستحق بیت‌المال گردانیده، تصور کرد. اموال بیت‌المال در جهاتی که احکام شرعی بیان کرده طبق اجتهاد و نظر خلیفه برای مصلحت مسلمانان و اداره‌ی امورشان، مصرف می‌گردد.

بنابر این اموال موجود در دولت خلافت از اصناف زیر تشکیل می‌گردد:

۱- انفال، غنایم، فیء و خمس؛

۲- خراج؛

۳- جزیه؛

- ۴- انواع ملکیت های عمومی؛
 - ۵- املاک دولت اعم از زمین و ساختمان و اماکن عمومی و عام المنفعه و درآمدهای دولت؛
 - ۶- ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ مالیات زمین های زراعتی؛
 - ۷- مال حرام و نامشروع که از حاکمان و کارمندان دولت به دست آمده و مال پیشه غیر مشروع و مال به دست آمده از جرایم و خسارات؛
 - ۸- خمس ۱/۵ گنجینه ها و معادن؛
 - ۹- مال کسی که وارث ندارد؛
 - ۱۰- مال مرتدان؛
 - ۱۱- مالیات ها؛
 - ۱۲- اموال صدقات و زکات.
- این اصناف را بیان خواهیم کرد تا از ماهیت و حقیقت آنها شناخت حاصل گردد و معلوم شود که چه کسی استحقاق تصرف در آنها را دارد و کیفیت خرج این اموال و جهات مصرف و مستحقان این اموال روشن گردد.

انفال، غنایم، فیء و خمس

انفال و غنایم

وقتی از انفال صحبت می شود منظور غنایم است، الله تعالی می فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ * قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [انفال: ۱]

ترجمه: از تو درباره ی غنایم جنگی می پرسند. بگو: غنایم از آن الله و پیامبر است.

از ابن عباس و مجاهد درباره ی انفال که در آیه ی متذکره آمده است، سوال شد. در پاسخ گفتند: انفال همان غنایم است. طبری این روایت را آورده است. هم چنین انفال به معنای آنچه که امام از اموال کفار که در اختیارش قرار گرفته، قبل و بعد از جنگ می بخشد، می آید. بنابر این انفال و غنایم یک چیز هستند و آن هم اموال کفار اعم از پول نقد، اسلحه، مهمات جنگی، وسایل، مواد خوراکی، اسباب منزل و مانند آنها که

در میدان نبرد به وسیله‌ی جنگ به دست مسلمانان افتاده است، می‌باشد. هم‌چنان آیه‌ی ۴۱ سوره انفال، به همین معناست که او تعالی می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾ [انفال: ۴۱]

ترجمه: بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای الله و برای پیامبر است. غنایم برای پیامبر صلی الله علیه وسلم حلال شد پس از آن‌که برای امت‌های پیشین حرام بود؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم در روایت بخاری می‌فرماید:

(أَعْطَيْتُ خُمْسًا لِّمَنْ يَعْطِيهِمْ أَحَدٌ مِنْ قَبْلِي ...» و ذکر منها: و «أَحَلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ»)

ترجمه: خمس به من داده شد و به کسی قبل از من داده نشد ... و در بخشی از این حدیث آمده است: غنایم برای من حلال شده است.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(لَمْ تَحِلَّ الْغَنَائِمُ لِأَحَدٍ سِوَا الرَّوْوسِ مِنْ قَبْلِكُمْ، كَانَتْ تَنْزِلُ نَارَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَأْكُلُهَا)

ترجمه: غنایم برای کسی پیش از شما حلال نبوده، (آن موقع) آتش آسمانی فرود می‌آمد و غنایم را می‌سوزاند.

ترمذی این حدیث را نیز روایت کرده است.

این بود حقیقت و ماهیت انفال و غنایم، و الله تعالی صلاحیت توزیع انفال و غنایم و تصرف در آن‌ها را در اختیار حاکم مسلمانان قرار داده است. این امر به صراحت در این آیه آمده است:

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ * قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ) [انفال: ۱]

ترجمه: از تو درباره‌ی غنایم جنگی می‌پرسند. بگو: غنایم از آن الله و پیامبر است.

در جای دیگری می‌فرماید:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ﴾ [حشر: ۶]

ترجمه: آنچه که الله، از (اموال) یهودیان بر پیامبرش ارزانی داشت.

همچنین این امر در فعل پیامبر صلی الله علیه وسلم در امر توزیع غنایم و فعل خلفای راشدین بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم به وضوح آمده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم شخصاً توزیع غنایم و تصرف در آن را عهده دارد بود و خلفای راشدین نیز همین طور عمل کردند؛ یا خودشان شخصاً عهده دار این مسأله مهم بودند و یا کسانی را وکیل می کردند که به نیابت از آنان غنایم را توزیع و در آن تصرف بکنند. به این ترتیب خلیفه‌ی مسلمانان صلاحیت توزیع غنایم و تصرف در آن را دارد.

راجع به کیفیت تصرف در غنایم باید گفت که این امر با توجه به نظر و صلاحدید خلیفه جهت تحقق مصلحت مسلمانان در پرتو احکام شرعی می باشد، با این اعتبار که شارع سرپرستی و اداره‌ی امور مسلمانان و بر آورده نمودن مصلحت‌های مسلمانان را در پرتو احکام شرعی طبق نظر و صلاحدید خلیفه جهت تحقق مصلحت اسلام و مسلمانان را به خلیفه وابسته کرده است.

تقسیم غنایم، جهات مصرف غنایم و مستحقان آن

راجع به تقسیم غنایم و جهات مصرف و مستحقان غنایم، ابو عبیده آورده که پیامبر صلی الله علیه وسلم غنایم به دست آمده از جنگ بدر را میان جنگجویان تقسیم نمود و $\frac{1}{5}$ آن را جدا نکرد. ابن ماجه از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم از غنایم جنگ بدر، به سوار کار سه سهم و به پیاده یک سهم داد. این در حالی است که در غزوه‌ها و جنگ‌های دیگر، $\frac{1}{5}$ غنایم را می گرفت. این امر نشان می دهد که تصرف پیامبر صلی الله علیه وسلم در غنایم جنگی یک اسلوب واحد و ثابت نداشته بلکه اسالیب مختلفی را برای این کار اتخاذ نموده است. ایشان انفال را از غنایم پیش از تقسیم غنایم و پس از تقسیم آن به مستحقان می دادند.

گاهی انفال را قبل از آن که $\frac{1}{5}$ آن را جدا بکند، به مستحقان می داد و گاهی پس از گرفتن $\frac{1}{5}$ آن، انفال را به افراد مستحق می داد و بعضی اوقات پیامبر صلی الله علیه وسلم خود $\frac{1}{5}$ از غنایم را می گرفت، و باقی انفال را به مستحقان می دادند. و گاهی

به انفال و غنایم از فتوحات آینده که نصیب مسلمانان خواهد شد، وعده می دادند. در همه‌ی این‌ها با توجه به نظر و صلاحدیدش که مصلحت اسلام و مسلمانان را محقق می‌نماید، تصرف می‌کرد.

نخستین آیه‌ای که درباره‌ی انفال و غنایم نازل شده و بیان کرده که انفال و غنایم و تصرف در آن، حق الله سبحانه و تعالی و پیامبر صلی الله علیه و سلم و بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم حق حاکم مسلمانان می‌باشد، این آیه است:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ * قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [انفال: ۱]

ترجمه: از تو درباره‌ی غنایم جنگی می‌پرسند. بگو: غنایم از آن الله و پیامبر است.

این آیه کار تقسیم غنایم و انفال و کیفیت تصرف در آن را به عهده‌ی پیامبر صلی الله علیه و سلم یعنی حاکم مسلمانان گذاشته است. از ابوامامه روایت شده که می‌گوید: از عباد بن صامت درباره‌ی انفال پرسیدم، در پاسخ گفت: «آیه‌ی انفال درباره‌ی ما، افراد حاضر در جنگ بدر نازل شده، آنگاه که درباره‌ی غنایم به دست آمده اختلاف داشتیم و رفتار بد و ناشایستی در این زمینه از ما سر زد. پس الله متعال غنایم را از دست ما گرفت و به عهده‌ی پیامبر صلی الله علیه و سلم گذاشت. آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز به طور عادلانه غنایم را میان مسلمانان تقسیم کرد.» احمد این روایت را آورده است. آیه‌ی فوق الذکر عام بوده و تمام غنایم جنگی را شامل می‌شود و تنها مختص به غنایم جنگ بدر نیست.

تصرفات پیامبر صلی الله علیه و سلم در غنایم، بیان می‌کند که قضیه‌ی غنایم و تقسیم آن به نظر امام و گذار می‌شود تا وی بر اساس آنچه که مصلحت اسلام و مسلمانان را محقق می‌نماید، در غنایم تصرف کند. ابو عبید از طریق حبیب ابن مسلمه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و سلم پس از گرفتن خمس (۱/۵) از غنایم، باقیمانده‌ی غنایم را می‌بخشید. هم‌چنین ابو عبید از ابوامامه از عباد بن صامت روایت کرده که وی می‌گوید: «همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم نبرد می‌کردیم، در شروع جنگ ۱/۴ غنایم و موقع بازگشت ۱/۳ غنایم را به ما می‌بخشید.» همان‌طور که لباس و سلاح مقتول را به قاتلش می‌داد. مسلم از ابوقتاده روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه

وسلم در جنگ حنین فرمود:

(من قتل قتیباً له علیه بینه فله سلبه)

ترجمه: هر کس فردی را به قتل رساند شاهدهی را برای آن داشته باشد، لباس و سلاح مقتول، از آن اوست.

ابن اسحاق در کتاب "السیره النبویه" آورده که پیامبر صلی الله علیه وسلم غنایم به دست آمده از یهودیان بنی نضیر را میان مهاجرین تقسیم کرد و سهمی به انصار نداد. به جز سهل بن حنیف و ابودجانه که هر دو فقیر بودند و پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر فقر و نیازمندی شان آنان را از غنایم بنی نضیر سهم نمود. الله متعال علت این نحوه اعطای غنایم را در سوره ی حشر بیان کرده آن جا که می فرماید:

﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ [حشر: ۷]

ترجمه: تا ثروت میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد.

در جنگ حنین سهم زیادی از غنایم را به تازه مسلمانان جهت دلجویی از آنان و دلخوش کردنشان به اسلام عطا کردند. از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که می گوید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم غنایم به دست آمده از جنگ حنین را چنین تقسیم نمود: به اقرع بن حابس، عیینه بن حصن، ابوسفیان بن حرب، حکیم بن حزام، حارث بن کله، حارث بن هشام، سهیل بن عمرو، حویطب بن عبدالعزی، علاء بن جاریه ثقفی به هر کدام صد شتر داد و به افراد دیگر کمتر از آن داد. انصار از این وضعیت ناراض بودند، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم چیزی به آنان نداد. پیامبر صلی الله علیه وسلم آنان را جمع کرد و برایشان سخنرانی ایراد کرد و انصار را به گریه انداخت و راضی شان کرد.» خلفای راشدین بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز چنین عمل کردند. آنان از غنایم جنگی قبل از جنگ و قبل از تقسیم غنایم، به افراد سهمی می بخشیدند. عمر بن خطاب رضی الله عنه ۱/۳ از غنایم بخش های آبادان عراق را پس از جدا کردن خمس آن (۱/۵) به عبدالله بجلی و قبیل اش، بجلیه، بخشید؛ موقعی که درخواست عمر مبنی بر رفتن به سوی عراق را اجابت نمودند. جریر بن عبدالله بجلی به مدت دو یا سه سال از

بخش‌های آبادان عراق بهره می‌برد و سپس حضرت عمر درخواست پس گرفتن آن را از جریر نمود و طبق روایت ابو عبید، به او گفت: «ای جریر! اگر من در برابر تقسیم این اموال مسوول نبودم، قطعاً این اموال و زمین‌ها در اختیار شما می‌بود. اکنون می‌بینم که تعداد مردم زیاد شده و چنین به صلاح می‌دانم که این اموال و زمین‌ها را به آنان برگردانم.» جریر این کار را کرد و عمر در برابر این کارش هشتاد دینار به او داد.

همه‌ی این آیات و تصرفات پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین بیانگر این مطلب هستند که قضیه‌ی غنایم و تقسیم آن به امام واگذار می‌شود و او مطابق آنچه که برای اسلام و مسلمانان خیر و صلاح می‌بیند در آن تصرف می‌نماید. اگر به صلاح بداند که غنایم یا بخشی از غنایم را در میان جنگجویانی که در جنگ شرکت داشته‌اند توزیع نماید، این کار را می‌کند و اگر به صلاح بداند که در بیت‌المال بگذارد تا به بقیه‌ی اموال به دست آمده از فیه و جزیه و خراج اضافه شود تا در راه مصالح مسلمانان خرج نماید، این کار را می‌کند. به ویژه این‌که دولت در این روزها اقدام به آماده سازی ارتش و قوای پشتیبانی و تأمین مخارج شان و دادن حقوق به آنان و خانواده شان و تهیه‌ی اسلحه و مهمات جنگی می‌کند. اکنون دیگر سلاح‌های سنگین و تجهیزات جنگی، شخصی نیستند تا جنگجویان مالک آن‌ها باشند آن‌گونه که در گذشته به همین صورت بود، به ویژه پس از آن‌که سلاح‌ها پیشرفت کرده و به سلاح‌های سنگین تبدیل شده و مُلک دولت شده است و نمی‌تواند این سلاح‌های سنگین به ملکیت افراد در آید.

بنابر این حکم غنایم همان حکم اموال به دست آمده از طریق فیه و خراج و جزیه و عشور است؛ یعنی در بیت‌المال مسلمانان گذاشته می‌شود و در امور مسلمانان و بر آورده نمودن مصلحت‌هایشان مصرف می‌گردد. و خلیفه می‌تواند بخشی از این غنایم را در میان افرادی که در جنگ شرکت داشته‌اند، به صورتی که مصلحت اسلام و مسلمانان را در آن می‌بیند، تقسیم نماید.

فیه

فیه اموال کفاری است که بدون جنگ به دست مسلمانان می‌افتد. یعنی بدون تاختن اسب و شتر و بدون حرکت در آوردن لشکر، به دست مسلمانان می‌افتد. مانند اموالی که

از یهودیان بنی نضیر به دست مسلمانان افتاده یا مانند حالتی که کفار از ترس مسلمانان فرار می‌کنند و خانه و کاشانه و اموالشان را رها می‌کنند و در اختیار مسلمانان قرار می‌گیرد. یا مانند این که کفار از مسلمانان می‌ترسند و پیش مسلمانان می‌آیند تا با آنان صلح کنند و بخشی از زمین و اموالشان را به مسلمانان می‌دهند تا با آنان جنگ نکنند؛ همان‌طور که "باغ فدک" یهودیان در اختیار مسلمانان قرار گرفت. همین معنای فیء در فرموده‌ی الله متعال در سوره‌ی حشر مورد نظر است؛ آن‌جا که الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ﴾

[حشر: ۶]

ترجمه: شما برای به دست آوردن آن‌چه که الله، از (اموال) یهودیان بر پیامبرش ارزانی داشت، هیچ اسب و شتری نتاختید.

اموال یهودیان بنی نضیر و اهل فدک از طریق همین فیء به دست مسلمانان افتاد و مسلمانان برای به دست آوردن آن هیچ اسب و شتری نتاختند. به همین دلیل همه‌اش به دست رسول الله صلی الله علیه و سلم است. آن حضرت صلی الله علیه و سلم در زمان حیاتش مخارج یک سال خانواده‌اش را از آن تأمین می‌کرد و باقیمانده را برای اسلحه و مهمات جنگی در راه الله سبحانه و تعالی قرار داد. پس از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و سلم ابوبکر صدیق رضی الله عنه و پس از او عمر فاروق رضی الله عنه طبق عمل رسول الله صلی الله علیه و سلم با این اموال، عمل کردند.

بخاری در باب "فرض الخمس" روایت کرده که: «عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد بن ابی وقاص از عمر اجازه‌ی ورود خواستند. حضرت عمر به آنان اجازه داد. کمی نشستند. آنگاه علی و عباس آمدند و اجازه‌ی ورود خواستند. عمر به آنان اجازه داد. علی و عباس داخل شدند و سلام کردند و نشستند. عباس گفت: ای امیر مؤمنان! بین من و علی قضاوت کن. علی و عباس درباره‌ی اموال یهودیان بنی نضیر که به عنوان فیء عاید خود پیامبر صلی الله علیه و سلم گردانید، اختلاف نظر داشتند. جماعت حاضرین، یعنی عثمان و دوستانش گفتند: ای امیر مؤمنان! میانشان قضاوت کن. عمر گفت: شما

را به الله که به اذن او آسمان و زمین پابرجا هستند، قسم می‌دهم آیا می‌دانید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: ما، پیامبران چیزی را به عنوان ارث به جا نمی‌گذاریم، هرچه پس از خود به جا بگذاریم، صدقه است و منظور پیامبر صلی الله علیه وسلم خودش بود؟ جماعت گفتند: پیامبر صلی الله علیه وسلم این را فرمود. پس عمر رو به علی و عباس کرد و گفت: شما را به الله قسم، آیا می‌دانید که رسول الله صلی الله علیه وسلم این را فرمود؟ گفتند: بله، پیامبر صلی الله علیه وسلم این را فرمود. عمر گفت: پس من درباره‌ی این قضیه به شما می‌گویم که الله سبحانه و تعالی این فیء را مختص خود پیامبر صلی الله علیه وسلم گردانید و غیر از پیامبر صلی الله علیه وسلم به کسی نداد. سپس این آیه را خواند:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ * وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

[حشر: ۶]

ترجمه: شما برای به دست آوردن آنچه که الله، از (اموال) یهودیان بر پیامبرش ارزانی داشت، هیچ اسب و شتری نتاختید؛ بلکه الله، پیامبرانش را بر هر کس که بخواهد، چیره می‌گرداند. و الله، بر همه چیز تواناست.

پس اموال به دست آمده به عنوان فیء همه‌اش به پیامبر صلی الله علیه وسلم اختصاص دارد و مال کسی دیگر نیست. به الله قسم اگر شما حقی در این اموال داشتید، پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را به شما می‌داد و در میان شما پخش می‌کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم مخارج یک سال خانواده‌اش را از طریق این اموال تأمین می‌کرد و بقیه را در راه الله خرج می‌کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم در زمان حیاتش این کار را کرد. شما را به الله قسم آیا می‌دانستید؟ گفتند: بله. عمر گفت: سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم وفات یافت و ابوبکر گفت: من جانشین رسول الله صلی الله علیه وسلم هستم، پس این اموال را گرفت و هم‌چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با آن برخورد کرد. و الله می‌داند که ابوبکر درباره‌ی این اموال، راستگو و نیکوکار و هدایت یافته و پیرو حق بود. سپس ابوبکر وفات یافت و من جانشین وی شدم و دو سال از خلافتم آن

را گرفتیم و هم چون رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر با آن برخورد می‌کنم و الله می‌داند که در این زمینه راستگو و نیکوکار و هدایت یافته و پیرو حق هستم...» تا آخر روایت که روایتی طولانی است.

به این صورت حکم هر مالی که به عنوان فیء بدون به حرکت در آوردن ارتش و بدون جنگ به دست مسلمانان بیفتد، حکم مال الله است که از کفار گرفته می‌شود مانند خراج و جزیه. یعنی در بیت‌المال مسلمانان گذاشته می‌شود و در راه مصلحت‌های مسلمانان و اداری امورشان طبق نظر خلیفه، در صورتی که تحقق نمودن مصلحت مسلمانان را در آن می‌بیند، خرج می‌شود.

هم‌چنین فیء به زمینی می‌گویند که به زور یا از طریق صلح فتح شده است و به آن‌چه که از این زمین به دست می‌آید؛ از قبیل: خراج و مالیات زمین، جزیه‌ی سرانه و مالیات تجارت، نیز فیء گفته می‌شود. این فرموده‌ی الله متعالی بر آن دلالت دارد:

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ [حشر: ۷]

ترجمه: اموالی که الله از اهالی آبادی‌ها بر پیامبرش ارزانی داشته، از آن الله و پیامبر و خویشاوندان (پیامبر) و یتیمان و مستمندان و در راه‌مانده‌گان است تا میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد.

حضرت عمر رضی الله عنه همین معنا را از این آیه فهم کرد و درباره‌ی زمین‌های بخش‌های آبادان عراق و زمین‌های شام و مصر همین کار را کرد؛ موقعی که بلال و یارانش از عمر فاروق رضی الله عنه خواستند که زمین‌های عراق و شام که الله متعال عاید آنان کرده، تقسیم نماید. عمر و صحابه رضی الله عنهم اجمعین این فهم را داشتند که زمین‌های عراق و شام از اموال فیء است که الله متعال عاید آنان کرده؛ چون آنان با زور شمشیرشان و به زور آن‌ها را فتح کردند و این مطالب صراحتاً در گفته‌شان در اثنای گفتگو با عمر رضی الله عنه وارد شده، آنگاه که به عمر گفتند: «آیا اموالی که به وسیله‌ی شمشیرهایمان الله عاید ما کرده، وقف جماعتی می‌کنی که در جنگ حضور نداشته‌اند و وقف فرزندان و نسل قومی می‌کنی که حضور نداشتند.» ابویوسف این روایت را در

کتاب "الخراج" آورده است.

هم‌چنین این مطلب به صراحت در سخنان عمر با ده نفر انصاری که جهت مشورت و تبادل نظر با آنان سراغشان فرستاد، آمده و بیان شده که خراج و جزیه جزء فیء است؛ آن‌جا که گفت: «چنین به نظرم رسید که زمین‌ها را وقف ساکنانش کنم و خراج را بر آنان مقرر کنم و جزیه‌ی سرانه از آنان بگیرم و این خراج و جزیه‌ای که می‌پردازند، به عنوان فیء مال مسلمانان است؛ مال کسانی که در جنگ حضور داشته‌اند و مال فرزندان آنان و کسانی که بعد از آنان می‌آیند، می‌باشد.» ابویوسف آن را در کتاب "الخراج" نیز روایت کرده است.

همه‌ی اموال فیء که از این دست است و اموالی که به تبع آن به دست می‌آید؛ از قبیل: جزیه و خراج و ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ مالیات زمین و مانند آن‌ها، منفعتش شامل تمام مسلمانان چه ثروتمند و چه فقیر می‌گردد و در بیت‌المال مسلمانان گذاشته می‌شود و برای اداره‌ی امور و بر آورده نمودن مصلحت‌هایشان از آن خرج می‌شود. یعنی مسلمانان در این اموال حق و سهم خود را دارند. عمر رضی الله عنه درباره‌ی این اموال پس از مقرر نمودن خراج بر زمین‌های عراق، شام و مصر می‌گوید: «هیچ یک از مسلمانان نیست مگر این‌که در این مال، سهم دارد.» آنگاه حضرت عمر رضی الله عنه این آیات را تلاوت نمود:

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ * وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا * وَاتَّقُوا اللَّهَ * إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ * أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ * وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿[حشر: ۷-۱۰]

ترجمه: اموالی که الله از اهالی آبادی‌ها بر پیامبرش ارزانی داشته، از آن الله و پیامبر و خویشاوندان (پیامبر) و یتیمان و مستمندان و در راه مانده‌گان است تا میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. آن چه پیامبر به شما داد، آن را بگیرید و از آن چه شما را بازداشت، باز آید و تقوای الله پیشه کنید؛ بی‌گمان الله، سخت‌کیفر است. (و نیز بخشی از اموال فیء) از آن فقیران مهاجری است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده‌اند؛ فضل (و نعمت الله) و خشنودی او را می‌طلبند و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند. ایشان، همان راستگویانند. (و هم‌چنین از آن) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آن چه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند و (آنان را) بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان بسیار نیازمند باشند. و کسانی که از آز و بخلِ نفس خویش مصون بمانند، همان رستگارانند. (هم‌چنین) کسانی که بعد از آن‌ها [= بعد از مهاجران و انصار] آمدند و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی!

سپس گفت: «منفعت این اموال شامل تمام مسلمانان می‌گردد و اگر عمری باقی باشد چوپان هم که برای آن هیچ زحمتی نکشیده، سهم خود را از این اموال دارد.» ابن‌قدامه آن را در کتاب "المغنی" روایت کرده است.

خمس

منظور از خمس (۱/۵) غنایمی است که تقسیم می‌گردد. دلیل خمس این فرموده‌ی الله متعال است:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ﴾ [انفال: ۴۱]

ترجمه: بدانید یک پنجم غنایم جنگی که به دست می‌آورید، از آن الله، پیامبر، خویشان (پیامبر)، یتیمان، مستمندان و در راه مانده‌گان است.

خمس در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم به پنج قسمت تقسیم می‌گردید. قسمتی از آن

الله سبحانه و تعالی و پیامبر صلی الله علیه و سلم بود. قسمتی برای خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و سلم و سه قسمت باقیمانده مال یتیمان و مستمندان و در راه مانده گان بود.

پیامبر صلی الله علیه و سلم سهم خود از خمس را برای امور مسلمانان خرج می کرد و از آن اسلحه و مهمات جنگی را می خرید و جنگجویان را آماده می کرد. ابوداود، احمد، نسائی و ابوعبید از طریق عمرو بن شعیب روایت کرده اند که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم - موقعی که از غزوه ی حنین بازگشت - یک تار موی شتر را از زمین برداشت و فرمود:

(ما لي مما أفاء الله عليكم - و لا مثل هذه - إلا الخمس، و الخمس مردود فيکم)

ترجمه: از آن چه که الله به عنوان فیه عاید شما کرده و در امثال این تار مو - جزء خمس (۱/۵) مال من نیست و ۱/۵ هم به خود شما برگردانده می شود.

اما راجع به قسمت مربوط به خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و سلم باید گفت که در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم به بنی هاشم و بنی مطلب داده شد و غیر از این دو طایفه به هیچ یک از خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و سلم داده نشد. سهم خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و سلم برای این بود که بنی هاشم و بنی مطلب، رسول الله صلی الله علیه و سلم و اسلام را نصرت و یاری دادند. به همین دلیل از میان خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و سلم فقط به بنی هاشم و بنی مطلب اکتفا شد.

از جبیر بن مطعم روایت شده که گفت: «وقتی رسول الله صلی الله علیه و سلم سهم خویشاوندان را میان بنی هاشم و بنی مطلب تقسیم کرد، من و عثمان پیش او آمدم. گفتم: ای رسول الله صلی الله علیه و سلم فضیلت و بزرگی بنی هاشم انکار نمی شود به خاطر جایگاه والای تو که الله متعال از میان بنی هاشم تو را به این جایگاه رساند. اما چرا فقط به بنی مطلب می دهی و به ما چیزی نمی دهی در حالی که ما و آنان نسبت به تو یک منزلت داریم؟! پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: آنان نه در زمان جاهلیت و نه در زمان اسلام از ما جدا نشدند و به راستی بنی هاشم و بنی مطلب یک چیز واحدند، و انگشتانش را به هم جفت کرد.»

بخاری این حدیث را روایت کرده است.

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وسلم در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه سهم رسول الله صلی الله علیه وسلم و سهم خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وسلم از خمس بود که هر دو سهم در بیت‌المال گذاشته می‌شد و در راه مصالح مسلمانان خرج می‌شد و بخشی از آن برای جهاد در راه الله سبحانه و تعالی هزینه می‌شد. وضعیت به همین منوال بود. از ابن عباس رضی الله عنه درباره‌ی سهم خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از وفات آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرسش شد، در پاسخ گفت: «ما تصور کردیم که این سهم برای ماست، اما قوم ما این را قبول نکردند.» ابن عباس در پاسخ پرسش نجده حروری که درباره‌ی سهم خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وسلم از وی پرسید، گفت: «این سهم برای ماست. عمر ما را دعوت کرد تا در زمان حیات خودمان مخارج و هزینه‌های ازدواج از این سهم تأمین گردد و از آن به زن و فرزندان مان خدمت شود. ما از وی نپذیرفتیم مگر این که تمام این سهم را به ما تحویل دهد، عمر هم این درخواست را از ما نپذیرفت.» ابو عبید این روایت را آورده است.

قبلاً در مبحث غنایم با دلیل بیان کردیم که امروزه غنایم جنگی در بیت‌المال گذاشته می‌شود و نحوه‌ی توزیع و تصرف در آن به خلیفه واگذار می‌شود و او طبق رأی و اجتهاد خویش آن را در راه مصلحت‌های مسلمانان خرج می‌کند. از آن‌جا که خمس قسمتی از غنایم است، پس حکم غنایم را می‌گیرد و در همان جایی که غنایم گذاشته می‌شود، خمس هم در همان جا گذاشته می‌شود و با خمس و غنایم هم‌چون جزیه و خراج و ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ مالیات زمین‌ها برخورد می‌شود.

خراج

خراج حق مسلمانان است که روی زمینی که از طریق جنگ یا صلح از کفار به غنیمت برده شده، مقرر می‌شود که به دو دسته تقسیم می‌شود: خراج از راه زور و خراج از راه صلح.

خراج زمین‌هایی که از راه زور و جنگ فتح شده‌اند:

خراجی است که روی زمینی که مسلمانان به زور از طریق جنگ از کفار گرفته و در

دست گرفته اند، مقرر می شود؛ مانند: زمین های عراق، شام و مصر. دلیل خراج این فرموده ی الله متعال است:

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ * وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا * وَاتَّقُوا اللَّهَ * إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ * أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ * وَمَنْ يُوقِ شَحْحَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [حشر: ۷-۱۰]

ترجمه: اموالی که الله از اهالی آبادی ها بر پیامبرش ارزانی داشته، از آن الله و پیامبر و خویشاوندان (پیامبر) و یتیمان و مستمندان و در راه مانده گان است تا میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. آنچه پیامبر به شما داد، آن را بگیریید و از آن چه شما را بازداشت، باز آید و تقوای الله پیشه کنید؛ بی گمان الله، سخت کیفر است. (و نیز بخشی از اموال فیء) از آن فقیران مهاجری است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده اند؛ فضل (و نعمت الله) و خشنودی او را می طلبند و الله و پیامبرش را یاری می کنند. ایشان، همان راستگویانند. (و هم چنین از آن) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده اند، دوست دارند و در دل هایشان دغدغه و نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی کنند و (آنان را) بر خود ترجیح می دهند؛ گرچه خودشان بسیار نیازمند باشند. و کسانی که از آز و بخل نفس خویش مصون بمانند، همان رستگارانند. (هم چنین) کسانی که بعد از آن ها [= بعد از مهاجران و انصار] آمدند و می گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی!

این آیات همان آیتی است که عمر بن خطاب برای اثبات رأی خود راجع به عدم تقسیم

زمین‌های عراق، شام و مصر در میان جنگجویان استدلال کرد. پس از آن‌که بلال و عبدالرحمن و زبیر از وی درخواست کردند که این زمین‌هایی که الله متعال به وسیله‌ی شمشیرهایشان عاید آنان کرده در میانشان تقسیم کند همان‌طور که رسول الله صلی الله علیه وسلم زمین خیبر را در میان جنگجویان، پس از فتح آن، تقسیم کرد.

از جمله‌ای سخنان حضرت عمر فاروق رضی الله عنه که برای مردم انصار-که جهت مشورت و تبادل نظر آنان را جمع کرده بود- گفت تا برای رأی خود استدلال کند، این بود: «چنین به نظر می‌رسد که این زمین‌ها را وقف ساکنان و صاحبان آن کنم و خراج را بر آنان مقرر نمایم و افرادشان باید جزیه‌ی سرانه بدهند و این خراج و جزیه به عنوان فیه مال مسلمانان چه آنانی که در جنگ شرکت داشته‌اند و چه فرزندان و نسل‌شان و چه آنانی که بعداً می‌آیند، می‌باشد. به نظر شما چه کار کنم که در این مرزها باید حتماً اشخاصی داشته باشند تا از آن‌ها مواظبت و نگهداری نمایند؟ به نظر شما چه کار کنم که این شهرهای بزرگ؛ مانند: شام، جزیره، کوفه، بصره و مصر باید حتماً به وسیله‌ی لشکرها و سربازان پُر شوند و مورد محافظت قرار گیرند و به آنان حقوق داده شود؟ اگر این زمین‌ها و غنایم را تقسیم کنم از کجا حقوق اینان پرداخت می‌شود؟»

سپس برای اثبات نظرش به آیات مذکور استدلال کرد تا این‌که به عبارت: (والذین جاء وامن بعدهم) [حشر: ۱۰] رسید و گفت: «همانا منفعت این زمین‌ها برای تمام مردم تا روز قیامت می‌باشد و هیچ یک از مسلمانان نیست مگر این‌که در این فیه حق و سهم خود را دارد.»

آنان موافق رأی عمر بودند و همه‌گی گفتند: نظر ما هم نظر شماست، گفته و نظرت خیلی خوب و به جاست، چرا که اگر این لنگرگاه‌ها و مرزهای این شهر با اشخاصی محافظت نشوند و حقوقشان از راه منافع این زمین‌ها پرداخت نگردد، اهل کفر به شهرهایشان باز می‌گردند.

آنگاه حضرت عمر رضی الله عنه گفت: «به راستی قضیه برای من روشن شده، چه کسی خرد و تجربه دارد تا زمین را در جای خود بگذارد و خراج را بر زمین‌ها و جزیه را بر افراد در حد توان شان مقرر نماید؟» همه‌گی توافق نمودند که عثمان بن حنیف برای این کار انتخاب شود و گفتند: به دنبال او بفرست، چون او در این زمینه تجربه و خرد و آگاهی

دارد. عمر رضی الله عنه به سرعت عثمان بن حنیف را حاضر کرد و او را فرماندار سرزمین پر کشت و زرع نمود. ابویوسف این روایت را در کتاب "الخراج" آورده است. عثمان بن حنیف رفت و سرزمین پر کشت و زرع را در دست گرفت و خراج معینی را بر آن مقرر نمود و این قضیه را برای عمر گزارش کرد و عمر رضی الله عنه آن را تأیید نمود. درآمد سرزمین پر کشت و زرع کوفه پیش از وفات عمر رضی الله عنه، صد میلیون درهم بود. در آن روز درهم بر وزن مثقال بود. به این صورت حضرت عمر رضی الله عنه آن سرزمین‌ها را در دست صاحبانش باقی گذاشت و خراج را بر آن مقرر نمود تا به بیت‌المال مسلمانان پردازند و منافع و درآمد آن را به عنوان فیء مال مسلمانان تا روز قیامت قرار داد. زمین‌هایی که از طریق جنگ در اختیار مسلمانان قرار گرفته و در دست صاحبانشان باقی گذاشته می‌شود و آنان در مقابل، باید خراج پردازند؛ این خراج برای همیشه باقی می‌ماند و به و ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ زکات تبدیل نمی‌شود، هر چند مالکان این سرزمین‌ها مسلمان شوند یا به یک نفر مسلمان بفروشند؛ چون این زمین‌ها به زور فتح شده و خراج بر آن مقرر شده و این صفت برای همیشه باقی است و تغییر پیدا نمی‌کند. از طارق بن شهاب روایت شده که گفت: عمر بن خطاب درباره‌ی "دهقان نهرالملک" - که مسلمان شده بود- نامه‌ای به من نوشت که: «زمین‌اش را به او پس بده تا در مقابل آن خراج پردازد.» ابو عبید این روایت را نقل کرده است. پُر واضح است که عمر بن خطاب رضی الله عنه خراج زمین‌هایی که از راه زور و جنگ فتح شده و در دست صاحبانش باقی گذاشته شده و بعداً صاحبانش مسلمان شده‌اند، حذف نکرد و پرداخت خراج این زمین‌ها پس از اسلام آوردن صاحبانش هم‌چنان برای همیشه باقی گذاشته شد.

خراج زمین‌هایی که از راه صلح فتح شده‌اند:

خراجی است که بر زمین‌هایی که با صاحبان آن بر سر این زمین‌ها صلح شده مقرر می‌شود. این خراج تابع صلحی است که مورد توافق مسلمانان و صاحبان زمین می‌باشد. اگر صلح بر این باشد که زمین مال ما مسلمانان باشد و صاحبان اسبق زمین را در مقابل پرداخت خراج بر آن زمین‌ها باقی بگذاریم، خراج برای همیشه بر این زمین‌ها باقی می‌ماند و زمین هم تا روز قیامت، زمین خراجی است هر چند صاحبانش مسلمان شوند یا به فردی مسلمان دیگر بفروشند.

اما اگر صلح بر این باشد که زمین مال صاحبانش باشد و در دست شان باقی بماند و در مقابل آن خراج معینی بپردازند، این خراج به جای جزیه می‌باشد و در صورت اسلام آوردنشان یا در صورت فروش به فردی از مسلمان، ساقط می‌شود. زیرا الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ * إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ [اسراء: ۳۴]

ترجمه: و به پیمان‌ها وفا نمایید که درباره‌ی عهد و پیمان پرسش خواهد شد.

و چون پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

(المؤمنون عند شروطهم)

ترجمه: مؤمنان باید به شروطشان عمل کنند.

اما اگر زمین را به فردی کافر بفروشند، خراج آن باقی می‌ماند و ساقط نمی‌شود؛ چون کافر باید خراج و جزیه بپردازد.

خراج غیر از عشریه می‌باشد، چون عشریه ۱/۱۰ چیزی است که از محصولات زمین‌های عشری گرفته می‌شود. زمین‌های عشری عبارتند از:

الف) جزیره العرب: چون اهالی آن بت پرست بودند و جز اسلام چیزی از آنان پذیرفته نمی‌شود و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ گونه خراجی را بر زمین‌های جزیره العرب مقرر ننمود با وجودی که با اهل آن جنگید و اماکن چندی از آن را فتح نمود.

ب) سرزمین‌های که با رضایت اسلام را قبول نمودند: هر زمینی که اهالی آن اسلام آورده‌اند مانند اندونزی و جنوب شرقی آسیا. ابوهیره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که فرمود:

(أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فمن قال لا إله إلا الله فقد عصم مني نفسه و ماله، إلا بحقه، و حسابه على الله) (رواه بخاری و مسلم)

ترجمه: به من امر شده که با مردم بیکار کنم تا این که بگویند: هیچ معبود برحقى جز الله

نیست. هر کس لا إله إلا الله گفت، جان و مالش از جانب من محفوظ است مگر در برابر حق آن، و حسابش با الله است.

زمین هم به منزله‌ی مال است.

ج) سرزمین‌هایی که به زور فتح شده‌اند: هر زمینی که به زور و با جنگ فتح شده و خلیفه آن را در میان جنگجویان تقسیم کرده‌است؛ مانند زمین خیبر. یا این که خلیفه ملکیت بخشی از این زمین‌ها را به مجاهدین واگذار نموده‌است. همان‌طور که حضرت عمر رضی الله عنه مالکیت مجاهدین شام را بر ملکیت کناره‌های رودخانه "اربد" در حمص و چراگاه "بردی" در دمشق تأیید نمود.

د) سرزمین‌هایی که با صاحبان آن صلح گردیده‌است: هر زمینی که با صاحبان آن صلح شده مبنی بر این که در مقابل پرداخت خراج این زمین را در دست شان باقی بگذاریم. این زمین هر موقع اهل آن مسلمان شوند یا به مسلمانی بفروشند، به زمین عشری تبدیل می‌شود.

ه) زمین‌های خشکه‌یی که آباد گردیده‌است: هر زمین بایری که یک مسلمان آن را احیا و آباد نموده باشد. پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

(من أحميا أرضاً ليست لأحد فهو أحق بها)

ترجمه: هر کسی زمین را آباد نماید که ملک کسی نیست، او نسبت به آن زمین مستحق‌تر است.

بخاری این حدیث را با لفظ: «من أعمر أرضاً ليست لأحد فهو أحق.» روایت کرده‌است. زمین‌های عشری، به صورت عشری باقی می‌ماند و به زمین خراجی تبدیل نمی‌شود مگر در حالتی که یک نفر کافر زمینی را از یک نفر مسلمان بخرد. در این صورت وی باید خراج آن زمین را بپردازد و یک دهم آن نیست؛ چون یک دهم زمین، زکات می‌باشد و کافر اهل زکات نیست و زکات از وی پذیرفته نمی‌شود؛ چون زکات صدقه و پاکی برای مسلمان است و از طرف دیگر درست نیست که زمین از یکی از این دو چیز خالی باشد: یک دهم (عشر) و خراج (۱/۲۰) می‌باشد.

جمع شدن خراج و یک دهم:

خراج از همان ابتدا روی زمینی مقرر می‌شود که به زور و با جنگ از کفار گرفته شده و موقع فتح آن به دست مسلمانان افتاده است. اگر زمین هم‌چنان در دست کفار باقی بماند، خراج به آن تعلق می‌گیرد؛ چه کاشته شود و چه کاشته نشود و یک دهم به آن تعلق نمی‌گیرد؛ چون یک دهم، زکات بوده و کفار اهل زکات نیستند. اگر کفار، اسلام بیاورند یا این زمین را به یک نفر مسلمان بفروشند، خراج آن ساقط نمی‌شود؛ چون صفت این گونه زمین‌ها، یعنی فتح شدن آن به زور تا ابد باقی می‌ماند و در این صورت علاوه بر خراج باید یک دهم زکات آن را نیز پردازند؛ چون خراج حقی است که بر زمین واجب گردیده و یک دهم حقی است که بر محصول زمین مسلمان واجب شده، و این مطلب با آیات و احادیث ثابت شده است و میان این دو حق هیچ منافاتی وجود ندارد؛ چون هر دو حق به دو سبب مختلف، واجب گردیده‌اند.

مانند این است که شخصی که در حال حرام است، شکاری که ملک دیگری است در حرم مکه می‌کشد؛ در این حال بر او واجب است که قیمت شکار را به مالکش بدهد و فدیهای آن را که حق الله است نیز باید پردازد. راجع به حدیثی که احناف درباره‌ی جمع نشدن خراج و یک دهم با هم به آن استدلال کرده که گویا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند:

«لا یجتمع عشر و خراج فی أرض مسلم»

ترجمه: یک دهم زکات و خراج در زمین یک نفر مسلمان جمع نمی‌شود.

باید گفت که این روایت، حدیث نیست و حافظان حدیث اثبات نکرده‌اند که این روایت، کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

وقتی خراج و یک دهم زمین جمع می‌شوند، ابتدا خراج زمین پرداخت می‌گردد. اگر پس از پرداخت خراج، چیزی از کشت‌ها و میوه‌جات که زکات در آن واجب است، باقی بماند و به حد نصاب برسد، زکات آن نیز پرداخت می‌گردد و اگر به حد نصاب نرسید، دیگر زکاتی به آن تعلق نمی‌گیرد.

واقعیت عملی که امروزه باید به آن عمل شود:

پس از آن که در زمان کنونی فتوحات وجود ندارد و اکثر مردم در تمامی زمین‌هایی که به زور یا در مقابل صلح فتح شده‌اند و پس از آن که اغلب دیوان‌ها و دفترهای ثبتی که زمین‌های واگذار شده، زمین‌های آباد شده و زمین‌هایی که با زور یا در مقابل صلح فتح شده و در دست صاحبانش باقی مانده‌اند از هم جدا کند، ناپدید شده‌اند، می‌توان به صورت زیر عمل کرد:

به آن چه که عمومیت و اغلیت دارد و معروف است که زمین به زور فتح شده یا اهل آن اسلام آورده‌اند یا خراج معینی بر آن مقرر شده، توجه شود و ملاک عمل قرار گیرد. بنابراین تمامی زمین‌های عراق و از آن جمله کویت، ایران، هند، پاکستان، افغانستان، ترکمنستان، بخارا و سمرقند و زمین‌های شام، ترکیه، مصر، سودان و شمال آفریقا، همه‌ی شان زمین خراجی محسوب می‌شوند؛ چون به زور و با جنگ فتح شده‌اند و بر صاحبان آن‌ها چه مسلمان باشند و چه غیرمسلمان، خراج واجب است و بر صاحبان آن‌ها که مسلمان هستند علاوه بر خراج، یک دهم یا یک بیستم زکات واجب است در صورتی که محصولات زمین از اموال عشری باشند و پس از پرداخت خراج به حد نصاب برسد. مگر این که مسلمانی با دلیل و سند اثبات کند که زمین‌اش، زمین عشری است که در این صورت از پرداخت خراج معاف می‌گردد و کافی است که یک دهم یا یک بیستم زکات آن را پردازد.

اما زمین‌های شبه جزیره عربستان و از آن جمله یمن، اندونزی و جنوب شرقی آسیا و امثال آن، زمین عشری هستند که خراج به آن تعلق نمی‌گیرد و جز یک دهم یا یک بیستم زکات چیزی بر آن واجب نیست و این یک دهم یا یک بیستم زکات از محصولات گرفته می‌شود که زکات در آن واجب می‌باشد.

کیفیت مقرر نمودن خراج:

موقع مقرر نمودن خراج لازم است خلیفه افرادی کارشناس و خبره که از مساحت زمین و کیفیت تخمین زدن و بر آورد کردن آگاهی و تجربه‌ی لازم دارند، انتخاب نماید. همان‌طور که در زمان عمر بن خطاب این امر اتفاق افتاد موقعی که وی خواست

زمین‌های پر کشت و زرع را در اختیار بگیرد تا خراج را بر آن مقرر نماید. حضرت عمر رضی الله عنه درباره‌ی انتخاب افرادی برای این کار و چگونگی انجام این کار با مسلمانان مشورت و نظرخواهی کرد. به آنان گفت: «قضیه برای من روشن شده است. حالا چه کسی تجربه و آگاهی لازم دارد که زمین را به جای خود بگذارد و بر صاحبان آن خراج و جزیه در حد توان شان مقرر نماید. همگی توافق کردند که عثمان بن حنیف برای این کار انتخاب شود و گفتند: او را حاضر کنید، چراکه او آگاهی و خرد و تجربه‌ی کافی برای این کار دارد. پس عمر رضی الله عنه عثمان بن حنیف را حاضر کرد و او را مسوول زمین‌های پُرکشت و زرع نمود تا خراج را بر آن مقرر نماید.»

کسی که برای مقرر نمودن خراج انتخاب می‌شود، لازم است حتماً موارد زیر درباره‌ی زمین را در نظر بگیرد:

این‌که خوب و حاصلخیز است و محصولات خوبی دارد یا این‌که حاصلخیز نیست و محصولات کمی دارد. آیا زمین دائمی است و با آب باران آبیاری می‌شود یا این‌که آبی است و با آب چشمه و چاه یا آب رودخانه آبیاری می‌شود. آیا با سرازیر کردن آب چشمه یا رودخانه آبیاری می‌شود یا به وسیله‌ی آب پاش و وسایل دیگر آبیاری می‌شود؛ چون زحمت این‌ها مثل هم نیست. هم‌چنین باید جنبه‌ی کشت و میوه‌های زمین در نظر گرفته شود؛ چون قیمت برخی از کشت‌ها و میوه‌ها گران و قیمت برخی دیگر ارزان و پایین است. موقعیت زمین نیز باید در نظر گرفته شود، که آیا زمین به شهر یا بازار نزدیک است یا دور، و آیا راه همواری دارد که رسیدن به آن و حمل محصولات آن به بازار آسان است یا این‌که سخت و پر دردسر است؟

همه‌ی این امور باید در نظر گرفته شود تا این‌که به زمین ستم نشود و بیشتر از توان آن، مکلف نشود. ابویوسف نقل کرده که عمر بن خطاب رضی الله عنه از عثمان بن حنیف و حذیفه بن یمان پس از بازگشت از اندازه گرفتن بخش‌های آباد عراق و مقرر نمودن خراج بر آن، پرسید: چگونه خراج بر زمین مقرر نمودید؟ شاید شما صاحبان آن را به چیزی مکلف نموده‌اید که در حد توانشان نیست؟ حذیفه گفت: بخش زیادی از آن را رها کردم و عثمان گفت: دو برابر آن را رها کردم و اگر بخواهی آن را می‌گیرم.

هم‌چنین لازم است که بخشی از زمین برای صاحبانش رها شود تا حوادث و اتفاقات

ناگهانی و غیر منتظره را با آن جبران کنند. همان طور که رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به تخمین میوه‌ها در زکات دستور داد که یک سوم یا یک چهارم میوه‌ها را برای کسانی که درختان خرما دارند، رها شود و فرمود:

«خففوا الخرص فإن فی المال الوصیة، و العریة، و الواطئة، و النائبة.»

ترجمه: در تخمین میوه‌ها تخفیف قائل شوید؛ چون در مال و دارایی، وصیت و پایمال شدن و حادثه و اتفاقات ناگهانی وجود دارد.

ماوردی این حدیث را در کتاب "الأحكام السلطانية" آورده است.

مقرر نمودن خراج ممکن است بر زمین باشد و ممکن است بر کشت و میوه باشد. اگر خراج بر زمین مقرر شود، زمان پرداخت خراج بر اساس گذشت یک سال قمری است؛ چون سال قمری سالی است که مهلت زکات و دیه و جزیه و غیر آن‌ها شرعاً با آن تعیین می‌شود. اگر خراج بر کشت و حاصل مقرر شود، زمان پرداخت خراج با رسیدن کشت و حاصل و پاک کردن کشت و حاصل می‌باشد. ممکن است خراج به صورت نقدی پرداخت شود و ممکن است بخشی از آن نقدی و بخش دیگر از حبوبات و میوه پرداخت گردد و ممکن است به صورت مشارکتی و تقسیم کشت و حاصل باشد. اگر خراج به صورت نقدی باشد یا بخشی از آن نقدی باشد و بخش دیگر از حبوبات و حاصل آن باشد و یا به صورت مشارکتی، تقسیم کشت و حاصل آن باشد، در این صورت زمان پرداخت خراج، رسیدن کشت، ثمر و پاک کردن آن‌ها می‌باشد. امروزه آسان‌ترین راه برای پرداخت خراج این است که خراج به صورت نقدی بر زمین به تناسب کشت و زمین باشد.

مقدار خراج:

تعیین مقدار خراجی که بر زمین مقرر می‌شود، باید حتماً به وسیله‌ی کارشناسانی که از کیفیت مقرر نمودن خراج شناخت دارند، صورت گیرد. همان طور که در موضوع قبلی این مطلب روشن گردید و همان طور که عمر بن خطاب رضی الله عنه این کار را کرد و با مسلمانان مشورت کرد که چه کسی آگاهی و تجربه‌ی لازم برای این کار دارد و آنان عثمان بن حنیف را پیشنهاد دادند و حضرت عمر رضی الله عنه بنا به پیشنهاد آنان،

عثمان بن حنیف را مسوول این کار کرد. حضرت عمر رضی الله عنه عثمان بن حنیف را به کرانه‌ی فرات در کوفه فرستاد و حدیفه بن یمان را به زمین‌های پشت دجله فرستاد. این دو زمین‌های پر کشت و زرع را اندازه گرفتند و مقدار خراجی که از آن بر می‌آید بر آورد کردند و قضیه را به اطلاع عمر رضی الله عنه رساندند و حضرت عمر رضی الله عنه کارشان را تأیید کرد.

از عمرو بن میمون روایت شده که گفت: «پیش عمر بن خطاب حضور داشتم و عثمان بن حنیف نزدش آمد و شروع به حرف زدن با عمر رضی الله عنه کرد. از او شنیدم که می‌گفت: به الله قسم اگر بر هر جریب از زمین یک درهم و یک قفیز غذا مقرر می‌نمودی، برایشان سخت و مشکل نبود.» در روایتی از محمد بن عبید ثقفی که ابو عبید آورده، آمده است: «عمر بن خطاب بر اهل بخش‌های آباد عراق و بر هر جریب زمین چه آباد باشد و چه آباد نباشد، یک درهم و یک قفیز و بر هر جریب زمین حاصلخیز پنج درهم مقرر کرد.»

شعبی از عمر نقل کرده که: «او عثمان بن حنیف را به سوی بخش‌های آباد عراق فرستاد و بر هر جریب جو دو درهم، هر جریب گندم چهار درهم، هر جریب ساقه‌ی غلات شش درهم، هر جریب درخت خرما هشت درهم، هر جریب درخت انگور ده درهم و هر جریب درخت زیتون دوازده درهم مقرر کرد.» ابو عبید این روایت را نیز نقل کرده است.

از این رو روشن می‌گردد که مقدار خراجی که عثمان بن حنیف روی زمین‌های عراق مقرر نمود و حضرت عمر رضی الله عنه آن را تأیید کرد، یک مقدار ثابت و واحد نبود بلکه مقدار آن متفاوت بوده و با توجه به حاصلخیزی و عدم حاصلخیزی و دیمی بودن یا آبی بودن زمین و این‌که زمین چگونه و با چه وسیله‌ای آبیاری می‌شود و با توجه به نوع کشت و با توجه به آباد بودن و آباد نبودن زمین، خراج را مقرر کرد. عثمان بن حنیف هم بر زمین و هم بر کشت و حاصل آن خراج مقرر نمود و هم به صورت نقدی و هم با دادن بخشی از حبوبات و کشت و حاصل آن خراج را تعیین کرد. تعیین خراج در حد توان افراد و با توجه به محصول زمین بود به گونه‌ای که به کسی ستم و بی‌عدالتی نشود و صاحبان زمین به چیزی که در حد توانشان نیست، مکلف نشوند. و نیز بخشی از زمین

و محصولات زمین را برای صاحبانش رها کرد.

نظر به این که تعیین خراج در زمان معینی صورت می‌گیرد و بر اساس اجتهاد و نظر کارشناس مربوط می‌باشد، لذا این تعیین از نظر شرعی واجب نیست که افزودن یا کاستن از آن جایز نباشد بلکه خلیفه مجاز است که بنا به رأی و اجتهاد خویش و با توجه به تغییر یافتن اوضاع زمین از قبیل افزایش حاصلخیزی یا بدی زمین، افزایش اصلاحات در زمین یا خراب شدن زمین و از کار افتادن زمین، افزایش یا کاهش آب یا قطع شدن آب، پیش آمدن آفات زمین یا عدم آفات زمین، بالا رفتن یا پائین آمدن قیمت زمین، به مقدار خراج مقرر شده بیفزاید یا از آن بکاهد. چون همه‌ی این تغییرات در تعیین خراج تأثیر دارد و باید در نظر گرفته شود و بایستی دوباره مقدار خراج با توجه به تغییرات فوق تعیین گردد تا نه در حق صاحب زمین ظلم و بی‌عدالتی شود و نه در حق بیت‌المال.

مصرف خراج:

آنچه در سخنان و گفتگوی عمر بن خطاب رضی الله عنه با کسانی که راجع به تقسیم زمین‌های عراق، شام و مصر با آن‌ها نزاع داشت، آمده است، به طور واضح بر مصرف خراج دلالت دارد. در بخشی از این گفتگو که ابویوسف در کتاب "الخراج" روایت کرده، آمده است: «اگر این زمین‌ها را تقسیم کنم، دیگر چیزی برای افراد بعد از شما باقی نمی‌ماند. حالا با مسلمانانی که می‌آیند و می‌بینند که زمین تقسیم شده و از پدران به ارث برده شده و در ملکیت افراد دیگر قرار گرفته، چه کار کنیم؟ این رأی خوبی نیست که زمین در میان شما تقسیم شود. پس در این صورت مرزها و قلعه‌ها چگونه بسته شود؟ و برای فرزندان و بیوه زنان این شهر و افراد دیگر از سرزمین شام و عراق چه چیزی باشد؟» در سخنانش با انصاری که با آنان مشورت و نظرخواهی کرد آمده است: «چنین به نظرم رسید که زمین‌ها را وقف ساکنان و اهالی آن کنم و خراج زمین را بر آنان مقرر نمایم و بر اهالی زمین جزیه‌ی سرانه مقرر نمایم که به عنوان فیه به مسلمانان اعم از آنانی که در جنگ حضور داشته‌اند و فرزندان شان و کسانی که بعد از آنان می‌آیند، پرداخت کنند. آیا می‌دانید که این مرزها و قلعه‌ها باید حتماً افرادی باشند که در آن‌جا از آن‌ها مراقبت نمایند؟ آیا می‌دانید که این شهرهای بزرگ؛ مانند: شام، جزیره، کوفه، بصره و مصر، باید حتماً به وسیله‌ی سربازان و مأموران پر شوند و به آنان حقوق پرداخت شود؟ اگر زمین

را تقسیم کنم، از کجا حقوق اینان پرداخت می‌گردد؟» و پس از تلاوت آیات وارده در سوره‌ی حشر درباره‌ی فیء و قرائت آیه‌ی:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ [حشر: ۱۰]

علاوه نمود که: «این آیه تمام مردم را شامل می‌شود و کسی از مسلمانان نیست مگر این که در این زمین‌ها حق و سهم خود را دارد، و اگر زنده بمانم، قطعاً هر مسلمانی حق خود را می‌برد تا جایی که چوپان حق خود را که برای آن زحمتی نکشیده، می‌گیرد.»

همه‌ی این سخنان به صراحت بیان می‌کنند که خراج حق تمامی مسلمانان بوده و در دولت اسلامی برای تمامی مصلحت‌های مسلمانان از آن خرج می‌شود و حقوق کارمندان و سربازان و هدایا و بخشش‌ها از آن پرداخت می‌گردد و از خراج، لشکرها و سربازان آماده شده و اسلحه ساخته می‌شود و مخارج بیوه زنان و نیازمندان از آن تأمین می‌گردد و نیز مصلحت‌های مردم و اداره‌ی امور مردم از طریق خراج تحقق پیدا می‌کند و خلیفه طبق رأی و اجتهاد خویش و نظر به خیر و مصلحت برای اسلام و مسلمانان در خراج تصرف می‌کند.

معیارهای طول، مساحت، پیمان و وزن

شناخت بسیاری از احکام شرعی مربوط به خراج و جزیه و زکات و دیه و قطع دست بر اثر سرقت و دادن کفاره به آگاهی از طول، پیمان و وزنی که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و در عصر صحابه-رضوان الله علیهم- به کار برده می‌شد، نیاز دارد. نظر به این که زمان کاربرد آن طول، پیمان و وزن خیلی دور شده و امروزه غالباً-اگر به کلی نباشد- هیچ کاربردی ندارند، از این رو شناخت آن‌ها و شناخت مقادیر آن‌ها که برابر با طول، پیمان و وزنی باشد که امروزه کاربرد دارد و دسترسی به آن و شناخت آن آسان‌تر و مشخص کردن آن دقیق‌تر است، کار آسانی نیست.

از این رو، طول، پیمان و وزنی که زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و در عصر اصحاب کاربرد داشت، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم تا واقعیت آن‌ها بیان شود و نسبت آن‌ها با طول، پیمان و وزنی که امروزه کاربرد دارد، روشن گردد؛ به گونه‌ای که طول، پیمان و وزن آن موقع را واضح‌تر و دسترسی به آن و شناخت آن آسان‌تر و اندازه‌گیری

آن دقیق‌تر گرداند.

واحد‌های طول و مساحت:

جریب تنها واحد اساسی برای مساحت بود که برای اندازه‌گیری زمین‌های زراعتی و بر آورد نمودن املاک به آن عمل می‌شد و تعیین مقدار خراج بر اساس آن انجام می‌گرفت. از شعبی روایت شده که گفت: «عمر بن خطاب زمین‌های آباد عراق را اندازه گرفت و این زمین‌ها به سی و شش میلیون جریب رسید.» ابو عبید این روایت را نیز نقل کرده است.

در کتاب "الأحكام السلطانية" آمده است: «جریب برابر است با ۱۰ قصبه \times ۱۰ قصبه، و قفیز برابر است با ۱۰ قصبه \times قصبه ۱. هر قصبه شش ذراع است. یعنی یک جریب سه هزار و ششصد ذراع شکسته می‌باشد و یک قفیز سیصد و شصت ذراع یعنی ده جریب است.» صاحب کتاب "الأحكام السلطانية" نقل کرده که جعفر بن قدامه درباره‌ی فرسخ گفت: «فرسخ با ذراع مساحت که همان ذراع هاشمی است، نه هزار ذراع می‌باشد.» قلقشندی اظهار داشته که: «ذراع هاشمی برابر است با یک ذراع و یک سوم ذراع دست که همان ذراع مرسله است و ذراع دست برابر است با شش مشت با مشت انسانی متوسط. هر مشت، چهار انگشت است: انگشت کوچک، انگشت دوم پس از انگشت کوچک، انگشت وسطی و انگشت سیابه. و هر انگشت به اندازه‌ی شش دانه جو می‌باشد.»

مسلمانان واحد‌های طول زیر را استعمال کرده‌اند:

قصبه = ۴ انگشت

ذراع مرسله = ۶ مشت یا ۲۴ انگشت

ذراع هاشمی = ۸ مشت یا ۳۲ انگشت

قصبه = ۶ ذراع هاشمی

جریب = ۱۰ قصبه \times ۱۰ قصبه

پس ده قصبه برابر است = ۱۰×۶ ذراع. طول قصبه = شصت ذراع طول ضلع جریب.

مساحت جریب = ۶۰ ذراع طول ضلع \times ۶۰ ذراع = ۳۶۰۰ ذراع هاشمی از هر چهار گوشه.

قفیز = $\frac{1}{10}$ مساحت جریب، یعنی برابر است با سیصد و شصت ذراع هاشمی از هر چهار گوشه می‌باشد.

با مقیاس متر که امروزه کاربرد دارد و آسان‌ترین و دقیق‌ترین مقیاس واحدهای طول و مساحت است، می‌توان از واقعیت این واحدهای طول شناخت حاصل کرد، و هم‌چنان عرض متوسط انگشت با سانتی متر را نیز بشناسیم.

با شمارش دقیق روشن می‌گردد که عرض متوسط انگشت برابر است با ۱.۹۲۵ سانتی متر. با این مقیاس، اندازه‌ی واحدهای طول مذکور به صورت زیر است:
انگشت = ۱.۹۲۵ سانتی متر.

مشت = ۴ انگشت \times ۱.۹۲۵ سانتی متر، عرض انگشت = ۷.۷ سانتی متر.
ذراع مرسله = ۲۴ انگشت \times ۱.۹۲۵ سانتی متر، عرض انگشت = ۴۶.۲ سانتی متر.
ذراع هاشمی = ۳۲ انگشت \times ۱.۹۲۵ سانتی متر، عرض انگشت = ۶۱.۶ سانتی متر.
قصبه = ۶ ذراع هاشمی \times ۶۱.۶ سانتی متر، طول ذراع هاشمی = ۳.۶۹۶ متر طول قصبه.

ده قصبه = ۳.۶۹۶×۱۰ متر، طول قصبه = ۳۶.۹۶ متر طول ضلع جریب.
مساحت جریب = ۳۶.۹۶ متر، طول ضلع جریب = ۳۹.۹۶ متر = ۱۳۶۶ مترمربع.
یعنی برابر است با تقریباً یک دونم^۱ و یک سوم دونم.
مساحت قفیز = $\frac{1}{10}$ جریب، یعنی ۱۳۶.۶ مترمربع.

این‌ها مربوط به مقیاس‌های مساحت می‌باشد. مقیاس‌های طول مسافت عبارتند از: برید، فرسخ و مایل اند. اندازه‌ی این‌ها با ذراع مرسله که ذراع اصلی و ذراع شرعی بر آن اطلاق می‌شود، مشخص می‌گردد. طول ذراع شرعی شش مشت یا بیست و چهار

۱ مقیاس مربع (در عراق = حدود ۲۵۰۰ مترمربع، در فلسطین = تقریباً ۹۰۰ متر مربع). (مترجم)

انگشت می‌باشد همان‌طور که در بحث مقیاس‌های مساحت گذشت. صاحب کتاب "الأحكام السلطانية" اظهار داشته که هر میال چهار ذراع مرسله می‌باشد. کتاب‌های فقهی اتفاق نظر دارند که هر فرسخ سه مایل و هر برید چهار فرسخ است. به این صورت اندازه‌گیری آن‌ها با معیار قبلی و با معیار کیلومتر که امروزه کاربرد دارد و آسان‌ترین و دقیق‌ترین مقیاس طول مساحت‌ها محسوب می‌شود، به صورت زیر است:

ذراع مرسله = ۶ مش، یا ۲۴ انگشت.

مایل = ۴۰۰۰ ذراع مرسله.

فرسخ = ۳ مایل.

برید = ۴ فرسخ.

و با حساب متر و کیلومتر به صورت زیر است:

ذراع مرسله = ۲۴ انگشت \times ۱.۹۲۵ سانتی متر (عرض انگشت) = ۴۶.۲ سانتی متر. یعنی طول ذراع مرسله ۴۶.۲ سانتی متر می‌باشد.

مایل = ۴۰۰۰ ذراع مرسله \times ۴۶.۲ سانتی متر (طول ذراع مرسله) = ۱۸۴۸ متر یا ۱.۸۴۸ کیلومتر. یعنی طول هر مایل یک کیلومتر و هشتصد و چهل و هشت متر است. فرسخ = ۳ مایل \times ۱۸۴۸ متر (طول مایل) = ۵۵۴۴ متر یا ۵.۵۴۴ کیلومتر. یعنی طول هر فرسخ پنج کیلومتر و پانصد و چهل و چهار متر می‌باشد.

برید = ۴ فرسخ \times ۵۵۴۴ متر (طول فرسخ) = ۲۲۱۷۶ متر یا ۲۲.۱۷۶ کیلومتر. یعنی طول هر برید بیست دو کیلومتر و صد و هفتاد و شش متر است. وقتی مسافت قصر نماز ۱۶ فرسخ یا ۴۸ مایل است، پس به حساب کیلومتر به صورت زیر است:

مسافت قصر نماز = ۱۶ فرسخ \times ۵.۵۴۴ کیلومتر (طول هر فرسخ) = ۸۸.۷۰۴ کیلومتر. یا ۴۸ مایل \times ۱.۸۴۸ کیلومتر (طول هر مایل) = ۸۸.۷۰۴ کیلومتر.

یعنی طول مسافت قصر نماز هشتاد و هشت کیلومتر و هفتصد و چهار متر می‌باشد. نظر به این‌که التزام به اندازه‌گیری طول مساحت و مسافت با خود مقیاس‌هایی که در

گذشته کاربرد داشت، از نظر شرعی واجب نیست، چون این مقیاس‌ها از جمله وسایل و ابزاری هستند که برای انجام دادن اعمال و آسان کردن انجام کارها اتخاذ می‌شود، پس هم استعمال این مقیاس‌ها جایز است و هم استعمال مقیاس‌های دیگر تا آن مقیاسی که ساده‌تر و آسان‌تر و دقیق‌تر است، به کار گرفته شود. با علم به این که جریب، مقیاسی است که در اصل فارسی است و فدّان^۱ در گذشته و اکنون هم چنان تنها مقیاس در کشور مصر بوده و می‌باشد. و مساحت فدّان با مساحت جریب فرق دارد.

و با توجه به این که مقیاس‌های متر و کیلومتر و دونم که امروزه کاربرد دارند، آسان‌ترین و دقیق‌ترین مقیاس محسوب می‌شوند، از این رو می‌توان دونم تنها واحد اندازه‌گیری مساحت زمین، متر تنها واحد اندازه‌گیری پارچه و خانه، کیلومتر تنها واحد اندازه‌گیری مسافت می‌باشد. جریب که عمر بن خطاب رضی الله عنه بر اساس مساحت آن، خراج مقرر نمود، برابر با ۱۳۶۶ مترمربع است. یعنی معادل تقریباً $1/5$ دونم است؛ چون مساحت دونم ۱۰۰۰ متر مربع می‌باشد.

پیمانه و وزن:

ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده و گفته است: «کنا نخرج زکاة الفطر صاعاً من طعام، أو صاعاً من شعیر، أو صاعاً من تمر، أو صاعاً من أقط، أو صاعاً من زبیب» (ما یک صاع طعام یا یک صاع جو یا یک صاع خرما یا یک صاع پنیر محلی یا یک صاع کشمش را به عنوان زکات فطر می‌دادیم). بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

از جابر بن عبدالله روایت است که می‌گوید: «کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یغتسل بالصاع و یتطهر بالمد» (رسول الله صلی الله علیه وسلم با صاع غسل می‌کرد و با مد خود را پاک می‌کرد). مسلم این حدیث را از طریق ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت کرده است.

از ابوسعید خدری به طور مرفوع روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت:

«لیس فیما أقل من خمسة أوسق صدقة.» (رواه بخاری)

۱ واحد پیمایش سطح، برابر با $833/4200$ متر مربع در مصر. (مترجم)

ترجمه: در کمتر از پنج وسق زکات تعلق نمی‌گیرد.

هر وسق شصت صاع است؛ چون از حسن و ابن سیرین روایت شده که گفتند: «الوسق ستون صاعاً» (وسق شصت صاع می‌باشد). شعبی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم به کعب بن عجره گفت:

«أمعك دم؟» قال: لا. قال: «فصم ثلاثة أيام، أو تصدق بثلاثة أصع من تمر على ستة مساكين، بين كل مسكینین صاع.» (رواه ابوداود)

ترجمه: آیا حیوانی برای ذبح داری؟ گفت: نه. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: پس سه روز روزه بگیر یا سه صاع خرما را به شش نفر مستمند و فقیر صدقه بده، که به هر دو نفر مستمند یک صاع خرما می‌رسد.

از محمد بن عبیدالله ثقفی روایت شده که گفت: «عمر بن خطاب بر اهل بخش‌های آباد عراق به ازای هر جریب زمین چه آباد باشد و چه آباد نباشد یک درهم و یک قفیز به عنوان خراج مقرر نمود.» ابو عبید آن را روایت کرده است. ابو عبید در کتاب "الأموال" می‌گوید: «هر صاع چهار مد و هر مد $1\frac{1}{3}$ رطل بغدادی است. یعنی هر صاع پنج رطل و یک سوم رطل می‌باشد. صاع پیامبر صلی الله علیه و سلم طبق گفته‌ی امام مالک و مردم حجاز این مقدار بود.»

با بررسی و تأمل در احادیث و اقوال فقها و محدثین و ائمه‌ی لغت درباره‌ی پیمان‌ها و وزن روشن می‌گردد که صاع تنها مقیاس تمامی پیمان‌هایی است که استعمال می‌شد.

و هر صاع برابر با چهار مد و هر مد $1\frac{1}{3}$ رطل بغدادی و هر رطل بغدادی $\frac{4}{7}$ ۱۲۸ درهم است. وزن درهم با گرام که امروزه کاربرد دارد، ۳.۱۷ گرام می‌باشد. شایان ذکر است این درهم غیر از درهم نقود است. درهم نقود که نقره است، وزنش ۲.۹۷۵ گرام می‌باشد. بنابر این وزن هر رطل بغدادی ۴۰۸ گرم می‌باشد.

به این صورت روشن می‌گردد که اندازه و وزن این پیمان‌ها با مقیاس گرام و کیلوگرام از ماده گندم به صورت زیر است:

مد = $1\frac{1}{3}$ رطل بغدادی.

مد = $1 \frac{1}{3}$ رطل \times ۴۰۸ گرام (وزن رطل) = ۵۴۴ گرام. یعنی وزن یک مد گندم ۵۴۴ گرام می‌باشد.

صاع = ۴ مد.

صاع = ۴ مد \times ۵۴۴ گرام (وزن مد) = ۲۱۷۶ گرام با ۲۰۱۷۶ کیلوگرام. یعنی هر صاع گندم دو هزار و صد و هفتاد و شش گرام یا دو کیلوگرام و صد و هفتاد و شش گرام است.

قفیز = ۱۲ صاع

قفیز = ۱۲ صاع \times ۲۱۷۶ گرام (وزن صاع) = ۲۶۱۱۲ گرام یا ۲۶۰۱۱۲ کیلوگرام. یعنی وزن هر قفیز گندم بیست و شش هزار و صد و دوازده گرام می‌باشد. و سق = ۶۰ صاع.

هر و سق گندم = ۶۰ صاع \times ۲۱۷۶ گرام (وزن هر صاع) = ۱۳۰۵۶ گرام یا ۱۳۰۰۵۶ کیلوگرام. یعنی وزن هر و سق گندم صد و سی هزار و پنجاه و شش گرام یا صد و سی کیلو و پنجاه و شش گرام است. به این صورت معلوم می‌شود که:

نظر به این که حد نصاب زکات گندم پنج و سق می‌باشد، پس وزن این پنج و سق، ۸۰۶۵۲ کیلو گرام گندم است. از آنجا که وزن صاع خرما یا پنیر محلی یا کشمش با وزن صاع گندم فرق دارد هر چند از نظر پیمانه یکی هستند، از این رو وزن حد نصاب زکات در خرما یا کشمش یا پنیر محلی با وزن حد نصاب زکات در گندم فرق دارد؛ چون وزن این مواد با هم مساوی نیستند هر چند پیمانه شان مساوی است. یعنی گندم و خرما و پنیر محلی و کشمش از نظر وزن فرق دارند ولی از نظر پیمانه یکی هستند.

با توجه به این که زکات فطر یک صاع می‌باشد، پس وزن آن ۲۰۱۷۶ کیلوگرام گندم است.

نظر به این که فدیة مراسم حج سه صاع است، پس وزن آن ۶۰۵۲۸ کیلوگرام گندم می‌باشد.

هم‌چنین روشن می‌گردد که وزن قفیزی که حضرت عمر رضی الله عنه همراه درهم به

عنوان خراج برای هر جریب از زمین‌های عراق مقرر نمود، معادل ۲۶.۱۱۲ کیلوگرام است. و درهمی که حضرت عمر رضی الله عنه مقرر نمود با وزن مثقال بود یعنی هر درهم ۴.۲۵ گرم نقره بود. و نظر به اینکه مساحت هر جریب زمین برابر با ۱.۳۶۶ دونم است، پس مقدار دونم که عمر بن خطاب رضی الله عنه به عنوان خراج مقرر نمود، ۱۹.۱۱۶ کیلوگرام گندم و ۳.۱۱ گرم نقره بود.

جزیه

جزیه حقی است که الله سبحانه و تعالی از کفار برای مسلمانان گرفته و این حق فرمانبرداری کفار برای حکم اسلام محسوب می‌شود. مسلمانان نسبت به کفاری که آن‌ها جزیه می‌پردازند، متعهد می‌شوند که دست از سر آنان بردارند و از آنان حمایت نمایند تا این‌که آنان کاملاً در امان باشند و مورد حمایت و پاسداری مسلمانان قرار گیرند. دلیل جزیه این فرموده‌ی الله متعال در سوره‌ی توبه است، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [توبه: ۲۹]

ترجمه: با آن دسته از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و آن‌چه را الله و پیامبرش حرام نموده‌اند، حرام نمی‌شمارند و دین حق را نمی‌پذیرند، پیکار نمایید تا به دست خویش و با خفت و خواری جزیه بپردازند.

جزیه از چه کسانی گرفته می‌شود؟

جزیه از اهل کتاب، یعنی یهودیان و مسیحیان گرفته می‌شود. به دلیل آیه‌ی:

﴿مَنْ الدِّينِ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾

خواه یهود و نصارا عرب باشند و یا غیر عرب

زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم جزیه را از یهودیان یمن و مسیحیان نجران گرفت. از

عروه بن زبیر روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم نامه‌ای به اهل یمن نوشت و در قسمتی از این نامه آمده است:

(...و من کان علی یهودیته أو نصرانیته فإنه لا یفتن عنها و علیه الجزیة)

ترجمه: ... و هر کس بر یهودیت یا نصرانیتش باشد، به زور از آئین‌اش رها شده نمی‌شود ولی جزیه بر او واجب است.

ابوعبید این حدیث را روایت کرده است

از ابن شهاب روایت شده که گفت: «نخستین کسانی که جزیه دادند، اهل نجران بودند که مسیحی بودند.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه جزیه را از مسیحیان حیره که عرب بودند، گرفت و حضرت عمر رضی الله عنه از مسیحیان شام، عرب و غیر عرب گرفت. هم‌چنین جزیه از اهل کتاب مانند مجوسیان و ستاره پرستان و هندوها و کمونیست‌ها گرفته می‌شود؛ چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از مجوسیان "هجر" جزیه گرفت. از حسن بن محمد روایت شده که گفت: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به مجوسیان "هجر" نامه‌ای نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد. هر کس اسلام بیاورد، از وی پذیرفته می‌شود و هر کس اسلام نیاورد، جزیه بر او مقرر می‌شود ولی ذبیحه‌ی او خورده نمی‌شود و زن مسلمان به ازدواج وی در آورده نمی‌شود.» از ابن شهاب روایت شده که گفت: «رسول الله صلی الله علیه وسلم جزیه را از مجوسیان هجر گرفت و عمر رضی الله عنه جزیه را از مجوسیان فارس و عثمان رضی الله عنه جزیه را از بربری‌ها گرفت.» روایت شده که عمر بن خطاب رضی الله عنه راجع به گرفتن جزیه از مجوسیان دست نگه داشت تا این‌که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه گواهی داد که رسول الله صلی الله علیه وسلم جزیه را از مجوسیان "هجر" گرفت. همان‌طور که از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند:

(سنوا بهم سنة أهل الكتاب)

ترجمه: با مجوسیان هم‌چون اهل کتاب رفتار کنید.

مالک این حدیث را روایت کرده است.

اما از عرب‌های بت پرست جز اسلام چیزی پذیرفته نمی‌شود و اگر اسلام نیاورند باید گردنشان با شمشیر زده شود. چون الله متعال می‌فرماید:

﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ [توبه: ۵]

ترجمه: مشرکان را هر جا که یافتید، بکشید.

در جای دیگری می‌فرماید:

﴿قُلْ لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَىٰ قَوْمِ أُولِي الْأَرْحَامِ لِيُقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتُفَاتِلَهُمْ أُولُو الْأَرْحَامِ بَلِ اللَّهُ يَمْتَحِنُكُمْ﴾ [فتح: ۱۶]

ترجمه: به سوی گروه جنگاوری فرا خوانده خواهید شد و با آنان می‌جنگید یا مسلمان می‌شوند.

این امر در سال غزوه‌ی تبوک یعنی سال نهم هجری بود. در این سال سوره‌ی توبه نازل شد که گرفتن جزیه از اهل کتاب و کشتن مشرکان بت پرست از قوم عرب را واجب کرد. که به سبب آن وجود بت پرستان عرب از سال دهم هجری به پایان رسید. اما راجع به افراد یا گروه‌هایی که مسلمان بوده و از اسلام برگشتند و امروزه هم وجود دارند، باید گفت که اگر اینان با حالت ارتداد متولد شده باشند و خودشان مرتد نشده‌اند، بلکه فقط آباء و اجدادشان یا اجداد اجدادشان مرتد شده‌اند، مانند دروزی‌ها، بهائیان، اسماعیلیان و نصیری‌ها که علی را خالق می‌دانند، با اینان مثل مرتدین رفتار نمی‌شود بلکه مانند مجوسیان و ستاره پرستان با آنان رفتار می‌شود؛ پس جزیه بر آنان مقرر می‌شود و ذبیحه‌شان خورده نمی‌شود و با زنانشان ازدواج نمی‌شود مگر این که دوباره اسلام بیاورند که در این صورت حکم مسلمانان بر آنان جاری می‌شود.

اما اگر خودشان مرتد شده باشند، مانند این‌که به یهودیت یا مسیحیت یا کمونیستی یا هر تفکر و آئین دیگری روی آورند که انکار نماید که دین اسلام از جانب الله متعال نازل شده و انکار نماید که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ی الله متعال است یا وجوب اجرای دین اسلام و پیاده کردن آن در جوامع امروزی را انکار نماید، یا منکر برخی از آیات قرآن باشد مانند کمونیست‌ها و امثال آنان، در این صورت دقیقاً مانند

مرتدین با آنان برخورد می‌شود.

جزیه از مردان عاقل بالغ گرفته می‌شود. یعنی از کودک و دیوانه و زن جزیه گرفته نمی‌شود. چون پیامبر صلی الله علیه وسلم موقعی که معاذ را به یمن فرستاد، "به او دستور داد که از هر مرد بالغی یک دینار [به عنوان جزیه] بگیرد". ابوداود این حدیث را روایت کرده است.

حضرت عمر رضی الله عنه به فرماندهان و سربازان نامه نوشت که: «جزیه بگیرید اما از زنان و کودکان جزیه نگیرید و فقط از افراد عاقل و بالغ جزیه بگیرید.» ابوعبید این روایت را آورده است. هرگاه کودک به سن بلوغ برسد، مجنون، به عقل آید، جزیه بر او واجب می‌شود. حالا اگر بلوغ یا به عقل آمدن از ابتدای سال باشد که قومش از شروع آن تا آخر آن سال باید جزیه بدهند، در این صورت جزیه تمام سال را همراه قومش پرداخت می‌کند و اگر بلوغ یا به عقل آمدن در اثنای سال باشد، به تناسب مدتی که از سال مانده، جزیه را همراه قومش باید پرداخت کند.

بر راهبان دیرها و کلیساها و بر بیماران و نابینایان و سالخورده‌گان، در صورتی که توانایی مالی داشته باشند، جزیه واجب است؛ چون آیه‌ی وارده در باره‌ی جزیه و احادیث مربوط به آن عام بوده و آنان را نیز شامل می‌شود و نصی وجود ندارد که اینان را استثنا کرده باشد. اما در صورتی که فقیر و نیازمند باشند که صدقه به آنان تعلق می‌گیرد، در این حال جزیه از آنان ساقط می‌شود و از آنان جزیه گرفته نمی‌شود؛ چون توانایی پرداخت جزیه را ندارند، و الله متعال می‌فرماید:

﴿لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [بقره: ۲۸۶]

ترجمه: الله، هیچ کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌دهد.

ابویوسف و ابوعبید از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که: «او از کنار پیرمردی از اهل ذمه عبور کرد که به در خانه‌ی مردم می‌زد و گدایی می‌کرد. عمر رضی الله عنه به او گفت: چه چیزی تو را وادار کرده که این کار را بکنی؟ گفت: جزیه و بالا رفتن سن و فقر و نیاز. حضرت عمر رضی الله عنه به او گفت: این که در جوانی ات از تو جزیه گرفته‌ایم و سپس در سالخورده‌گی ات فراموش کرده‌ایم، به تو بی‌انصافی

کرده‌ایم. آنگاه او را به خانه‌اش برد و به او غذا داد و سپس او را به نزد خزانه دار بیت‌المال فرستاد و به او دستور داد که جزیه را از وی ساقط نماید و از اموال بیت‌المال سهمی به او بدهد.»

چه وقتی جزیه ساقط می‌شود؟

جزیه با اسلام آوردن شخص ساقط می‌شود. یعنی هر کس اسلام بیاورد، جزیه ی سرانه‌اش ساقط می‌شود؛ خواه اول سال اسلام بیاورد و یا وسط سال، یا آخر سال و یا پس از تمام شدن سال اسلام بیاورد. به هر حال به طور مطلق جزیه بر شخصی که اسلام بیاورد، واجب نیست. چون الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلدِّينِ كَفْرًا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ﴾ [انفال: ۳۸]

ترجمه: به کافران بگو: اگر (از کفر) باز آیند، گذشته‌هایشان بخشیده می‌شود.

و با توجه به روایت ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه وسلم که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(لیس علی مسلم جزیه) (رواه ابوداود و احمد)

ترجمه: بر هیچ مسلمانی جزیه واجب نیست.

جزیه به سبب کفر بر شخص غیر مسلمان واجب است، پس اسلام آوردن شخص آن را ساقط می‌گرداند. یعنی جزیه به هیچ وجه با اسلام جمع نمی‌شود. وقتی اسلام، شرک، کفر و گناهان قبلی شخصی را از بین می‌برد، پس چگونه جزیه را از بین نمی‌برد؟ از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند:

(الإسلام یجب ما کان قبله) (رواه احمد)

ترجمه: اسلام، [شرک و کفر و گناهان] قبل از خود را پاک می‌کند.

ابوعبید از مسروق روایت کرده که یکی از عجم‌ها اسلام آورد، از او جزیه گرفته می‌شد. نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! من اسلام آورده‌ام، حضرت عمر رضی الله عنه گفت: شاید به خاطر پناه آوردن اسلام آوردی! آن شخص

گفت: آیا در اسلام چیزی نیست که مرا پناه دهد؟ حضرت عمر گفت: چرا. راوی می‌گوید: پس عمر نامه‌ای نوشت که جزیه از او گرفته نشود.

جزیه با مرگ شخص از او ساقط نمی‌شود در صورتی که پس از گذشت سال-که وقت پرداخت جزیه رسیده- فوت کند، چون جزیه بر او واجب شده و به صورت دین درآمده است، پس واجب است از ترکه‌ی او هم چون بقیه‌ی قرض‌هایش پرداخت شود. اگر ترکه و دارایی نداشته باشد، در این صورت جزیه از او ساقط می‌گردد و بر وارثانش واجب نیست؛ چون وی با این حال حکم شخص نیازمند و فقیر را دارد.

هیچ کس از اهل ذمه که جزیه بر او واجب است، از پرداخت جزیه معاف نمی‌گردد، چون آیه‌ی قرآن و احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم گرفتن جزیه را واجب می‌کنند نه معاف بودن از جزیه. و کسی از پرداخت جزیه معاف نمی‌گردد مگر کسی که احادیث به معاف بودن وی از پرداخت جزیه تصریح کرده باشد. اگر یک نفر اهل ذمه به عنوان سرباز وارد لشکر اسلامی شود و همراه مسلمانان با کفار بجنگد یا در پست دیگری انجام وظیفه بکند، این کارها جزیه را از وی ساقط نمی‌گرداند مادامی که بر کفرش باقی بماند. و چون به خاطر حضور در لشکر یا انجام وظیفه، حقوق می‌گیرد.

دفتر ثبتی ویژه‌ای برای تمامی اهل ذمه به تناسب دین و مذاهب شان اختصاص داده می‌شود و این دفتر ثبتی در اداره‌ی جزیه جای مخصوصی دارد و حاوی تمامی معلومات لازم؛ از قبیل: تاریخ میلادی، سن، مرگ و وضعیت اقتصادی و مالی شان می‌باشد تا تعیین مقدار جزیه روی اساس محکمی باشد.

مقدار جزیه:

مقدار جزیه‌ای که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین فرض شده بود، یک مقدار واحد و ثابتی نبود، بلکه در یک مکان با مکان دیگر فرق داشت. رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ را موقعی که به یمن فرستاد، امر کرد که "از هر مرد بالغی از اهل ذمه، یک دینار یا معادل آن لباس [به عنوان جزیه] بگیرد". ابوداؤد این حدیث را روایت کرده است.

حضرت عمر رضی الله عنه بر اهل شام و مصر، بر افراد ثروتمند چهار دینار، افرادی که در حد متوسط بودند، دو دینار و بر افراد فقیری که کسب و کار و درآمد داشتند، یک

دینار فرض نمود همان طور که بالاتر از آن را به عنوان مواد خوراکی و غذای سربازان و ضیافت مسلمانان فرض کرد. و بر اهل عراق و بر افراد ثروتمند، چهل و هشت درهم، بر افرادی که در حد متوسط بودند، بیست و چهار درهم و بر افراد فقیری که کسب و کار و درآمد داشتند، دوازده درهم فرض نمود.

چنان که زکات دو برابر را بر مسیحیان بنی تغلب مقرر نمود موقعی که از دادن جزیه امتناع ورزیدند. از نعمان بن زرعه روایت شده که: «او از عمر بن خطاب پرسید و راجع به مسیحیان بنی تغلب با او صحبت کرد. عمر قصد داشت از آنان جزیه بگیرد اما آنان در مناطق و شهرهای مختلف پراکنده شدند. نعمان به عمر گفت: ای امیر مؤمنان! بنی تغلب قومی عرب زبان هستند و از جزیه سرباز می‌زنند و پول ندارند، آنان فقط کشتزارها و حیوانات دارند و با دشمن سر لجاجت و مخالفت دارند، پس به وسیله‌ی آنان دشمنت را علیه خودت یاری نکن. راوی می‌گوید: پس عمر با آنان صلح کرد بر سر این که دو برابر زکات بپردازند.» ابو عبید این روایت را نقل کرده است.

در صحیح بخاری از ابونجیح روایت است که گفت: «به مجاهد گفتم: چرا اهل شام چهار دینار جزیه می‌دهند ولی اهل یمن یک دینار جزیه می‌دهند؟ مجاهد گفت: این قضیه به خاطر میزان توانایی مالی است.»

محاسبه‌ی دینارهایی که حضرت عمر رضی الله عنه به عنوان جزیه‌ی سرانه از اهل ذمه می‌گرفت، با میزان گرام که امروزه تنها واحد وزنی طلاست، به شرح زیر است:

طبقه	دینار	وزن دینار به گرام	گرام طلا
۱- ثروتمند	۴	۴.۲۵	۱۷ گرام
۲- متوسط	۲	۴.۲۵	۸.۵ گرام
۳- کارگر	۱	۴.۲۵	۴.۲۵ گرام

از این رو روشن می‌گردد که مقدار جزیه یک مقدار واحد و ثابتی نیست و حد مشخصی ندارد که نتوان از آن فراتر رفت، مثل نصاب‌های زکات، بلکه مقدار جزیه به اجتهاد و نظر خلیفه واگذار می‌شود و خلیفه در تعیین مقدار جزیه میزان توانایی و عدم توانایی مالی افراد را در نظر می‌گیرد تا به آنان سخت نگیرد و بیش از حد توانشان آنان را مکلف

نمایند همان‌طور که در تعیین مقدار جزیه این قضیه را در نظر می‌گیرد که به بیت‌المال ظلم نشود و بیت‌المال را از مالی که بر گردن اهل ذمه است و استحقاقش را دارد، محروم نکند.

تعیین حد توانگری، حد متوسط و حد فقر به عرف و شناخت کارشناسان در این زمینه بر می‌گردد. خلیفه افرادی کارشناس و صاحب نظر را تعیین می‌کند تا افراد توانگر، افراد طبقه‌ی متوسط، افراد فقیر و طبقه‌ی پائین جامعه را از هم جدا کنند و برای توانگر، متوسط و فقر حدودی را تعیین نمایند و مقداری که فرد توانگر، فرد طبقه‌ی متوسط و فرد طبقه‌ی کارگر و پائین جامعه متقبل می‌شود، پیشنهاد دهد تا تعیین مقدار جزیه توسط خلیفه که طبق رأی و اجتهاد خویش انجام می‌دهد، بر اساس آن باشد. به گونه‌ای که به اهل ذمه فشار وارد نکند و آنان را بیش از حد توانشان مکلف ننماید و از طرف دیگر به بیت‌المال ظلم نکند و از حقش نگاهد.

زمان دریافت جزیه:

استحقاق جزیه با گذشت یک سال کامل می‌باشد. پس جزیه یک بار در سال گرفته می‌شود. تعیین سال با اول ماه محرم شروع و در آخر ماه ذی‌الحجه به پایان می‌رسد. به عبارت دیگر یک سال کامل برای دریافت جزیه از اول ماه محرم تا پایان ماه ذی‌الحجه می‌باشد. جزیه هر سال قبل از آمدن ماه محرم سال آینده کاملاً دریافت می‌شود. می‌توان سه ماه آخر سال یعنی شوال، ذی‌القعدة و ذی‌الحجه را برای زمان دریافت جزیه تعیین کرد تا سالی که اول و آخر آن مشخص شده برای همه باشد و این طور نباشد که هر کسی سالی برای خود داشته باشد. این امر برای کنترل کار و آسان کردن وصول و دریافت جزیه می‌باشد.

برای دریافت و وصول جزیه افراد ویژه‌ای تعیین می‌شوند و در اداره‌ی جزیه از دیوان فیء و خراج پست ویژه‌ای به این افراد اختصاص داده می‌شود و حقوق آنان برعهده‌ی بیت‌المال است نه برعهده‌ی اهل ذمه.

دریافت کننده‌گان جزیه از گرفتن چیزی که بیشتر از مقدار مقرر شده بر افراد است، به عنوان مجازات آنان منع می‌شوند؛ چون گرفتن مقدار اضافی ظلم بوده و ظلم تاریکی‌های روز قیامت را در پی دارد. و چون این کار خیانت از طرف دریافت کننده‌گان

جزیه است و خیانتکار در آتش جهنم جای دارد. هم‌چنین دریافت‌کننده‌گان جزیه، از زدن و شکنجه دادن اهل ذمه موقع دریافت جزیه منع می‌شوند؛ چون پیامبر صلی الله علیه و سلم از این کار نهی کرد. ابویوسف از هشام بن عروه از پدرش روایت کرده که عمر بن خطاب در راه شام که در مسیر بازگشت از شام بود، از کنار جماعتی عبور کرد که در گرمای آفتاب ایستاده شده‌اند و روغن روی سرشان ریخته می‌شود. عمر رضی الله عنه گفت: «اینان را چه شده است، چرا این وضع را دارند؟» گفتند: جزیه بر آنان واجب است اما آن را نمی‌پردازند. پس اینان شکنجه می‌شوند تا این که جزیه بپردازند. حضرت عمر رضی الله عنه گفت: «آنان چه می‌گویند و چه عذری برای ندادن جزیه می‌آورند؟» گفتند: آنان می‌گویند که پول نداریم که جزیه بدهیم. عمر رضی الله عنه گفت: «آنان را رها کنید و بیش از حد توانشان آنان را مکلف نکنید؛ چون من از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود:

(لا تعذبوا الناس، فإن الذين يعذبون الناس في الدنيا يعذبهم الله يوم القيامة)
ترجمه: مردم را شکنجه و عذاب ندهید؛ چون کسانی که در دنیا مردم را شکنجه و عذاب می‌دهند، الله در روز قیامت آنان را شکنجه و عذاب می‌دهد.

و به آنان دستور داد که دست از سرشان بردارند.

رسول الله صلی الله علیه و سلم عبدالله بن ارقم را مسوول گرفتن جزیه‌ی اهل ذمه نمود. وقتی او را مسوول این کار کرد، فرمود:

(ألا من ظلم معاهداً، أو كلفه فوق طاقته، أو انتقصه، أو أخذ منه شيئاً بغير طيب نفسه، فأنا حجيجه يوم القيامة)

ترجمه: هان! آگاه باشید هر کس به یک نفر معاهد (پناهنده) ظلم کند یا او را بیش از توانش مکلف کند یا چیزی را از حقش بکاهد یا چیزی را از او بدون آن که از عمق دل راضی باشد بگیرد، در روز قیامت من در مقابل اش هستم.

ابویوسف این حدیث را روایت کرده است.

هر کس از اهل ذمه ادعای تهیدستی و بینوایی کند، از او خواسته می‌شود که تهیدستی اش را اثبات کند. اگر اثباتش کرد، تا زمان توانایی مالی به او مهلت داده می‌شود و اگر

تهیدستی و بینوایی اش را اثبات نکند، و ثابت شد که او دست به دست می‌کند، زندانی شده و تا پرداخت جزیه در زندان باقی می‌ماند. ابوداود روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم کسی را که قرض اش را دست به دست می‌کرد، زندانی کرد. جزیه با هم آمیخته نمی‌شود؛ یعنی اگر دو سال یا بیشتر سپری شود و کسی جزیه ندهد، جزیه‌ی این دو سال با یکدیگر آمیخته نمی‌شود و پرداخت تمام جزیه‌ی این دو سال واجب است همان‌طور که پرداخت کل قرض واجب می‌باشد. اسباب و وسایل کافر ذمی به منظور پرداخت جزیه فروخته نمی‌شود.

در جزیه لازم نیست که حتماً طلا یا نقره باشد، بلکه هم جایز است طلا یا نقره به عنوان جزیه داده شود و هم جایز است غیر طلا و نقره از قبیل کالاهای دیگر یا حیوان به عنوان جزیه داده شود. همان‌طور که جایز است قیمت جزیه بر آورد شود و به جای جزیه عوض آن داده شود. در حدیث فرستادن معاذ به یمن آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم به او دستور داد که از هر فرد بالغی از اهل ذمه یک دینار یا معادل آن لباس بگیرد. هم‌چنان که اهل نجران بر سر مقداری پوشاک و لباس صلح کرد مبنی بر این که نصفی از آن را در ماه صفر و نصف دیگر را در ماه رجب بدهند. حضرت عمر رضی الله عنه در جزیه چهارپایان و حبوبات را به جای دینار و درهم می‌گرفت و خلفای دیگر نیز این کار را می‌کردند. جهت سهولت دریافت و نگهداری و توزیع جزیه در این روزها، جایز است که پول رایج به عنوان جزیه داده شود.

مصرف جزیه:

تمام مسلمانان و دانشمندان اسلامی متفق القول اند که مصرف جزیه همان مصرف اموال فیء اعم از خراج و یک دهم یا یک بیستم مالیات می‌باشد. یعنی جزیه در بیت‌المال گذاشته می‌شود و برای مصلحت‌های مسلمانان و امورشان از آن خرج می‌شود و بخشی از آن در راه الله سبحانه و تعالی مصرف می‌شود و طبق صلاح‌دید و نظر خلیفه برای اداره‌ی امور مسلمانان و بر آورده نمودن مصلحت‌هایشان خرج می‌شود.

مالکیت عمومی و انواع آن

مالکیت عمومی اموال منقول و غیرمنقولی است که شارع مقدس ملکیت آنها را برای جماعت مسلمانان قرار داده و آنها را در بین مسلمانان به طور مشترک قرار داده است و برای افراد مباح نموده که از این اموال بهره و فایده ببرند و آنان را از تملک این اموال منع کرده است.

مالیک عمومی در سه نوع اصلی از اموال نمودار می‌شود که عبارتند از:

- ۱- اماکن و ملزومات عمومی و عام المنفعه که زنده‌گی روزانه‌ی جماعت مسلمانان از آن بی‌نیاز نیست.
 - ۲- اموالی که طبیعت شان به گونه‌ای است که مالکیت خصوصی را نمی‌پذیرد و افراد را منع می‌کند که مالک آنها شوند.
 - ۳- معادن غیر منقطع و تمام نشدنی.
- این سه نوع اصلی و شاخه‌ها و فروع آن و درآمدهایی که از آنها به دست می‌آید، ملک جماعت مسلمانان به طور مشترک بوده و یکی از درآمدهای بیت‌المال مسلمانان است که خلیفه طبق رأی و اجتهاد خویش در پرتو احکام شرعی در مواردی که مصلحت اسلام و مسلمانان را در آن می‌بیند، میان مسلمانان توزیع می‌نماید.

نوع اول از مالکیت عمومی:

نوع اول از مالکیت عمومی، اماکن و ملزومات عمومی و عام‌المنفعه است که جماعت مسلمانان در زنده‌گی روزانه شان از آن بی‌نیاز نیستند و در صورت فقدان آن برای به دست آوردنش پراکنده می‌شوند؛ مانند: آب. رسول الله صلی الله علیه وسلم در احادیث مربوط به این موضوع ویژگی این اموال عمومی را بیان و به طور کامل توضیح داده است. ابوخراش از یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می‌نماید که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت:

(المسلمون شركاء فی ثلاث: فی الماء والکلا، و النار) (رواه ابوداود)

ترجمه: مسلمانان در سه چیز شریک اند: آب، گیاه و آتش.

در روایتی دیگر آمده است:

(الناس شركاء فی ثلاث: فی الماء والکلا، و النار)

ترجمه: مردم در سه چیز شریک اند: آب، گیاه و آتش.

ابن ماجه از ابوهریره روایت کرده که پیامبر فرمود:

(ثلاث لا یمنعن: الماء والکلا، و النار)

ترجمه: سه چیز [از هیچ کس] منع نمی‌شوند: آب، گیاه و آتش.

هم‌چنین از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند:

(المسلم أخو المسلم، یسعهما الماء و الشجر)

ترجمه: مسلمان برادر مسلمان است، آب و درخت برای هر دو است [و هر دو در آب و درخت شریک اند].

آب، گیاه و آتش از نخستین چیزهایی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای تمام مردم مشترک قرار داد و آنان را در این سه چیز شریک گردانید و مردم را از استفاده آن سه چیز به طور عمومی منع نکرد که دیگران چیزی از آن را نهی کنند؛ چون این سه

چیز و استفاده از آن حق عموم مسلمانان می‌باشد. زیرا افراد در سفر و تجارتشان در جایی که گیاه و علفزار بود و الله برای حیوانات آفریده و کسی با شخم زدن یا کاشتن یا آبیاری آن زحمت و رنج نکشیده، استراحت می‌کردند. این مکان متعلق به هر کسی است که به آن جا می‌رود و احدی حق ندارد که به خودش اختصاص دهد و از دیگران منعش کند. باید چهارپایان و حیوانات مردم با هم از آن گیاه، بچرند. آبی که از آن جا عبور می‌کند، نیز به همین صورت است، همه‌ی مردم در آن با هم شریک اند. این قضیه تنها به این سه چیز که در احادیث قبلی آمده منحصر نیست، بلکه هر چیزی را که از اموال و ملزومات عمومی و عام‌المنفعه است، شامل م شود. به دلیل این که پیامبر صلی الله علیه وسلم در همان وقتی که فرمود:

الناس شركاء فی ثلاث: فی الماء والکلا، و النار)

ترجمه: مردم در سه چیز شریک‌اند: آب، گیاه و آتش

از آن طرف کار افرادی در خیبر و طایف که چاه‌هایشان را به عنوان مالکیت فردی به ملکیت خود در آوردند تا خود از آن بیاشامند و حیوانات و چهارپایان و باغ‌هایشان را با آن آب بدهند، تأیید کرد و آنان را از تملک این چاه‌ها منع نکند. این چاه‌ها کوچک بودند و جماعت مردم به آن نیاز نداشتند. با جمع بین این دو حدیث روشن می‌گردد که موقعی که جماعت مردم به آب نیاز داشته باشند، این آب ملک عمومی مردم بوده و مالکیت فردی و خصوصی این آب متعلق به همه‌ی مردم است. هر وقت جماعت مردم به آن نیاز داشته باشند، مالکیت فردی و خصوصی آن جایز بوده و افراد می‌توانند مالک آن شوند. ضابطه‌ی این که جماعت مردم به آب نیاز دارند، این است که جماعت مردم در زنده‌گی روزانه شان از آن بی‌نیاز نباشند و در صورت فقدان آن، جماعت به دنبال به دست آوردن آب نوشیدنی مورد نیاز پراکنده می‌شوند و به این طرف و آن طرف می‌روند. همان‌طور که قبایل مختلف موقع فقدان آب یا موقع فقدان علف و گیاه برای حیوانات و چهارپایانشان، برای به دست آوردن آب نوشیدنی مورد نیاز یا برای پیدا کردن علف و گیاه برای حیواناتشان به این سو و آن سو می‌رفتند. به این صورت هر چیزی که نیاز جماعت به آن مربوط باشد و عموم مردم به آن نیاز داشته باشند و در زنده‌گی روزانه‌شان

از آن بی‌نیاز نباشند، و موقع فقدان آن جهت به دست آوردنش پراکنده شوند، جزء مالکیت عمومی بوده و مُلک تمام مردم می‌باشد.

ابزار و وسایلی که برای این نوع از مالکیت عمومی استعمال می‌شوند، به این نوع ملحق می‌شوند و حکم آن را می‌گیرند و مانند آن، جزء مالکیت عمومی محسوب می‌شوند. بنابر این وسایل استخراج آب‌های عمومی؛ از قبیل: چشمه‌ها، چاه‌ها، رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، ابزار وسایل جاری کردن این آب‌ها و لوله‌های مورد نیاز جهت لوله کشی آب به منازل مردم، جزء مالکیت عمومی محسوب می‌شوند؛ به تبع آبی که با این وسایل و ابزار استخراج و جاری می‌شوند و به منازل مردم برده می‌شوند. البته این وسایل اگر در کنار دریاچه‌ها، رودخانه‌های بزرگ؛ مانند: نیل و فرات نصب شوند، جایز است به عنوان مالکیت فردی ملک افراد باشد و از آن استفاده‌ی شخصی و اختصاصی برده شود.

هم‌چنین وسایل تولید برق از آب‌های عمومی؛ مثل: کانال‌ها، رودخانه‌ها، پایه‌های برق، سیم و کیبل‌های برق و ایستگاه‌های برقی همه‌اش مالکیت عمومی هستند؛ چون این وسایل و ابزار، برق را از اموال و دارایی مالکیت عمومی تولید می‌کنند، پس حکم آن را می‌گیرند. هم‌چنین وسایل تولید برق و ایستگاه‌های برق، ستون‌ها و سیم‌های برق مالکیت عمومی هستند-هر چند برق را به وسیله‌ی ابزار و وسایل دیگر تولید می‌کنند- در صورتی که برق برای سوخت استفاده شود و اگر برای روشنایی استفاده گردد، به تبع آن جزء مالکیت عمومی است. مانند این‌که برق برای آشپزی یا تولید گرما یا ساخت وسایل کارخانه‌ها یا هم برای گداختن معادن استعمال شود؛ در این صورت آتش است و آتش هم جزء مالکیت عمومی است، پس به همین صورت وسایل تولید کننده‌ی آتش، ستون‌ها و ایستگاه‌های برقی که آتش، سوخت و گرما را تولید می‌کنند به تبع آن، مالکیت عمومی بوده و مُلک عموم مردم می‌باشند.

هم‌چنین تولید کننده‌های برق و ایستگاه‌های برق، ستون‌ها، سیم‌ها و کیبل‌های برق جزء مالکیت عمومی محسوب می‌شوند؛ در صورتی که این وسایل در راه عمومی نصب شده باشند، خواه برای تولید سوخت و گرما استعمال شوند و یا برای ایجاد روشنایی. زیرا برای هیچ یک از افراد یا هیچ یک از شرکت‌ها جایز نیست که چیزی از راه عمومی

را به خود اختصاص دهد و آن را برای خود شخصی سازد و مردم را از آن منع کند؛ چون انحصار اموال-که مربوط به مالکیت عمومی است- فقط برای دولت جایز است و هیچ کس دیگری نمی‌تواند این کار را بکند. اما اگر برق از وسایل و ابزری تولید شود و وسایل تولید کننده‌ی برق و ایستگاه‌ها، ستون‌ها، سیم‌ها و کیبل‌های برق در غیر راه عمومی قرار داده شوند، مانند این‌که در مُلک افراد نصب شده باشند، در این صورت مالکیت فردی محسوب می‌شوند و جایز است که افراد آن را به ملکیت خود در آورند. جایز است که کارخانه‌های گاز و زغال سنگ جزء مالکیت عمومی باشند؛ به تبع گاز و زغال سنگ که مالکیت عمومی هستند؛ چون گاز و زغال سنگ از معادن تمام نشدنی و غیرمنقطع و از آتش بوده و معادن تمام نشدنی و غیرمنقطع هم جزء مالکیت عمومی می‌باشند.

نوع دوم از مالکیت عمومی:

نوع دوم از مالکیت عمومی، اموال منقول و غیرمنقولی است که اختیارشان به گونه‌ای است که اختصاص آن به افراد را منع می‌کند. این نوع از مالکیت عمومی هرچند مانند نوع اول جزء اموال و ملزومات عمومی و عام‌المنفعه است و دلیل اموال و ملزومات عام‌المنفعه شامل آن می‌شود، اما طبیعت ساختار این نوع مانع آن می‌شود که افراد آن را به خود اختصاص دهند و به ملکیت خود در آورند. بر عکس نوع اول، چون طبیعت ساختار نوع اول مانع آن نمی‌شود که افراد آن را به خود اختصاص دهند و به همین دلیل چاه‌های کوچکی که جماعت مردم به آن نیاز ندارند، به عنوان مالکیت فردی به ملکیت افراد در می‌آیند.

دلیل این‌که این نوع جزء مالکیت عمومی است علاوه بر ادله‌ی نوع اول، این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم است:

(منی مُناخ من سبق) (رواه ابوداؤد و احمد)

ترجمه: منی اقامتگاه کسی است که زود به آن جا می‌رود.

هم‌چنین از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که ایشان اشترک مردم در ملکیت راه عمومی و عدم جواز اختصاص فرد به آن را تأیید کرده‌اند. منی مکانی معروف در

خارج از مکه‌ی مکرمه است. مکانی است که حاجیان پس از اتمام وقوف در صحرای عرفات در آن جا می‌مانند تا مراسم معینی از حج هم‌چون رمی جمرات و ذبح هدی و قربانی و میت انجام دهند. معنای حدیث مذکور که "منی" اقامتگاه کسی است که زود به آن جا می‌رود یعنی این که منی ملک تمامی مسلمانان می‌باشد، پس هر کس زود به هر جایی از آن برود و آن جا اقامت کند، مال اوست؛ چون منی در بین مسلمانان مشترک بوده و ملک کسی نیست تا مردم را از آن منع کند. راه عمومی نیز به همین صورت است؛ چون رسول الله صلی الله علیه وسلم اشتراک مردم و حق عبور و مرور از آن را برای تمام مردم تأیید کرد و برداشتن موانع و اذیت و آزار از سر راه صدقه به حساب آورد؛ همان‌طور که ابوهریره حدیثی را چنین نموده است:

(تَمِيطُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ) (رواه بخاری و مسلم)

ترجمه: برداشتن اذیت و آزار [و موانع] از سر راه صدقه است.

هم‌چنین آن حضرت صلی الله علیه وسلم از نشستن در راه‌ها نهی کرد، با توجه به حدیثی که بخاری و مسلم از طریق ابوسعید خدری روایت کرده‌اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است:

(إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ فِي الطَّرِيقَاتِ)

ترجمه: زنهار! از نشستن در راه‌ها بپرهیزید.

چون نشستن ممکن است مانع عبور و مرور مردم شود یا این که مردم را تحت فشار قرار دهد.

کسی که به واقعیت منی و واقعیت راه عمومی نگاه کند، می‌بیند که طبیعت ساختارشان به گونه‌ای است که اختصاص فرد به دستیابی و تملک آن را منع می‌نماید. چون منی مکانی است که حاجیان در آن جا می‌مانند تا برخی از مراسم حج را انجام دهند و طبیعت ساختارش از آن جهت که مکان برپایی مراسم حج برای تمامی مسلمانان است، اختصاص فرد یا افراد معین به آن را منع می‌کند. عرفه و مزدلفه نیز همین‌طور هستند. راه عمومی نیز برای همه است و جهت عبور و مرور تمام مردم درست شده و فرد یا افرادی

معین نمی‌توانند مالک آن شوند و آن را به خود اختصاص دهند. به این صورت دلیل وارد شده درباره‌ی منی و راه عمومی، بر هر چیزی که طبیعت ساختارش اختصاص فرد یا افرادی به آن را منع کند، منطبق می‌شود و آن چیز جزء مالکیت عمومی است. بنابر این دریاها، رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، خلیج‌ها، تنگه‌ها و کانال‌های عمومی مانند کانال سوئز و میادین عمومی و مساجد همه مالکیت عام برای همه‌ی مردم می‌باشند. راه آهن، ستون‌های برق، لوله کشی آب و لوله‌های آب رو که در راه عمومی قرار گرفته‌اند، به این نوع از مالکیت عمومی ملحق می‌شوند و همه‌ی این‌ها نیز جزء مالکیت عمومی هستند به تبع این‌که راه عمومی ملک عموم مردم می‌باشند و جایز نیست که به ملکیت فرد در آید؛ چون هیچ کس نمی‌تواند چیزی را برای همیشه به خود اختصاص دهد که جزء مالکیت عمومی است و نمی‌تواند چیزی را مال عموم مردم است، شخصی کند. زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیثی که ابوداؤد روایت کرده می‌فرماید:

(لا حمی إلا لله و لرسوله)

ترجمه: غیر از الله سبحانه و تعالی و پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ کس نمی‌تواند چیزی را از استفاده عمومی منع کند.

یعنی جز دولت کسی نمی‌تواند چیزی را منع نماید. چیزی که راه آهن، ستون‌های برق، لوله کشی آب و لوله‌های آب رو که در راه عمومی قرار گرفته‌اند، را جزء مالکیت عمومی قرار داده، این است که این چیزها برای همیشه بخشی از راه عمومی را اشغال کرده و برای همیشه آن قسمت از راه عمومی را به خود اختصاص داده است و در نتیجه نهی و حصارکشی شده و نهی کردن چیزی برای غیر دولت جایز نیست؛ بنابر این جزء مالکیت عمومی می‌باشند.

نوع سوم از مالکیت عمومی:

نوع سوم از مالکیت عمومی معادن تمام نشدنی و غیرمنقطع هستند، که معادن زیاد و مقدارشان نامحدود می‌باشند. اما معادن کم که مقدارشان محدود است، جزء مالکیت فردی می‌باشند و جایز است که افراد مالک این گونه معادن شوند همان‌طور که رسول الله صلی الله علیه وسلم معادن قبلی از ناحیه "فرع" در حجاز را به ملکیت بلال بن حارث

مزنی در آورد. بلال از رسول الله صلی الله علیه وسلم درخواست کرده بود که معادن را به او واگذار نماید، پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز آن را به او واگذار و به ملکیت او در آورد آن گونه که ابوداود این مطلب را روایت کرده است. بنابر این رشته‌های طلا و نقره و دیگر معادن که مقدارشان کم و غیر تجاری هستند، جزء مالکیت فردی بوده و جایز است که افراد مالک آن‌ها شوند همان طور که جایز است دولت این گونه معادن را به افراد واگذار نماید. در این صورت بر افراد واجب است که $\frac{1}{5}$ زکات معادنی که استخراج می‌کنند به بیت‌المال بدهند؛ چه آن چه استخراج می‌کنند کم باشد چه زیاد.

اما معادن زیاد که مقدارشان نامحدود است، جزء مالکیت عمومی بوده و ملک تمام مسلمانان است و جایز نیست فرد یا افرادی آن را به خود اختصاص دهد یا به ملکیت خود در آورد و جایز نیست که به فرد یا افراد دیگر واگذار شود. همان طور که جایز نیست امتیاز استخراج آن به افراد یا شرکت‌ها داده شود، بلکه باید به صورت مالکیت عمومی برای تمام مسلمانان به طور مشترک باقی بماند و دولت موظف است آن را استخراج و پاکسازی و ذوب کند و به نیابت از مسلمانان بفروشد و بهایش را در بیت‌المال مسلمانان بگذارد.

هیچ فرقی در میان این معادن وجود ندارد در این که معادنی ظاهر باشند که بدون زحمت و هزینه‌ی زیاد به آن دسترسی یافت مانند نمک و سنگ سرمه، یا این که این معادن در اعماق زمین باشد و جز با زحمت و مشقت و کار و هزینه‌ی زیاد نتوان به استخراج آن دست یافت؛ مانند: طلا، نقره، آهن، مس، سرب، قلع، مرمَر، اورانیوم، فسفات و دیگر معادن، و خواه این معادن، جامد باشند مثل طلا و آهن، یا مایع باشند مثل نفت و یا گاز باشند و یا هم مانند گاز طبیعی.

دلیل این که معادن زیاد و تمام نشدنی جزء مالکیت عمومی است، حدیثی است که ترمذی از ابیض بن حمال مازنی روایت کرده که: «او به خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم شرفیاب شد و از پیامبر صلی الله علیه وسلم خواست که معدن نمک را به او واگذار کند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم معدن نمک را به او واگذار کرد. وقتی ابیض بن حمال مازنی پشت کرد، مردی از اهل مجلس گفت: آیا می‌دانی چه چیزی را به او واگذار کردی؟ تو آب تمام نشدنی و زیاد را به او واگذار کردی. راوی می‌گوید:

پس پیامبر صلی الله علیه وسلم آن معدن نمک را از او پس گرفت». این که رسول الله صلی الله علیه وسلم معدن نمک را که به ابیض بن حمال واگذار کرد، پس از آن که دانست که این معدن زیاد و تمام نشدنی است، از او پس گرفت، نشان می‌دهد که معدن زیاد و تمام نشدنی و نامحدود جایز نیست که به ملکیت افراد در آید؛ چون ملک عموم مسلمانان است. این قضیه تنها مختص به معدن نمک نیست، بلکه عام بوده و هر نوع معدنی را شامل می‌شود اما به شرطی که زیاد و تمام نشدنی باشد. نظر به این که معادن زیاد و تمام نشدنی ملک عمومی تمامی مردم است، از این رو دولت حق ندارد آن را به ملکیت افراد یا شرکت‌ها در آورد و افراد یا شرکت‌ها اجازه ندارند که به حساب خودشان آن را استخراج نمایند بلکه دولت موظف است خودش به نیابت از مردم اقدام به استخراج این معادن نماید و تمامی آنچه که استخراج می‌کند، ملک عمومی تمام افراد تبعه‌ی دولت می‌باشد.

استخراج این معادن به ویژه معادنی که در اعماق زمین است، چه مایع باشد و چه جامد، نیاز به وسایل و ابزار، کارخانه‌ها و دستگاه‌ها دارد. و دولت به هر حال این معادن را به حساب مردم با این اعتبار که ملک عمومی است، استخراج می‌نماید. این استخراج یا دولت مستقیماً با ابزار و دستگاه‌هایی که ملک دولت است و یا با ابزار و دستگاه‌هایی که ملک عمومی مردم است، انجام می‌دهد.

اگر دولت، معادن مذکور را با ابزار و دستگاه‌هایی که ملک خودش است استخراج نماید، در این صورت ملکیت این دستگاه‌ها، کارخانه‌ها و ابزار هم جایز است که به صورت ملک دولتی باقی بماند و هم جایز است دولت آن‌ها را به ملک عمومی تبدیل کند، که این بهتر است تا این که به صورت ملک دولتی باقی بماند تا حکم ملکیت معادن را بگیرد؛ یعنی بهتر است این کارخانه‌ها و ابزار به ملک عمومی تبدیل شود به تبع ملکیت معادنی که استخراج می‌نماید.

همان‌طور که تحریم شراب سازی و تحریم کارخانه‌ی شراب به تبع تحریم شراب می‌باشد و این حکم از این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم گرفته می‌شود:

(لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الخمره عشرة: عاصرها و معتصرها ...

الی آخر حدیث)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم در شراب ده نفر را لعنت کردند: کسی که شراب می‌سازد، کسی که شراب برایش ساخته می‌شود و... تا آخر حدیث.

هم‌چنین حکم فوق از این حدیثی که از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده، گرفته می‌شود:

(لُعنت الخمره على عشرة وجوه: لعنت عينها، و شاربها، و ساقیها، و بائعها، و مبتاعها، و عاصرها، و معتصرها ... تا آخر حدیث)

ترجمه: در شراب ده مورد لعنت کرده شده‌اند: خود شراب، شراب خوار، ساقی شراب، فروشنده‌ی شراب، خریدار شراب، کسی که شراب می‌سازد و کسی که شراب برایش ساخته می‌شود... تا آخر حدیث.

این احادیث ساختن شراب و شراب سازی را تحریم کرده‌اند در حالی که گرفتن شیرهی انگور برای غیر شراب، مباح می‌باشد ولی گرفتن شیرهی انگور تا از آن شراب ساخته شود، حرام است. به این صورت ساختن شراب تحریم شده و به تبع آن تملک کارخانه‌ی شراب جهت ساختن شراب تحریم شده است. بنابر این جواز قرار دادن و سایل و کارخانه‌هایی که ملک دولت است و برای استخراج معادن زیاد و تمام نشدنی مورد استفاده قرار می‌گیرند، به عنوان ملک عمومی، به تبع این مطلب است که این معادن ملک عمومی هستند.

به این ترتیب بهای این کارخانه‌ها و ابزار جزء اموال مربوط به مالکیت عمومی می‌باشد همان‌طور که جایز است این ابزار و کارخانه‌ها به صورت ملک دولتی باقی بماند البته به این شرط که معادن و موادی که استخراج می‌کند و مربوط به مالکیت عمومی است، ملک عمومی باشد و در بخش مالکیت عمومی گذاشته می‌شود نه در بخش مالکیت دولتی.

به این صورت ممکن است ابزار و کارخانه‌های استخراج معادن زیاد و تمام نشدنی و معادن نفت، ملک دولت باشد یا ملک عمومی مردم باشد.

کیفیت استفاده از اموال مربوط به مالکیت عمومی و درآمدهای حاصل از این اموال:

با توجه به این که اموال مربوط به مالکیت عمومی و درآمدهای حاصل از این اموال، ملک تمامی مسلمانان و مشترک میان مسلمانان است، از این رو هر فرد از افراد تبعه‌ی دولت: مرد و زن، بزرگ و کوچک، خوب و بد حق استفاده از این اموال و حق برخورداری از درآمدهای آن را دارد.

اموال مربوط به مالکیت عمومی از نظر کیفیت استفاده از آن، یکسان نیستند. بخشی از آن برای انسان آسان است که مستقیماً یا به کمک ابزار و وسایل از آن استفاده کند و بخشی از آن برای انسان آسان نیست که از آن استفاده نماید.

از نمونه‌های بخش اول که استفاده و بهره‌برداری از آن برای انسان آسان است، می‌توان به این موارد اشاره کرد: آب، گیاه، آتش، راه‌های عمومی، دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و کانال‌های بزرگ. شخص می‌تواند مستقیماً از آب، گیاه و آتش استفاده کند، کنار چاه‌ها، چشمه‌ها و رودخانه‌ها برود و از آن‌ها آب بنوشد، آب بردارد و حیوانات و چهارپایانش را از آن‌ها آب بدهد. کنار علفزارها برود و چهارپایانش را از آن بچراند و کنار اماکنی که هیزم دارد، برود و از آن‌ها هیزم جمع کند.

هم‌چنین شخص می‌تواند ابزار و وسایل خود را کنار رودخانه‌های بزرگ، دریاها و دریاچه‌ها نصب کند تا کشتزارها و درختانش را از آن‌ها آبیاری کند، چون رودخانه‌ی بزرگ برای همه‌ی مردم کفایت می‌کند و نصب کردن وسایل و ابزار خاص کنار آن به هیچ یک از مسلمانان ضرری وارد نمی‌کند. همان‌طور که فردی می‌تواند از راه عمومی، دریاها، رودخانه‌ها و کانال‌های عمومی مثل کانال سوئز استفاده کند. وی می‌تواند شخصاً از راه عمومی عبور و مرور کند و چهارپایانش و وسایل حمل و نقل‌اش را از آن‌جا عبور دهد. هر شخصی می‌تواند با موتر و کشتی، خشک‌ها، دریاها، رودخانه‌ها و کانال‌های عمومی را بپیماید؛ چون با این کار به هیچ کس ضرری نمی‌رساند و به کسی فشار وارد نمی‌کند؛ چون راه عمومی، رودخانه‌ها و کانال‌ها وسیع بوده و ظرفیت استفاده همه‌ی مردم را دارد.

از نمونه‌های بخش دوم از اموال مربوط به مالکیت عمومی که استفاده‌ی مستقیم از آن‌ها

آسان نیست و به زحمت، رنج، هزینه و استخراج نیاز دارد می‌توان نفت، گاز و معادن را نام برد. در این‌گونه معادن، دولت مسوول استخراج آن بوده و به نیابت از مسلمانان عهده دار این کار است و درآمدهای حاصل از آن را در بیت‌المال مسلمانان می‌گذارد. خلیفه‌ی مسلمانان صلاحیت توزیع تولیدات و درآمدهای این‌گونه معادن را طبق رأی و صلاحدید خود در پرتو احکام شرعی دارد و در مواردی که مصلحت اسلام و مسلمانان را در آن می‌بیند اقدام به این کار می‌کند.

می‌توان در توزیع تولیدات و درآمدهای حاصل از مالکیت عمومی به شکل زیر عمل کرد:

نخست) تأمین مخارج آنچه که مربوط به مالکیت عمومی است. پس، از درآمدهای حاصل از مالکیت عمومی، مخارج زیر تأمین می‌گردد:

۱- دیوان مالکیت عمومی که هزینه‌های ساخت دیوان، حقوق نویسندگان و دفترهای ثبتی و دفترداران و کارمندان این دیوان را شامل می‌شود.

۲- حقوق کارشناسان، مشاوران، متخصصان، کارگران و کارکنانی که برای کاوش و کشف و حفاری نفت، گاز و معادن و استخراج و تولید و اداره‌ی آن‌ها و قابل استفاده قرار دادن آن‌ها استخدام می‌شوند و نیز کسانی که برای استخراج آب و آبرسانی به مردم و تولید برق و برق‌رسانی به مردم استخراج می‌شوند.

۳- خرید ابزار، وسایل، دستگاه‌ها، کارخانه‌ها و وسایل لازم حمل و نقل برای استخراج نفت، گاز و پالایش آن و برای تولید معادن و پالایش و اداره‌ی آن‌ها و قابل استفاده قرار دادن این معادن، و نیز خرید وسایل و ابزار و دستگاه‌های لازم برای صنعتی کردن اعیان مالکیت عمومی و استفاده از آن‌ها.

۴- خرید وسایل استخراج آب و آب‌پاشی و لوله‌کشی آن‌ها.

۵- تأمین هزینه‌های وسایل تولیدکننده‌ی برق و ایستگاه‌ها، ستون‌ها و سیم‌های برق.

۶- تأمین هزینه‌های راه آهن و ریل.

همه‌ی این هزینه‌ها مربوط به مالکیت عمومی و اداره‌ی آن و کیفیت بهره‌برداری از آن می‌باشد. از این‌رو تأمین این مخارج از محل درآمدهای حاصله از مالکیت عمومی صورت می‌گیرد. همان‌طور که مخارج و حقوق مأمورین جمع‌آوری زکات از اموال

زکات تأمین می‌گردد:

(والعالمین علیها) [توبه: ۶۰]

ترجمه: و کارگزاران زکات.

در آیه‌ی فوق الله سبحانه و تعالی سهم مأمورین جمع‌آوری زکات را از خود اموال زکات قرار داده تا آنان بتوانند اموال زکات را جمع‌آوری کنند.

دوم) توزیع درآمدهای مذکور در میان افراد تبعه‌ی دولت، آنانی که در مالکیت عمومی و درآمدهای حاصل از آن سهم دارند. برای این توزیع، خلیفه مجبور نیست که به شکل معینی عمل کند، بلکه می‌تواند اموال مربوط به مالکیت عمومی؛ هم‌چون: آب، برق، نفت و گاز به اندازه‌ی نیاز مردم در خانه‌ها و مغازه‌هایشان، به طور رایگان در میان آنان توزیع کند و نیز می‌تواند این اموال را با هزینه‌هایی که صرف دستیابی به آن شده یا با نرخ بازار به افراد بفروشد. هم‌چنین خلیفه می‌تواند سود اموال مربوط به مالکیت عمومی به صورت پول نقد در میان مردم توزیع کند. خلیفه همه‌ی این کارها را طبق صلاحدید خود و در مواردی که خیر و مصلحتی برای مردم می‌بیند، انجام می‌دهد.

سوم) نظر به این‌که مخارج و هزینه‌های دولت در این روزها سنگین و کلان شده پس از آن‌که مسوولیت‌های دولت گسترش پیدا کرده و مخارجش زیاد شده و نظر به این‌که درآمدهای عمومی بیت‌المال؛ از قبیل: فیه، جزیه، خراج، ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ مالیات و خمس آن ممکن است برای مخارج و هزینه‌های دولت کفایت نکند همان‌طور که در گذشته در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و سلم و در زمان خلفای راشدین و هم‌چنان در زمان سلطنت امویان و عباسیان و حتی در زمان عثمانی‌ها وضع به این صورت بوده پس از آن‌که وسایل و اسباب زنده‌گی و تکنالوژی به ویژه سلاح‌ها و مهمات جنگی تحول بزرگی پیدا کرده و این امر هزینه‌ها و مخارج کلانی می‌طلبد، از این‌رو دولت ناچار است درآمد دیگری داشته باشد که به وسیله‌ی آن بتواند هزینه‌ها و مخارجی را که برعهده‌ی بیت‌المال است چه در حالتی که بیت‌المال موجودی نداشته باشد و چه در حالتی که بیت‌المال موجودی داشته باشد و در حالت عدم وجود مال در بیت‌المال، وجوب تأمین این مخارج به مسلمانان منتقل می‌شود، پوشش دهد.

مانند مخارج دیوان‌ها و ادارات دولتی، حقوق حاکمان و سربازان و کارمندان، مخارج فراهم کردن آب‌ها و ساخت راه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، مساجد و بیمارستان‌هایی که جزء ضروریات محسوب شده و ملت از آن‌ها بی‌نیاز نیست و در صورت نبودن آن‌ها ضرر و زیان متوجه امت می‌شود. هم‌چنین تأمین مخارج زنده‌گی نیازمندان، مستمندان، در راه‌مانده‌گان، یتیمان، بیوه زنان، افراد ناتوان و نیازمند و تأمین مخارج فریضه‌ی جهاد و آماده سازی لشکری قدرت‌مند و فراهم نمودن آنچه که برای جهاد لازم است؛ از قبیل: صنایع سنگین برای تولید سلاح‌های پیشرفته اعم از سلاح‌های اتمی، موشک‌ها، هواپیماها، تانک‌ها، توپ‌ها، ناوهای جنگی و امثال آن، از این دسته است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ
وَأَخْرِبِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾ [انفال: ۶۰]

ترجمه: آنچه از نیرو و آماده ساختن اسبان در توان شماست، برای پیکار با آنان آماده سازید [تا] بدین وسیله دشمن الله و دشمن خودتان و دشمنانی را که شما نمی‌شناسید و الله آنان را می‌شناسد، بترسانید.

همه‌ی این موارد نیاز به منابع قوی جهت تأمین مخارج آن‌ها را دارد و خلیفه برای پوشش دادن مخارج این جهات علاوه بر غنایم و اموالی که در فتوحات به دست می‌آید، ناچار است یکی از این سه راه را انتخاب کند:

- ۱- قرض گرفتن از دولت‌های بیگانه و مؤسسات مالی بین‌المللی.
- ۲- در انحصار گرفتن برخی از اموال مربوط به مالکیت عمومی؛ از قبیل: نفت، گاز و معادن.
- ۳- مقرر نمودن مالیات‌هایی بر ملت.

قرض گرفتن از دولت‌های بیگانه:

قرض گرفتن از دولت‌های بیگانه و مؤسسات مالی بین‌المللی از نظر شرعی جایز نیست؛ چون قرض گرفتن از دولت‌های بیگانه و مؤسسات مالی بین‌المللی فقط با سودهای ربوی و شروط تحقق‌می‌پذیرد و سودهای ربوی هم از نظر شرعی حرام است،

خواه برای اشخاص باشد و خواه برای دولت. و شروط هم، دولت‌ها و مؤسسات قرض‌دهنده را بر مسلمانان مسلط و چیره می‌نماید و اراده و تصرفات مسلمانان را منوط به اراده و تصرفات دولت‌ها و مؤسسات قرض‌دهنده می‌گرداند و آن وقت آنان برای مسلمانان تعیین تکلیف می‌کنند و این امر از نظر شرعی جایز نیست. قرض‌های بین‌المللی از خطرناک‌ترین بلاها برای کشورهای اسلامی و از اسباب سیطره‌ی کفار بر کشورهای مسلمان می‌باشد و امت اسلامی از دست آن، گرفتاری‌های زیادی را متحمل شده است.

در انحصار قرار دادن برخی از اموال مربوط به مالکیت عمومی:

در انصار قرار دادن برخی از اموال مربوط به مالکیت عمومی؛ از قبیل: نفت، گاز و معادن، مانند این‌که خلیفه چاه‌های معینی از نفت، گاز و معادن فسفات و طلا و مس را تعیین می‌کند و آن‌ها را منع می‌کند و درآمدهای آن‌ها را به تأمین مخارج جهات مذکور اختصاص می‌دهد. این کار از نظر شرعی جایز است و تنها راه مفید و کارآمد جهت فراهم نمودن هزینه‌های لازم برای تأمین مخارج جهات مذکور می‌باشد و برای خلیفه جایز است که آن را انجام دهد، به استناد دلایل زیر:

۱- رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلفای پس از او اماکن معینی که مربوط به مالکیت عمومی بود را منع کردند. ابوداؤد از ابن عباس از طریق صعب بن جثامه روایت کرده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(لاحمی إلا لله و لرسوله)

ترجمه: جز الله و پیامبر صلی الله علیه وسلم کسی حق ندارد چیزی از اموال عمومی را منع نماید.

یعنی فقط دولت حق دارد چیزی را ممنوع کند. مانند اموالی که الله سبحانه و تعالی و پیامبر صلی الله علیه وسلم برای امور مربوط به جهاد در راه الله و برای تأمین مخارج فقرا و مستمندان و برای مصلحت‌های تمام مسلمانان منع نمودند نه مانند اموالی که در زمان جاهلیت، افراد قوی و قدرت‌مند برای خودشان منع می‌کردند. از نافع از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که گفت: «پیامبر صلی الله علیه وسلم نقیع (مکانی معروف

در مدینه) را برای اسب‌های مسلمانان منع نمود.» ابو عبید این روایت را نقل کرده است. هم‌چنین ابوبکر "زبده" را برای شتران صدقه نمود و اباسلامه را مسوول‌اش قرار داد؛ و نیز عمر رضی الله عنه شرف و زبده را منع نمود و آزاد شده‌اش به نام هنی را مأمور آن دو کرد.

ممنوع قرار دادن اماکن معینی را برای چراندن و استفاده از گیاه آن، مربوط به مالکیت عمومی بود. چون "نقیع" که رسول الله صلی الله علیه وسلم منع اش نمود، خارج از مدینه بود و آب در آن جا راکد و زمین باتلاقی بود. وقتی آب خشک می‌شد، گیاه می‌رویید. نقیع مُلک عمومی تمامی مسلمانان بود. ابو عبید درباره‌ی آن پس از آوردن حدیث "لا حمی إلا لله و لرسوله" می‌گوید: «تأویل منع نمودن که از آن نهی شده به نظر می‌رسد-الله متعال به آن آگاه است- چنین است که مربوط به اشیای منع شده باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم را در آن شریک قرار داده و آن هم آب، گیاه و آتش می‌باشد.»

رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر اماکنی که ممنوع اعلام نمودند به اسب‌هایی که در جنگ روی آن سوار می‌شدند و برای شتران و چهارپایان صدقه اختصاص داده بودند و غیر آن‌ها را از چریدن در آن اماکن منع می‌کردند. ابو عبید از عامر بن عبدالله بن زبیر از پدرش روایت کرده که گفت: «یک نفر عرب بادیه نشین نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! سرزمین‌های ما، در زمان جاهلیت روی آن می‌جنگیدیم و در زمان اسلام روی آن اسلام آوردیم، پس چرا آن را منع می‌کنی؟ راوی می‌گوید: عمر سر فرو افکند و شروع به دم زدن کرد و سبیلش را می‌پیچید-وقتی عمر از کاری ناراحت می‌شد سبیلش را می‌پیچید و نفس می‌زد- وقتی عرب بادیه نشین عمر را در این حالت دید، سخنش را تکرار کرد، آنگاه عمر رضی الله عنه گفت: مال، مال الله است و بنده‌گان، بنده‌گان الله هستند، به الله قسم اگر به خاطر راه او سبحانه و تعالی مجبور نبودم این کار کنم، یک وجب از آن را منع نمی‌کردم.»

از اسلم روایت است که گفت: «از عمر بن خطاب شنیدم که به "هنی" موقعی که مأمور منع نمودن زبده کرد، می‌گفت: ای هنی! به مردم ستم نکن و از دعای شر شخص ستم‌دیده پرهیز کن، چون دعایش اجابت می‌شود و نزد صاحبان رمه‌ی شتر و گله

گوسفند برو و چهارپایان ابن عفان و ابن عوف را برای من رها کن، چون این دو نفر وقتی چهارپایانشان از بین روند، سراغ درختان خرما و کشتزارها می‌روند ولی این بیچاره اگر چهارپایانش از بین رود، فریاد می‌زند: ای امیر مؤمنان! آیا گیاه برای من آسان‌تر است یا خسارت طلا و نقره؟ آن مناطق، سرزمین شان است که در زمان جاهلیت روی آن پیکار کرده‌اند و در زمان اسلام روی آن اسلام آورده‌اند، و اینان تصور می‌کنند که ما به آنان ظلم می‌کنیم و اگر چهارپایانی که در راه الله مورد استفاده قرار می‌گیرند، نبود، هرگز چیزی از سرزمین‌های مردم را ممنوع اعلام نمی‌کردم.» ابو عبید این روایت را آورده است.

احادیث و روایات مذکور به طور واضح دلالت دارند بر این که دولت می‌تواند برخی از اموال و املاک مربوط به مالکیت عمومی را که برای جهاد و متعلقات آن و برای دیگر مصلحت‌های مسلمانان - به هر اندازه برسد - منع نماید و در انحصار خود قرار دهد.

۲- الله متعال جهاد را برای همه‌ی مسلمانان، چه توانگر باشند و چه نیازمند، فرض کرده و بر آنان فرض نموده که با جان و مالشان جهاد کنند؛ در آیات زیر می‌فرماید:

﴿لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ * وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ * وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [توبه: ۸۸]

ترجمه: ولی پیامبر و مؤمنان همراهش با مال‌ها و جان‌هایشان جهاد کردند؛ نیکی‌ها از آن ایشان است و ایشان، رستگارانند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [انفال: ۷۲]

ترجمه: «و آنان که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه الله جهاد کردند.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ * أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [حجرات: ۱۵]

ترجمه: مؤمنان تنها کسانی هستند که به الله و پیامبرش ایمان آوردند و آنگاه شک و تردیدی به خود راه ندادند و با مال‌ها و جان‌هایشان در راه الله جهاد کردند. همانا این‌ها،

راستگویانند.

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا﴾ [بقره: ۱۹۰]

ترجمه: و در راه الله با کسانی که با شما می جنگند، پیکار نمایید.

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [توبه: ۲۹]

ترجمه: با آن دسته از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نمی آورند، پیکار نمایید.

﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾ [توبه: ۳۶]

ترجمه: و با همه‌ی مشرکان پیکار نمایید، چنان که با همه‌ی شما پیکار می کنند.

آیات فوق به صراحت پیکار با جان و مال را بر مسلمانان واجب می گرداند و مسلمانان در زمان حیات پیامبر و در زمان خلفای راشدین برای جهاد با جان و مالشان می رفتند و خودشان را به امکانات و وسایل مورد نیاز برای جنگ از قبیل سلاح، اسب، شتر و مخارج سفر مجهز می کردند و از دولت انتظار نداشتند که آن امکانات را برایشان مهیا کند، چون جهاد و تهیه‌ی امکانات جنگی از چیزهایی بود که الله تعالی برآنان فرض کرده بود.

بنابر این تأمین مخارج و هزینه‌های جهاد و امکانات و وسایل مورد نیاز برای جهاد، در صورتی که بیت‌المال موجودی نداشته باشد و اموال کافی جهت تأمین مخارج جهاد و متعلقات جهاد نداشته باشد، وجوب تأمین مخارج مذکور به مسلمانان منتقل می شود و باید مسلمانان هزینه‌های لازم را تقبل نمایند. خلیفه می تواند پول لازم برای تأمین این مخارج از مسلمانان یا از درآمدهای مربوط به مالکیت عمومی که ملک تمام مسلمانان است، بگیرد. مثلاً بخشی از اموال و املاک عمومی که هزینه‌های فوق را پوشش دهد به جای آن که این هزینه‌ها را از مسلمانان جمع آوری کند، منع نماید.

۳- عمر بن خطاب تقسیم سرزمین عراق، شام و مصر در میان کسانی که با شمشیرشان آن‌ها را فتح کردند، پس از آن که از وی درخواست تقسیم این سرزمین‌ها را در میانشان کردند، رد کرد، در حالی که می دانست که غنایم جنگی در میان جنگجویان تقسیم

می‌شد و ۴/۵ غنایم جنگی از آن جنگجویانی است که در جنگ حضور داشته‌اند و نیز می‌دانست که رسول الله صلی الله علیه وسلم سرزمین خیبر را در میان کسانی که در جنگ حضور داشتند، تقسیم کرد و با وجود همه‌ی این‌ها تقسیم سرزمین‌های مذکور را در میان جنگجویان نپذیرفت و کارش بر اساس فهم و درکش از آیات در مورد فیء بود و فهمیده بود که لازم است درآمدی همیشه‌گی و ثابت وجود داشته باشد تا حقوق و هدایا از آن تأمین گردد و برای مصلحت‌های دولت و تأمین مخارج لشکر و سربازان جنگی و بندرها و راه‌های ورودی از آن هزینه شود.

هم‌چنین مخارج زنده‌گی فقرا، مستمندان، یتیمان و بیوه زنان از آن تأمین گردد و بخشی از آن به کسانی داده می‌شود که در راه مصلحت‌های مسلمانان کار می‌کنند. این مطلب به صراحت در گفتگوی حضرت عمر رضی الله عنه به کسانی که از وی درخواست تقسیم زمین‌های فتح شده کردند و در بیان دلیل و حجتش در حضور انصاری که جهت مشورت و تبادل نظر با آنان جمع کرده بود، آمده است؛ آن‌جا که می‌گوید: «با مسلمانانی که بعد از آنان می‌آیند و ببینند که زمین‌ها تقسیم شده و از پدران به ارث برده شده و چیزی نمانده است، چه کار کنیم؟ تقسیم زمین‌ها رأی درستی نیست.»

در بخشی دیگر از سخنانش می‌گوید: «اگر زمین‌های عراق و شام با درختان و باغ‌های آن تقسیم شوند، آن وقت این راه‌های ورودی و مرزها و قلعه‌ها چگونه و با چه هزینه‌ای محافظت شود و برای فرزندان و بیوه زنان این شهر و دیگر مناطق از سرزمین شام و عراق چه می‌ماند؟» حضرت عمر رضی الله عنه به انصار گفت: «به نظر می‌رسد این زمین‌ها با درختان و باغ‌هایش وقف ساکنانش کنم و بر آن خراج مقرر نمایم و افراد جزیه‌ی سرانه بدهند و این خراج و جزیه به عنوان فیء مال مسلمانان باشد؛ چه آنانی که در جنگ حضور داشته‌اند و چه فرزندان آنان و چه کسانی که بعد از آنان می‌آیند. آیا می‌دانید که این راه‌های ورودی و قلعه‌ها باید افرادی داشته باشند که از آن‌ها محافظت نمایند؟ آیا می‌دانید که این شهرهای بزرگ؛ هم‌چون: شام، جزیره، کوفه و بصره باید به وسیله‌ی سربازان اداره شوند و به آنان حقوق داده شود. پس اگر زمین‌ها و درختان و باغ‌ها تقسیم شوند، از کجا به اینان حقوق داده شود و این هزینه‌ها از کجا تأمین گردد؟» ابویوسف این روایت را در کتاب "الخراج" روایت کرده است.

این گفتگو و این حجت‌ها بیان می‌کنند که حضرت عمر رضی الله عنه خوب درک می‌کرد که بایستی درآمدی همیشه‌گی و ثابت وجود داشته باشد تا مخارج جهاد و هزینه‌های جهات دیگر که تأمین آن‌ها برعهده ی دولت است، از آن تأمین گردد. پس چنین به نظرش رسید که زمین‌های فتح شده در عراق، شام و مصر همان درآمد مطلوب و مورد نظر است. از این‌رو زمین‌های فوق را در میان کسانی که آن‌ها را فتح کردند و اینان تعداد کمی از مسلمانان بودند، تقسیم نکرد، بلکه آن را در دست صاحبان زمین‌ها در مقابل پرداخت خراج باقی گذاشت تا از آن برای مصلحت‌های تمامی مسلمانان هزینه شود.

از این‌رو فهم می‌شود که به طریق اولی برای خلیفه جایز است که املاک و اموالی که ملک عموم مسلمانان بوده و مربوط به مالکیت عمومی است، منع نماید تا هزینه‌های جهاتی که تأمین آن‌ها در صورت عدم موجودی بیت‌المال بر مسلمانان واجب است، از آن تأمین گردد.

اموال، املاک و اماکن دولتی از قبیل زمین، و ساختمان - محدوده‌ها و درآمدهای آن

هر چیزی اعم از زمین و ساختمان و غیره که حق عموم مسلمانان به آن تعلق می‌گیرد و مربوط به مالکیت عمومی نیست، مُلک دولت است. پس مالکیت دولتی اموال و املاکی است که قابلیت مالکیت فردی و خصوصی را دارد؛ از قبیل: زمین و اشیای منقول، اما از آن‌جا که حق عموم مسلمانان به آن تعلق دارد، از این‌رو اداره‌ی این اموال و کیفیت تصرف در آن‌ها به خلیفه واگذار می‌شود؛ چون در تمامی اموال و املاکی که حق عمومی مسلمانان به آن تعلق دارد، صلاحیت تصرف را نیز دارد. از آن‌جا که این اموال جزء مالکیت عمومی نیست-چون خلیفه می‌تواند اصل این اموال را به ملکیت دولت و منفعت آن را به ملکیت افراد در آورد در حالی که اصل مالکیت عمومی به ملکیت هیچ کس چه فرد باشد چه جماعت، در نمی‌آید- از این‌رو این اموال و املاک، ملک دولت می‌باشد؛ چون دولت صلاحیت تصرف در آن‌ها را دارد و معنای مالکیت همین است. البته هر چند دولت است که مالکیت عمومی و مالکیت دولتی را اداره می‌کند، ولی میان این دو مالکیت فرق وجود دارد. هر چیزی که مربوط به مالکیت عمومی است؛ از

قبیل: نفت، گاز و معادن تمام نشدنی و زیاد، دریاها، رودخانه‌ها، رودخانه‌ها، چشمه‌ها، میادین و فضای باز، جنگل‌ها، علفزارها و مساجد، خلیفه نمی‌تواند که به ملکیت احدی چه فرد باشد و چه جماعت، در آورد. چون این‌ها مُلک عموم مسلمانان است و خلیفه باید تدبیری اتخاذ کند که به همهی مردم امکان بهره‌برداری و استفاده از این املاک عمومی بدهد و او این کار را طبق صلاحدید و رأی خود جهت اداره‌ی امور جامعه و مصلحت‌های مسلمانان انجام می‌دهد.

اما اموالی که مربوط به مالکیت دولتی است؛ از قبیل: زمین و ساختمان، خلیفه می‌تواند هم اصل و هم منفعت این اموال یا فقط منفعت آن را به ملکیت افراد در آورد یا به افراد اجازه‌ی آباد نمودن و تملک آن را بدهد. خلیفه در این کار با توجه به آنچه که مصلحت و خیر مسلمانان را در آن می‌بیند، تصرف می‌کند.

انواع املاک دولتی:

نخست) صحراها، کوه‌ها، سواحل دریاها و زمین‌های بایر (مرده و ناآباد) که ملک افراد نیست و دولت از راه شرعی این را در اختیار گرفته است.

پس هر صحرا و کوه یا تپه یا دره یا ساحل دریا یا زمین بایر خواه از اول بایر بوده باشد و قبلاً چیزی در آن کاشته نشده باشد و یا قبلاً در آن چیزی کاشته شده و بعداً به زمین بایر تبدیل شده باشد و دولت آن را در اختیار گرفته باشد، همهی این زمین‌ها اعم از صحراها، کوه‌ها، سواحل دریاها و زمین‌های بایر مُلک دولت بوده و خلیفه طبق رأی و اجتهاد خویش با توجه به آنچه که مصلحت مسلمانان را در آن می‌بیند، تصرف می‌نماید. خلیفه می‌تواند بخشی از این اموال را واگذار نماید و نیز می‌تواند به افراد اجازه دهد بخشی از آن را حصارکشی یا بخشی از زمین‌های بایر را آباد نماید. ابوعبید از بلال بن حارث مزنی روایت کرده که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم تمام دره‌ی تنگ را به او واگذار کرد.»

در روایتی دیگر آمده است: «پیامبر صلی الله علیه وسلم فاصله‌ی بین دریا و کوه سنگی را به بلال بن حارث مزنی واگذار نمود.» از عمرو بن شعیب از طریق پدرش روایت شده که گفت: «رسول الله صلی الله علیه وسلم زمین را به افرادی از طایفه‌ی مزینه یا جهینه واگذار کرد.» از عدی بن حاتم روایت است که گفت: «رسول الله صلی الله علیه وسلم

زمینی در یمامه را به فرات بن حیان عجلی واگذار نمود.»

ترمذی از ابیض بن حمال مازنی روایت کرده است که گفت: «او نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و از پیامبر صلی الله علیه وسلم خواست که معدن نمک را به او واگذار کند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم معدن نمک را به وی واگذار کرد. وقتی پشت کرد، مردی از اهل مجلس به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: آیا می دانی چه چیزی را به او واگذار کردی؟ همانا معدن تمام نشدنی و زیاد را به او واگذار کردی. راوی می گوید: پس پیامبر صلی الله علیه وسلم آن معدن نمک را از او پس گرفت.» از عمرو بن دینار روایت شده که گفت: «وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه آمد، مقداری زمین را به ابوبکر و عمر واگذار نمود. هم چنین پیامبر صلی الله علیه وسلم زمینی وسیع را به زبیر بن عوام واگذار کرد. زمینی از زمین های بایر نقیع را به مقداری که اسبش را در آن بدواند به او واگذار کرد و زمینی که درختان خرما در آن بود، به زبیر بن عوام واگذار نمود.» ابویوسف و ابوداود آن را روایت کرده اند.

احادیث فوق الذکر- که بیان داشته اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم بخشی از اموال و املاک دولتی را به ابوبکر و عمر و زبیر و بلال مازنی و ابیض بن حمال و فرات بن حیان و برخی از افراد طایفه مزینه یا جهینه و دیگران واگذار نمود- دلالت دارند بر این که صحراها، کوه ها، دره ها و زمین های بایر که ملک کسی نیست و دولت آن را در اختیار گرفته و ملک دولت شده، خلیفه در آن با توجه به آن چه که مصلحت مسلمانان در آن است، تصرف می نماید. تصرف پیامبر صلی الله علیه وسلم در این زمین ها و واگذاری بخشی از زمین ها به اشخاص مذکور، در حالی که این زمین ها ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه وسلم از طریق ارث یا فتح نیست، به طور واضح نشان می دهد که این زمین ها ملک دولت می شود و در اختیار دولت قرار می گیرد. و اگر این زمین ها ملک دولت نبود، تحت تصرف دولت نمی بود و چیزی از آن را به احدی واگذار نمی کرد؛ چون دولت مالک چیزی از آن نبوده است.

مُلک الله سبحانه و تعالی و پیامبر صلی الله علیه وسلم به معنای مُلک دولت است و ملکیت این زمین ها در اختیار رسول الله صلی الله علیه وسلم باعث می شود که پیامبر صلی الله علیه وسلم حق تصرف در آن داشته باشد و حق تصرف در آن به خلفای پس

از او منتقل شد. از این رو ابوبکر و عمر و عثمان و علی و خلفای بعد از آنان بخشی از زمین‌ها را به مردم واگذار می‌کردند همان‌طور که رسول الله صلی الله علیه وسلم این کار را می‌کرد؛ چون این بزرگان فهم کرده بودند که وقتی دولت روی صحراها، کوه‌ها و زمین‌های بایر دست بیندازد، ملک دولت می‌شود و صلاحیت تصرف در آن را دارد. هم‌چنین صحابه و مسلمانان فهم کرده بودند که در این صحراها، کوه‌ها و زمین‌های بایر حق عموم مسلمانان هست و وقتی دولت به صورت شرعی روی آن‌ها دست بیندازد و در آن‌ها تصرف کند، به مالکیت دولتی تبدیل می‌شود و پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلفای بعد از او صلاحیت اداره و تصرف و واگذاری آن‌ها و اجازه دادن به احیا و آباد کردن آن‌ها را داشتند. به همین دلیل زبیر بن عوام و ایض بن حمال و بلال بن حارث مزنی و ابو ثعلبه خشنی و تمیم داری و دیگران از پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست کردند که بخشی از زمین‌ها را به آن‌ها واگذار نماید. هم‌چنین نافع ابو عبدالله از اهل بصره از طایفه‌ی ثقیف از عمر بن خطاب درخواست کرد که زمینی در بصره-که زمین خراجی نیست و به احدی از مسلمانان ضرر نمی‌رساند- به او واگذار نماید تا ریشقه (یونجه) را برای اسبش در آن بکارد.

هم‌چنین کثیر بن عبدالله از پدرش او هم از پدر بزرگش روایت کرده که گفت: «در سال هفده هجری همراه عمر بن خطاب در عمره بودم، چند نفر از وی خواستند که در فاصله‌ی میان مکه و مدینه برای آب‌هایشان اتاق‌هایی بسازند که قبلاً نبود. حضرت عمر رضی الله عنه به آن‌ها اجازه داد و برایشان شرط گذاشت که کسی که در راه می‌ماند، به آب و سایه مستحق‌تر است.» هم‌چنین ابوبکر بن عبدالله بن مریم از عطیه بن قیس روایت کرد که: «افرادی از عمر بن خطاب درخواست زمینی از زمین‌های "أنذرکیسان" در دمشق برای اصطبل اسبانشان کردند.» ابو عبید این روایت را آورده است.

به این صورت روشن می‌گردد که صحراها، کوه‌ها و زمین‌های بایر ملک دولت می‌شود در صورتی که دولت روی آن‌ها دست بیندازد و خلیفه طبق رأی و اجتهاد خویش در آن تصرف می‌کند. حالا یا آن را واگذار می‌کند یا احیا و آباد می‌نماید، یا می‌فروشد، یا به اجاره می‌دهد، یا از آن بهره‌برداری می‌نماید، یا منع می‌کند و یا دیگر تصرفات را طبق آنچه که مصلحت و خیر مسلمانان را در آن می‌بیند، انجام می‌دهد.

دوم) بسترهای رودخانه و پایاب‌ها (آب‌های ایستاده و گذرگاه‌های آبی):

زمین‌های پستی هستند که با آب‌ها پوشانیده شده‌اند؛ مانند پایاب‌هایی که در بین کوفه و بصره وجود داشتند و آب‌های دجله و فرات آن‌ها را پوشانده‌اند. پس از آن‌که بعضی از موانعی که اطراف آبگذرهای دجله و فرات قرار داشتند، در هم شکستند و باعث شد که آب‌ها از جایی که موانع در هم شکستند، سرازیر می‌شدند و این زمین‌ها را می‌پوشاندند و باعث شد که دیگر به درد زراعت نخورند. در حالی که باغ‌ها، کشتزارها و خانه‌های مسکونی در آن‌جا قرار داشتند.

این پایاب‌ها در زمان قباد بن فیروز به وجود آمدند و بعدها به دلیل عدم اصلاح آن و مشغول شدن به جنگ‌های میان مسلمانان و قوم فارس زیاد شدند و گسترش پیدا کرد و مساحت آن به ۱۷۱۱۵ کیلومتر مربع رسید. این زمین‌هایی که با آب پوشانیده شده‌اند و دیگر به درد زراعت نمی‌خورند چون آب، آن‌ها را پوشانیده است، حکم زمین‌های بایر را دارد هرچند قبلاً آباد بوده و ساختمان و کشتزار و باغ در آن وجود داشته است. این‌گونه زمین‌ها که حکم زمین‌های بایر را دارد، ملک بیت‌المال و ملک دولت می‌باشد مادامی که ملک کسی نباشد. جنگل‌ها، بیشه‌ها و زمین‌های مردابی شور و باتلاق‌ها به پایاب‌ها ملحق می‌شوند، چون مانند گذرگاه‌ها بوده و حکم آن‌ها را می‌گیرند.

سوم) زمین‌های توقیفی:

هر زمینی از زمین‌های واقع در مناطق فتح شده که خلیفه به اموال بیت‌المال اضافه می‌کند و پس از آن‌که صاحبانش از آن‌جا رفته و آن‌ها را رها کرده‌اند، بدون مالک باقی مانده یا این‌که ملک دولت فتح شده بود، یا ملک حکام یا سران دولت فتح شده می‌باشد یا ملک کسی می‌باشد که در جنگ کشته شده یا از جنگ فرار کرده و آن‌ها را رها کرده است.

نخستین کسی که بخشی از زمین‌ها را توقیف و به بیت‌المال اختصاص داد، عمر بن خطاب بود. ابویوسف می‌گوید: عبدالله بن ولید، برده‌ی عبدالله بن ابی‌حره برایم نقل کرد و گفت: «عمر بن خطاب ده نوع زمین را توقیف کرد: زمین کسی که در جنگ کشته شده، زمین کسی که فرار کرده، هر زمینی که مال پادشاهان ایرانی پیش از اسلام بوده، هر زمینی که قبلاً مال کسی بوده و اکنون صاحب ندارد، هر زمینی که با آب پوشانیده

شده باشد. هر صومعه‌ای که خالی شده است. راوی می‌گوید: چهار نوع زمینی که مال پادشاهان ایرانی پیش از اسلام بود، فراموش کردم. راوی افزود: خراج زمین‌هایی که عمر توقیف کرده بود، هفت میلیون درهم بود.»

از این رو دولت خلافت هر وقت سرزمینی را فتح می‌کند، خلیفه موظف است که هر ساختمان و هر زمینی را که ملک دولت فتح شده، بوده یا ملک حکام یا سران دولت فتح شده، بوده یا مال کسی بوده که در میدان جنگ کشته شده یا مال کسی بوده که از سرزمین خود فرار کرده و آن را رها کرده، به املاک بیت‌المال یعنی املاک دولتی اضافه کند. و خلیفه طبق رأی و صلاحدید خود در آن تصرف می‌نماید.

چهارم) ساختمان‌ها و بناهای سرپوشیده:

هر قصر یا ساختمان یا بنای سقف‌داری است که دولت اسلامی در مناطقی که فتح کرده، در اختیار و تحت تصرف خود در آورده و مربوط به امکانات، ادارات، مؤسسات، اماکن، ملزومات، دانشگاه‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها، موزه‌ها، شرکت‌ها و کارخانه‌جات که توسط دولت فتح شده بوده یا ملک دولت فتح شده یا ملک حکام و سران دولت فتح شده، بوده یا مال کسی بوده که در جنگ کشته شده یا از میدان جنگ فرار کرده یا مال کسانی بوده که از ترس مسلمانان فرار کرده و آن را رها کرده‌اند، می‌شود. همه‌ی این قصرها، ساختمان‌ها و بناهای سقف‌دار به عنوان غنیمت و فیء مال مسلمانان بوده و به عنوان ملک دولتی به اموال بیت‌المال اضافه می‌شود.

هم‌چنین هر ساختمان یا بنای سقف‌داری که دولت می‌سازد یا آن را با اموال بیت‌المال می‌خرد و به امکانات دولتی، ادارات، دانشگاه‌ها، مدارس، مکاتب، بیمارستان‌های دولتی و اماکن و ملزومات عمومی اختصاص می‌دهد، ملک دولت می‌باشد. همین‌طور هر ساختمان یا بنای سقف‌داری که به دولت هدیه یا هبه شده یا برای دولت وصیت شده یا دولت از کسانی که وارثی ندارند به ارث برده، یا مال فرد مرتدی بوده که فوت کرده یا با حالت ارتداد کشته شده، ملک دولت می‌باشد.

استفاده و بهره‌برداری از اموال دولتی:

نظر به این‌که شارع مقدس سرپرستی امور مسلمانان و محقق نمودن مصلحت‌ها و بر آورده نمودن نیازهای مسلمانان به خلیفه سپرده تا طبق رأی و اجتهاد خویش بر اساس

آنچه که خیر و صلاح در آن است، این مهم را به عهده بگیرد؛ از این رو خلیفه موظف است اقدام به بهره‌برداری از املاک دولتی در حد ممکن بنماید تا این که درآمدهای بیت‌المال زیاد و نفع و فایده‌ی آن شامل همه‌ی مسلمانان شود و تا این که املاک و اموال دولتی افزایش پیدا کند و دچار وقفه نشوند و نفع و فایده‌ی آن از بین نرود و درآمدهای دولتی تمام نشود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلفای بعد از او اقدام به بهره‌برداری املاک دولتی طبق آنچه که مصلحت اسلام و مسلمانان را در آن می‌دیدند، نمودند. استفاده و بهره‌برداری از املاک و اموال دولتی به این معنا نیست که دولت، تاجر یا تولید کننده یا اهل کار است و هم چون تجار و تولید کننده‌گان و کارگران تصرف می‌نماید. دولت، مسوول است و از این رو باید استفاده و بهره‌برداری از املاک دولتی به گونه‌ای باشد که سرپرستی امور مردم و بر آورده نمودن مصلحت‌ها و نیازهای مردم در آن آشکار و واضح باشد. پس اصل، سرپرستی و مسوولیت و مدیریت است نه کسب و کار. بهره‌برداری از املاک دولتی به روش‌های متعددی صورت می‌گیرد که از آن جمله می‌توان روش‌های زیر را نام برد:

۱- فروش یا اجاره دادن: پس هر زمین یا ساختمانی از اموال و املاک دولتی که مصلحت اقتضا کند به ملکیت مردم درآید، خلیفه می‌تواند طبق رأی و صلاح‌حدید خود بر اساس آنچه که مصلحت مسلمانان را محقق می‌نماید، به افراد بفروشد؛ خواه زمین واقع در شهرها برای ساخت بازار و خانه‌های مسکونی باشد، یا در خارج و نزدیکی‌های شهر جهت ساخت انبار یا آغل برای گاو و گوسفندان و چهارپایان و پرنده‌گان اهلی باشد، یا در سواحل دریاها و رودخانه‌ها جهت ساخت کارخانه‌ها و کارگاه‌های اقتصادی باشد یا زمین زراعتی جهت کشتزار و درختکاری باشد. البته باید دانست که زمین برای زراعت فروخته می‌شود اما اجاره داده نمی‌شود.

۲- بهره‌برداری از زمینی که در همه یا اکثر آن درخت هست و ملک دولت می‌باشد و از طریق معامله با دیگری در مقابل قسمتی از میوه‌ی درختان مثلاً $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{1}$ (۳) یا $\frac{1}{2}$. همان طور که رسول الله صلی الله علیه وسلم با اهل خیبر و فدک

و مناطق دیگر چنین معامله کرد.

۳- آباد کردن باتلاق‌ها، مرداب‌ها، بیشه‌ها و زمین‌های مردابی شور از طریق گرفتن آب از آن‌ها و ایجاد آب روها برای آن و کشیدن آب از آن‌ها و خشک کردن شان تا این‌که به درد زراعت بخورد.

۴- واگذاری زمین: خلیفه بخشی از زمین‌هایی که ملک دولت است، بر اساس آن‌چه که مصلحت اسلام و مسلمانان را در آن می‌بیند، به مردم واگذار می‌کند. خلیفه می‌تواند به هر کسی که نیاز دارد یا هر کسی که شایستگی دارد بخشی از زمین‌ها را واگذار نماید همان‌طور که می‌تواند به کسی که جهت به دست آوردن دلش و دلخوش کردنش به اسلام، بخشی از زمین را واگذار نماید. نیز می‌تواند به دهاقینی که نیاز به وسیله‌ی رزق و روزی دارند و از طریق زراعت امرار معاش می‌کنند، زمین واگذار کند. هم‌چنین برای آباد کردن زمین و رها نکردن زمین یا جهت افزایش بهره‌برداری و افزایش کشت و میوه‌ها، زمین به افراد واگذار می‌شود. خلیفه می‌تواند هر وقت مصلحت، اقتضای واگذاری زمین بکند، آن را به افراد واگذار نماید. رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلفای بعد از او زمین را به اشخاص واگذار نمودند همان‌طور که احادیث وارده در این زمینه آورده شد.

واگذاری در زمین‌هایی است که دولت روی آن‌ها دست انداخته و زمین‌های دولتی نام دارد که شامل موارد زیر است:

۱- زمین آبادی که برای زراعت و درختکاری مناسب است، مانند زمینی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در خیبر و در سرزمین یهودیان بنی نضیر به زبیر واگذار کرد و در آن درختان میوه‌دار و درختان خرما بود. و مانند زمین آباد واقع در زمین‌های فتح شده که صاحبانش از آن‌جا فرار کرده‌اند.

۲- زمین‌هایی که قبلاً زمین‌های زراعتی بوده بعداً خراب شده‌اند. مانند زمین باتلاق و مرداب در عراق که در بین کوفه و بصره واقع شده است. از محمد بن عبید ثقفی روایت شده که گفت: مردی از اهل بصره به نام نافع ابوعبدالله از عمر بن خطاب رضی الله عنه درخواست واگذاری زمینی در بصره نمود که از زمین‌های خراجی نبود و به کسی از مسلمانان ضرر نمی‌رساند تا در آن زمین برای اسبش

ریشقه (یونجه) بکارد. حضرت عمر رضی الله عنه هم به ابوموسی اشعری نامه‌ای نوشت که اگر آن طور است که می‌گویید، آن زمین را به او واگذار کن. ابو عبید روایت کرده که عثمان بن عفان زمینی در بصره که مردابی شور و بیشه زار بود، به عثمان بن ابی‌العاص ثقفی واگذار کرد. عثمان بن ابی‌العاص ثقفی آن زمین را احیا و آباد نمود.

۳- زمین بایری که قبلاً چیزی در آن کاشته نشده و از گذشته آباد نبوده و دولت روی آن دست انداخته است؛ چون جزء محدوده‌های شهری و روستاهاست؛ مانند سواحل دریاها و رودخانه‌های نزدیک شهر و روستاها.

۴- زمینی که صاحبانش پس از سه سال آن را رها کرده و استفاده‌ای از آن نکرده‌اند و دولت این زمین را از آنان گرفته است؛ مانند زمینی که پیامبر صلی الله علیه وسلم به بلال مزنی واگذار کرد و سپس حضرت عمر رضی الله عنه بخش‌هایی از آن را که بلال پس از سه سال رها کرده بود، پس گرفت و به کس دیگری واگذار نمود. ابو عبید در کتاب "الأموال" از بلال بن حارث مزنی روایت کرد که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم تمام زمین عقیق را به او واگذار کرد. راوی می‌گوید: حضرت عمر رضی الله عنه در زمان خلافتش به بلال گفت: «رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را به تو واگذار نکرد تا از مردم منعش کنی، به تو واگذار کرده تا در آن کار کنی. آن قسمتی را که می‌توانی آباد کنی بردار و بقیه را پس بده.» اجماع صحابه بر این منعقد شده که هر کس زمینش را سه سال بی‌استفاده رها کند، از وی گرفته و به دیگری داده می‌شود.

واگذاری زمین، در زمین‌های عشری است یا در زمین‌های خراجی؟

اگر در زمین‌های عشری باشد- مانند زمین‌های شبه جزیره عرب و هر زمینی که صاحبانش روی آن اسلام آورده‌اند مانند اندونزی- برای خلیفه جایز است که اصل و منفعت آن زمین یا فقط منفعتش را برای همیشه و یا برای مدتی محدود طبق رأی و صلاحدید خود به ملکیت افراد در آورد.

در این زمین واگذار شده جز ۱/۱۰ محصول زمین به عنوان زکات در اموال زکوی که به حد نصاب رسیده، چیز دیگری بر فرد جایز نیست و مطلقاً خراج در آن واجب نیست؛

چون زمین عشری خراج ندارد.

اما اگر واگذاری زمین در زمین خراجی باشد- که زمین خراجی هر زمینی است که به زور فتح شده مانند زمین‌های عراق، شام و مصر- در این صورت باید دید:

اگر واگذاری زمین در زمین‌های آباد باشد، خواه قبلاً خراج بر آن زمین مقرر شده باشد و یا مقرر نشده باشد، فردی که زمین به وی واگذار شده فقط مالک منفعت زمین بوده و مالک اصل زمین نیست؛ چون اصل آن ملک مسلمانان می‌باشد. و خلیفه می‌تواند منفعت زمین را برای همیشه یا برای مدتی محدود طبق آنچه که مصلحت مسلمانان را در آن می‌بیند، به ملکیت فرد در آورد.

در این زمین واگذار شده، خراج زمین و $1/10$ یا $1/20$ به عنوان زکات بر فرد مسلمان به نسبت کشت‌ها و حاصلاتی که زکات در آن‌ها واجب است در صورتی که پس از پرداخت خراج به حد نصاب برسد، واجب می‌باشد. وجوب زکات بر فرد مسلمان که واضح است، اما پرداخت خراج زمین از جانب فرد مسلمان به این دلیل است که زمین، زمین خراجی می‌باشد. این چیزی است که صحابه-رضوان الله علیهم- بر آن بوده‌اند و خراج زمین آبادی که به آنان واگذار شده، پرداخت می‌کردند.

ابوعبید از موسی بن طلحه روایت کرده که گفت: «عثمان بن عفان رضی الله عنه به پنج نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم- زبیر، سعد، ابن مسعود، اسامه بن زید و خباب بن ارت- زمین واگذار کرد. راوی می‌گوید: از میان آنان ابن مسعود و خباب همسایه‌ی من بودند.» ابویوسف می‌گوید: ابوحنیفه از کسی که برایش حدیث نقل کرد، برای ما حدیث نقل کرد و گفت: «عبدالله بن مسعود و خباب و حسین بن علی و شریح و افراد دیگری از صحابه هر کدام زمینی خراجی داشتند و آنان خراج آن زمین را پرداخت می‌کردند.»

در صورتی که واگذاری زمین در زمین‌های بایر باشد که دولت روی آن‌ها دست انداخته، در این صورت باید دید:

اگر در زمین قبلاً زراعت نشده و از گذشته آباد نبوده، یا قبلاً آباد بوده و در آن زراعت شده و سپس خراب و به زمین بایر تبدیل شده قبل از این که خراج بر آن مقرر شود و دولت به صورت شرعی روی آن دست انداخته و سپس به یکی از افراد رعیت واگذار کرده، در

این صورت حکم آباد نمودن زمین‌های بایر در زمین خراجی بر آن منطبق می‌شود؛ یعنی کسی که آن را آباد کند، اگر مسلمان باشد مالک اصل و منفعت آن می‌شود و ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ محصول آن به عنوان زکات-اگر از اموال زکوی باشد و به حد نصاب برسد- بر او واجب است و اگر آباد کننده‌ی این گونه زمین‌ها کافر ذمی باشد، مالک منفعت زمین می‌شود و خراج بر او واجب است، چون این زمین، زمین خراجی می‌باشد.

اما اگر در زمین بایر قبلاً زراعت شده و آباد بوده و خراج بر آن مقرر و سپس به زمین بایر تبدیل شده، در این صورت خراج در آن واجب می‌باشد خواه به مسلمان واگذار شده باشد و یا به کافر ذمی؛ چون زمین‌های فتح شده‌ای که خراج بر آن‌ها مقرر شده برای همیشه به همین حالت باقی می‌ماند. یعنی این گونه زمین‌ها به هر کس واگذار شود خواه مسلمان باشد یا کافر ذمی، فقط مالک منفعت آن می‌شود؛ چون این زمین، زمین خراجی می‌باشد.

۵- آباد کردن زمین بایر و تشویق به این کار. مثلاً خلیفه مردم را به آباد کردن زمین‌های بایر تشویق نماید؛ خواه این زمین‌ها، زمین عشری باشد و یا زمین خراجی. آباد کردن زمین اگر برای سکونت یا ساخت انبار، کارخانه، کارگاه، اصطبل، طویله‌ی حیوان یا لانه‌ی پرنده‌گان باشد، با ایجاد ساختمان و سقف‌سازی آن صورت می‌گیرد؛ چون ساختمان و سقف‌سازی اولین مرحله‌ی عمارت و آبادی است که سکونت در آن یا استفاده از آن جهت انبار یا کارخانه یا برای گذاشتن حیوان یا پرنده‌گان در آن، ممکن است. و اگر آباد کردن زمین برای زراعت و درختکاری باشد، این امر دیوار کشی زمین و گذاشتن موانع در اطراف زمین جهت جدا کردن آن از زمین‌های دیگر و با آب کشی به آن یا کندن چاه در آن اگر زمین، خشک و بی‌آب باشد و کشت‌ها و درختان با آبیاری سبز می‌شوند و در صورتی که زمین پوشیده از آب باشد با خشک کردن آن، و با شخم زدن زمین و صاف کردن قسمت‌های برجسته و بلند زمین و پر کردن قسمت‌های پست آن، صورت می‌گیرد.

با اتمام پروسه‌های احیا و آبادی زمین، تملک زمین تحقق پیدا می‌کند. با توجه به احادیث احیای زمین‌های بایر و حدیث عمر رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(من أحيأ أرضاً ميتة فهي له) (رواه بخاری)

ترجمه: هر کس زمینی را آباد گرداند، زمین از آن اوست.

حصارکشی زمین هم دقیقاً مثل احیا و آباد کردن زمین می‌باشد. به دلیل این احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم که فرمودند:

(من أحاط حائطاً علی أرض فھی له)

ترجمه: هر کس روی زمین حصار می‌بکشد، زمین مال اوست.

(من أحاط حائطاً علی شبر فهو له)

ترجمه: هر کس روی یک وجب [زمین] حصار می‌بکشد، آن وجب [زمین] مال اوست.

(من سبق إلی ما لم یسبق الیه مسلم فهو أحق به)

ترجمه: هر کس اقدام به کاری بکند که مسلمانی دیگر قبل از او اقدام به آن کار نکرده وی نسبت به آن کار مستحق‌تر است.

و چون با نص حدیث، کسی که زمینی را حصارکشی کند، مالک آن زمین‌ها می‌شود و فردی که زمینی را حصارکشی کرده می‌تواند شخصی را که قصد احیا و آباد کردن آن زمین را دارد، از این کار منع کند. حالا اگر زمینی را که فردی حصارکشی کرده، دیگری به زور احیا نماید، این شخص مالک آن زمین نمی‌شود و زمین به شخصی که حصارکشی‌اش کرده، برگردانده می‌شود. علت دیگر برای این که حصارکشی زمین دقیقاً مثل احیای زمین می‌باشد، این است که حصارکشی زمین به لحاظ تصرف در زمین و دست انداختن روی آن، مانند احیای زمین می‌باشد.

پس اگر شخصی که زمین را حصارکشی نموده، این زمین را بفروشد، مالک بهای زمین می‌شود؛ چون ملکیت بهای زمین حقی است که در مقابل مال نصیب فرد می‌شود، از این رو گرفتن عوض مال مذکور جایز است. هر گاه فردی که زمین را حصارکشی نموده، فوت کند ملکیت زمین هم‌چون سایر املاک به وارثانش منتقل می‌شود و وارثانش در

زمین مذکور تصرف می‌کنند و این زمین هم‌چون سایر اموال شخص میت طبق سهام مشخص شده‌ی شرعی در میان ایشان تقسیم می‌گردد. منظور از "تحجیر" گذاشتن سنگ در اطراف زمین نیست، بلکه منظور از این اصطلاح، گذاشتن چیزی است که نشان دهد شخص روی زمین دست انداخته و مالک آن شده است. بنابر این "تحجیر" هم با گذاشتن سنگ در اطراف زمین و هم به طریقی دیگر غیر از آن، صورت می‌گیرد؛ مانند این‌که فرد در اطراف زمین، چوب‌های خشکی نصب کند یا زمین را پاک کرده و خارهای موجود در آن را بسوزاند یا گیاهان و خارهای موجود در آن را بکند و در اطراف زمین بگذارد تا مردم را از داخل شدن به زمین منع کند یا جدول‌های اطراف زمین را حفر کند و از آن‌جا زمین را آبیاری نکند یا کارهای دیگری امثال این‌ها بکند. همه‌ی این‌ها تحجیر (حصارکشی) زمین می‌باشد.

از ظاهر حدیث چنین بر می‌آید که حصارکشی مانند احیای زمین فقط در زمین بایر می‌باشد و در غیر زمین بایر نیست. پس این گفته‌ی حضرت عمر رضی الله عنه "لیس لمتحجر حق بعد ثلاث سنین" ترجمه: کسی که زمینی را حصارکشی می‌کند پس از سه سال [که از زمین استفاده نکرده و آن را بی‌استفاده رها کرده است] دیگر حقی [در آن زمین] ندارد. یعنی در زمین بایر این حق را ندارد، زمین غیر بایر با حصارکشی و احیا به ملکیت در نمی‌آید بلکه فقط از طریق واگذاری امام به ملکیت فرد در می‌آید؛ چون احیا و حصارکشی زمین راجع به زمین بایر وارد شده‌اند. چرا که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(من أحيأ أرضاً ميتة)

ترجمه: هر کسی زمینی بایر را احیا کند.

"میتة" (بایر) صفتی است که مفهوم خاصی دارد و به آن عمل می‌شود، پس یک قید برای زمین می‌باشد. هم‌چنین بیهقی از عمرو بن شعیب روایت کرده که حضرت عمر رضی الله عنه حق استفاده از زمین به وسیله‌ی حصارکشی را سه سال قرار داده و در صورتی که شخص تا گذشت سه سال از آن استفاده نکند و دیگری آن را احیا نماید، او نسبت به آن مستحق‌تر است. معنایش این است که زمین غیر بایر با حصارکشی یا احیا به ملکیت

در نمی‌آید.

این فرق میان زمین بایر و زمین غیر بایر نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای مردم مباح نموده که زمین بایر را از طریق احیا و حصارکشی به ملکیت خود در آورند، پس این امر یکی از امور مباح شده است. از این رو برای احیا یا حصارکشی زمین بایر نیازی به اجازه‌ی امام نیست، چون امور مباح به اجازه‌ی امام نیاز ندارد. اما زمین‌های غیر بایر فقط به وسیله‌ی واگذاری امام به ملکیت در می‌آید؛ زیرا ملکیت زمین‌های غیر بایر از امور مباح نیست و از جمله چیزهایی است که امام روی آن دست گذاشته و زمین‌های دولتی نام دارد. آنچه بر این امر دلالت دارد این است که بلال مزنی از رسول الله صلی الله علیه وسلم درخواست واگذاری زمینی نمود و مالک آن زمین نشد تا این که پیامبر صلی الله علیه وسلم زمین مورد نظر را به او واگذار کرد. اگر زمین غیر بایر به وسیله‌ی احیا یا حصارکشی به ملکیت در می‌آید، بلال مزنی نشانه‌ای را روی زمین می‌گذاشت که نشان دهد مالک آن شده است و بدون آن که درخواست واگذاری آن زمین بنماید، مالک آن می‌شد.

هر کسی زمینی بایر در زمین‌های عشیری (زمین‌هایی که ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ زکات به آن‌ها تعلق می‌گیرد) احیا نماید مالک اصل و منفعت زمین می‌شود، خواه این فرد، مسلمان باشد یا غیر مسلمان. و در این صورت بر فرد مسلمان ۱/۱۰ زکات کشتزارها و میوه‌هایی که زکات به آن‌ها تعلق می‌گیرد، در صورت رسیدن به حد نصاب، واجب می‌باشد و خراج بر او واجب نیست؛ چون در زمین عشیری خراج وجود ندارد. اما اگر فرد غیر مسلمان باشد خراج بر او واجب بوده و ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ زکات بر او واجب نیست؛ چون او از اهل زکات نبوده و چون درست نیست که زمین خالی از یکی از این دو چیز باشد: ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ زکات و یا خراج.

هر کسی زمینی بایر در زمین‌های خراجی را احیا نماید و قبلاً خراج بر آن مقرر نشده باشد، اگر مسلمان باشد، مالک اصل و منفعت زمین می‌گردد و اگر فرد کافر ذمی باشد، فقط مالک منفعت زمین می‌شود. بر فرد مسلمان ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ زکات واجب می‌باشد و خراج بر او واجب نیست و بر فرد کافر خراج واجب است همان‌طور که هنگام فتح بر صاحبان آن خراج مقرر شده و در مقابل پرداخت خراج، این زمین‌ها در دست شان

باقی مانده است.

هر کسی زمینی بایر در زمین‌های خراجی را احیا نماید و قبل از تبدیل شدن به زمین بایر خراج بر آن مقرر شده باشد، فرد چه مسلمان باشد و چه کافر فقط مالک منفعت زمین می‌گردد و خراج بر او واجب است؛ چون این زمین‌ها، زمین‌های فتح شده می‌باشد که خراج بر آن‌ها مقرر شده، از این رو باید تا آخر زمان خراج بر آنها باقی بماند، چه مسلمان مالک آن باشد و چه غیر مسلمان.

این امر در صورتی است که احیای زمین بایر برای زراعت باشد، اما اگر برای سکونت یا برای ساخت کارخانه و کارگاه یا انبار و یا طویله و اصطبل باشد، در این صورت نه ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ زکات و نه خراج بر آن واجب نیست؛ چه زمین از زمین‌های عشری باشد و چه از زمین‌های خراجی. زیرا صحابه‌ای که عراق و مصر را فتح نمودند، شهرهای کوفه و بصره و فسطاط را خط کشی نموده و در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه در آن‌جا سکونت نمودند و مسلمانان دیگر به همراه صحابه در این زمین‌ها سکونت اختیار کردند و خراج بر آنان مقرر نشده و نیز زکات این زمین‌ها را پرداخت نکردند؛ چون زکات بر ساختمان‌های مسکونی و ساختمان‌های دیگر واجب نیست، بلکه زکات فقط بر کشتزارها و حاصلات واجب می‌باشد.

مرافق (سرویس‌ها، خدمات و ملزومات عام‌المنفعه):

مرافق جمع مرفق است. مرفق چیزی است که از آن بهره‌برده می‌شود. مرافق خانه، شهر و دولت از آن گرفته شده است. مرفق از "رفق به" گرفته شده وقتی به چیزی نفع و کمک برساند. مرافق عمومی سرویس‌ها و خدماتی است که دولت جهت استفاده‌ی تمامی افراد تبعه‌ی دولت، ایجاد می‌کند. که شامل موارد زیر است:

- ۱- سرویس خدمات پستی؛ از قبیل: نامه‌رسانی، تلفون، برق و اتصالات تلویزیونی به وسیله‌ی ماهواره‌ها.
- ۲- سرویس خدمات مصرفی؛ از قبیل: حواله‌جات، سپرده‌گذاری، تبدیل ارز و سکه زدن پول که پشتوانه‌اش طلا یا نقره است یا تبدیل پول به شمش طلا و نقره. بانک دولتی این خدمات را ارائه می‌دهد و این خدمات غیر ربوی است و ارایه‌ی آن‌ها جایز می‌باشد.

۳- خدمات حمل و نقل و ارتباطات عمومی؛ از قبیل قطارها در غیر راه‌های عمومی؛ چون هواپیماها و حمل و نقل دریایی از این دسته از خدمات می‌باشند و وسایل و خدمات فوق‌الذکر مالکیت فردی می‌باشند و افراد می‌توانند مالک آن‌ها شوند. در عین حال دولت می‌تواند در صورت صلاحدید مالک این وسایل اعم از هواپیماها، قطارها و کشتی‌های بخاری و... شود تا مردم به آسانی بتوانند از وسایل و خدمات مذکور بهره‌مند گردند.

۴- کارخانه‌ها: نظر به این‌که اداره‌ی امور مردم و محقق نمودن مصالح شان بر دولت واجب است، از این‌رو دولت موظف است دو نوع کارخانه را برای استفاده‌ی مردم ایجاد کند:

نوع نخست (کارخانه‌هایی که مربوط به مالکیت عمومی هستند، مانند کارخانه‌ی استخراج معادن و تصفیه و ذوب معادن، کارخانه‌ی استخراج و تصفیه‌ی نفت. این نوع از کارخانه‌ها جایز است به تبع ماده‌ای که می‌سازند و به آن مربوط هستند، جزء مالکیت عمومی باشند. با توجه به این‌که اموال و املاک مربوط به مالکیت عمومی، ملک تمامی مسلمانان می‌باشد، از این‌رو کارخانه‌های مربوط به مالکیت عمومی، ملک تمامی مسلمانان می‌باشد و دولت به نیابت از مسلمانان اقدام به ایجاد و اداره‌ی آن‌ها می‌نماید.

نوع دوم) کارخانه‌هایی که مربوط به صنایع سنگین و اسلحه‌سازی هستند. این نوع از صنایع جایز است که به ملکیت افراد درآید؛ چون جزو املاک فردی می‌باشد. اما از آن‌جا که امثال این کارخانه‌ها نیاز به اموال خیلی زیادی دارد و ممکن است فراهم نمودن این اموال برای افراد دشوار باشد و از آن‌جا که امروزه سلاح‌های سنگین، سلاح‌های فردی محسوب نمی‌شوند که به ملکیت افراد در آید آن‌گونه که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلفای بعد از او چنین بود بلکه سلاح‌های سنگین آن موقع ملک دولت شده بود و دولت اقدام به تهیه‌ی این سلاح‌ها می‌نمود؛ چون مسوولیت اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی این امر را فرض می‌گرداند به ویژه پس از آن‌که اسلحه‌ها این پیشرفت سرسام‌آور پیدا کرده و فراهم نمودن آن به هزینه‌های کلانی نیاز دارد؛ به همین دلیل بر دولت واجب است که اقدام به ساخت کارخانه‌های اسلحه‌سازی و کارخانه‌های

صنایع سنگین بنماید. این به آن معنا نیست که ساخت این کارخانه‌ها و برپایی این صنایع برای افراد ممنوع است.

بر دولت واجب است که چهار سرویس و خدمات مذکور را برای مردم به مقتضای مسوولیتی که دارد، فراهم نماید، و ممکن است درآمدهایی داشته باشند. از آنجا که این چهار خدمات ملک دولت می‌باشد، پس درآمدها و سودهای حاصل از آن ملک دولت بوده و به حساب درآمدهای بیت‌المال در دیوان فیء و مخارج گذاشته می‌شود.

غیر از سرویس‌ها و خدمات فوق، دیگر سرویس‌ها و خدماتی که بر دولت به مقتضای سرپرستی و اداره‌ی امور مردم واجب است اقدام به فراهم نمودن آن‌ها و ایجاد آن‌ها برای مردم بنماید مانند مدارس، مکاتب، دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها و جاده‌های عمومی و امثال آن‌ها از سرویس‌ها و خدمات لازم برای مردم می‌باشند که هیچ درآمدی ندارند بلکه نیاز به هزینه‌های و بودجه‌های همیشه‌گی دارند و مطلقاً هیچ درآمدی ندارند.

۱/۱۰ یا ۱/۲۰ مالیات

۱/۱۰ یا ۱/۲۰ مالیات حق مسلمانان است که از اموال اهل ذمه و کالاهای تجاری آنان و از کالاهای تجاری کافران حربی که از مرزهای دولت خلافت می‌گذرند، گرفته می‌شود. کسی که گرفتن این مالیات را برعهده دارد؛ "عاشر" نام دارد.

علی رغم این که تعدادی احادیث درباره‌ی نکوهش اخذ عوارض و مذمت کسی که عوارض را می‌گیرد، وارد شده است؛ مانند حدیثی که عقبه بن عامر روایت کرده که او از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنید که فرموده:

(لا یدخل الجنة صاحب مکس) (رواه احمد و دارمی)

ترجمه: کسی که عوارض دریافت کند، داخل بهشت نمی‌شود.

"مکس" مالی است که از کالاهای تجاری موقعی که از مرزهای دولت عبور می‌کند، گرفته می‌شود. از کریز بن سلیمان روایت شده که گفت: «عمر بن عبدالعزیز نامه‌ای به عبدالله بن عوف قاری نوشت که به سوی خانه‌ای که در "رفح" واقع شده و به آن عوارضی گرفته می‌شود، برو و آن را ویران کن، سپس مصالح آن را به دریا انداز و همه را ذره ذره کن.» ابوعبید این روایت را آورده است. هم‌چنین نامه‌ای به عدی بن أرتاة

نوشت که دیگر از مردم فدیة و عوارض نگیر. اخذ عوارض از مردم کاستن از اموال آنان است که الله درباره اش می فرماید:

﴿و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الأرض مفسدین﴾ [هود: ۸۵]

ترجمه: و به مردم کم فروشی نکنید و در زمین به فساد و تبهکاری نپردازید.

هر کس زکات برایت آورد، از وی بپذیر و هر کس زکات برایت نیاورد، الله طرفش است و به حسابش می رسد. ابو عبید این روایت را نقل کرده است.

در تمامی این احادیث و روایات، مذمت و نکوهش عوارض و برخورد شدید با کسانی است که عوارض می گیرند و اینها نشان می دهند که اخذ عوارض از مردم جایز نمی باشد.

هم چنین روایات دیگری وارد شده اند که بیان می کنند ۱/۱۰ مالیات از مسلمانان و از کالاهای تجاری اهل ذمه که از مرزهای دولت اسلامی عبور می کنند، گرفته نمی شود بلکه فقط از کالاهای تجاری کافران حربی گرفته می شود. مانند روایتی که از عبدالرحمن بن معقل نقل شده که گفت: «از زیاد بن حدیر پرسیدم: از چه کسانی ۱/۱۰ عوارض می گیرید؟ گفت: از هیچ مسلمان و هیچ غیر مسلمان پناهنده ای ۱/۱۰ عوارض نمی گیریم. گفتم: پس از چه کسانی ۱/۱۰ عوارض می گیرید؟ گفت: تاجران حربی، همان طور که آن موقعی که پیش شان می رویم ۱/۱۰ عوارض از ما می گیرند.» ابو عبید این را روایت کرده است. هم چنین از عمرو بن دینار روایت شده که گفت: «مسلم بن مصبح به من خبر داد که او از ابن عمر پرسید: آیا خبر داری که عمر ۱/۱۰ مالیات از مسلمانان گرفت؟ گفت: نه، خبر ندارم.» ابو عبید این روایت را نقل کرده است.

این روایات بیان می کنند که ۱/۱۰ عوارض از مسلمانان و اهل ذمه گرفته نمی شود، بلکه فقط از کافران حربی گرفته می شود و آن هم معامله به مثل است یعنی همان طور که وقتی تاجران مسلمان از مرزهای دارالحرب عبور می کنند، ۱/۱۰ عوارض می گیرند، به همین صورت وقتی تاجران حربی از مرزهای دولت اسلامی عبور می کنند، ۱/۱۰ عوارض از کالای تجاریشان گرفته می شود.

اما روایات دیگری وارد شده اند که بیان می کنند عمر بن خطاب رضی الله عنه و خلفای

بعد از او، یعنی عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز از کالاهای تجاری‌ای که از مرزهای دولت اسلامی رد می‌شد، عوارض دریافت می‌کردند، از تاجران مسلمان ۱/۴۰ و از تاجران اهل ذمه ۱/۲۰ و از تاجران حربی ۱/۱۰ عوارض می‌گرفتند. ابو عبید از زیاد بن حدیر روایت کرده که گفت: «عمر بن خطاب مرا مأمور اخذ ۱/۱۰ عوارض نمود. به من دستور داد که از تاجران مسلمان ۱/۱۰ عوارض دریافت کنم.» در روایت دیگری می‌گوید: «عمر بن خطاب رضی الله عنه به من دستور داد که از مسیحیان بنی تغلب ۱/۱۰ و از مسیحیان اهل کتاب ۱/۱۰ عوارض دریافت کنم.»

در روایت عبدالرحمن بن معقل از زیاد بن حدیر که قبلاً آورده شد، آمده که او از تاجران حربی ۱/۱۰ عوارض می‌گرفت. ابو عبید از سائب بن یزید روایت کرده که گفت: «من در زمان عمر رضی الله عنه مأمور بازار مدینه بودم. وی افزود: از نبطی‌ها ۱/۱۰ عوارض می‌گرفتیم.» ابو عبید آن را روایت نموده است. عبدالله بن عمر روایت کرده و گفت: «حضرت عمر رضی الله عنه از روغن و گندم نبطی‌ها ۱/۲۰ عوارض می‌گرفت تا باری که به مدینه حمل می‌شد، زیاد شود (یعنی تا نبطی‌ها را در آوردن روغن و گندم به مدینه تشویق نماید) و از حبوبات (نخود، لوبیا، عدس و...) ۱/۱۰ عوارض می‌گرفت.» ابو عبید این روایت را نقل کرده است.

از زریق بن حیان دمشقی روایت شده که عمر بن عبدالعزیز نامه‌ای به او با این مضمون نوشت: «از تاجران اهل ذمه که از کنار تو می‌گذرند از هر بیست دینار، یک دینار بگیر و هر چه کمتر از بیست دینار باشد، به ازای آن از یک دینار کم کن تا این که به ده دینار برسد. اگر تا ۱/۳ دینار کم شد، دیگر چیزی از آن نگیر.» ابو عبید آن را روایت نموده است.

روایات مذکور به صراحت بیان می‌دارند که عمر بن خطاب و خلفای بعد از او از کالاهای تجاری که از مرزها عبور می‌کرد، عوارض دریافت می‌کردند: از تاجران مسلمان ۱/۴۰، از تاجران اهل ذمه ۱/۲۰ و از تاجران حربی ۱/۱۰ عوارض می‌گرفتند. این کار در حضور صحابه انجام می‌گرفت و در نتیجه اجماع صحابه بر جواز اخذ عوارض منعقد شده است. و خود عمر بن عبدالعزیز - کسی که به عدی بن اراطه دستور داد که از مردم عوارض نگیرد و عبدالله بن عوف قاری را امر کرد که عوارضی واقع در رفح را

ویران کند- به کارگزارش در مصر، زریق بن حیان دمشقی که مأمور اخذ ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ مالیات و عوارض بود، دستور داد که از اهل ذمه ۱/۲۰ عوارض بگیرد. و زیاد بن حدیر- کسی که در روایتی که ابو عبید آورده بود، گفت: «ما از هیچ مسلمان و غیر مسلمان پناهنده‌ای ۱/۱۰ مالیات و عوارض نمی‌گرفتیم.»- در روایاتی دیگر که از او نقل شده می‌گوید: «حضرت عمر به او امر کرد که از مسلمانان ۱/۴۰ و از اهل ذمه ۱/۲۰ مالیات بگیرد.» این احادیث و روایات در ظاهر با احادیث و روایات قبلی که درباره‌ی مذمت عوارض و برخورد شدید با دریافت‌کننده‌ی عوارض وارد شده و با روایاتی که در آن آمده که عمر و زیاد بن حدیر از هیچ مسلمان و کافر ذمی ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ عوارض نگرفته، تناقض و تضاد دارند.

با تحقیق و دقت نظر در تمامی احادیث و روایاتی که در این موضوع وارد شده، روشن می‌گردد که اصلاً میان احادیث و روایات مذکور تناقض و تضادی وجود ندارد. چون عوارض و مالیاتی که مذمت شده و با دریافت‌کننده آن به شدت برخورد شده، فقط اموالی است که به ناحق از مسلمانان گرفته می‌شود؛ مانند این که ۱/۱۰ مالیات از مسلمانان گرفته شود، یا از کالاهای تجاری مسلمانان که از مرزها می‌گذرد بیشتر از ۱/۴۰ گرفته شود؛ چون ۱/۱۰ مالیات بر مسلمانان واجب نیست و از کالاهای تجاری اش جز زکات چیزی بر او واجب نیست و فقط ۱/۴۰ از کالای تجاری فرد مسلمان به عنوان زکات واجب است و این ۱/۴۰ عوارض و مالیات نیست. به این صورت روشن می‌گردد که مقصود از روایت ابن عمر و روایت زیاد بن حدیر این است که حضرت عمر رضی الله عنه ۱/۱۰ مالیات و عوارض از مسلمانان نمی‌گرفت، بلکه از آنان زکات می‌گرفت و مقدار آن نیز ۱/۴۰ بود نه ۱/۱۰.

از اهل ذمه ۱/۱۰ مالیات و عوارض گرفته نمی‌شود بلکه از آنان ۱/۲۰ گرفته می‌شد و این ۱/۲۰ هم بنا به شروطی بود که در بندهای پیمان‌نامه در زمان خلافت عمر بن خطاب موقعی که عراق و شام و مصر را فتح نمود، قید شده بود. بنابر این عوارضی که از آن نهی شده و با گیرنده‌اش به شدت برخورد شده، مالی است که به ناحق گرفته می‌شود؛ چه از مسلمانان گرفته شود، یا از اهل ذمه و یا از کافران حربی، هنگامی که بیشتر از آنچه که در پیمان‌نامه شرط شده از اهل ذمه گرفته شود و یا از کافران حربی

بیشتر از مقداری گرفته شود که آنان از تاجران مسلمان موقع رفتن به سرزمین شان، می گیرند.

روایاتی وارد شده اند که این تناقض و تضادی که ظاهراً میان احادیث و روایات مذکور به چشم می خورد، رفع می نماید. ابو عبید در کتاب "الأموال" هنگام سخن گفتن از "عاشر" حدیثی مرفوع آورده که پیامبر صلی الله علیه وسلم میگوید: «[عاشر] کسی است که زکات را به ناحق می گیرد.» ابو عبید این حدیث را چنین تفسیر می کند: «اگر کسی که زکات را از مردم می گیرد، بیشتر از اصل زکات از مردم بگیرد، به ناحق زکات گرفته است.» سپس افزود: «هم چنین مفهوم حدیث ابن عمر موقعی که از وی سوال شد: آیا خبر داری که عمر از مسلمانان ۱/۱۰ مالیات می گرفت؟ گفت: نه، خبر ندارم. به نظر ما منظورش همین مقدار اضافی از اصل زکات بوده و منظورش گرفتن زکات نبوده است و گرنه چگونه ابن عمر از گرفتن زکات توسط حضرت عمر رضی الله عنه اظهار بی اطلاعی می کند؟ در حالی که حضرت عمر رضی الله عنه و دیگر خلفا موقعی که مردم علاوه بر زکات به رضایت خود مقدار اضافی از مال می دادند، از آنان دریافت می کردند و نظر ابن عمر این بود که این مقدار اضافی که مردم داده، به خودشان برگردانده شود.»

پس از آن در ادامه می گوید: «هم چنین حدیث زیاد بن حدیر که گفت: ما از هیچ مسلمان و غیر مسلمان پناهنده ای ۱/۱۰ مالیات نمی گرفتیم، منظورش این بوده که ما از مسلمانان ۱/۴۰ و از اهل ذمه ۱/۲۰ می گرفتیم، همان طور که این مطلب در روایات دیگری که از وی روایت شده، به صراحت آمده است.» ابو عبید اظهار داشته که گرفتن ۱/۲۰ از کالاهای تجاری اهل ذمه، او را دچار ابهام نموده است؛ چون اهل ذمه مسلمان نیستند، تا از آنان زکات گرفته شود. کافر حربی هم نیستند تا از آنان مانند آنچه که از مسلمانان گرفته اند، گرفته شود. سپس می گوید: «تا این که در حدیثی از او تدبر و تأمل نمودم، دیدم که حضرت عمر رضی الله عنه علاوه بر جزیه سرانه و خراج زمین های زراعتی، با اهل ذمه بر سر پرداخت آن مقدار مالیات صلح کرده است.» هم چنین در قسمتی از روایت قتاده از ابومجلز موقعی که حضرت عمر رضی الله عنه، عثمان بن حنیف را به عراق فرستاد، آمده است: «و در اموال اهل ذمه که با آن تجارت می کنند،

از هر بیست درهم، یک درهم قرار داد و بر افرادشان جزیه مقرر نمود.» سپس در ادامه افزود: «به نظر ما گرفتن عوارض از کالاهای تجاری اهل ذمه با توجه به مفاد صلح نامه بوده که بین آنان و دولت اسلامی منعقد شده بود و این عوارض اکنون حق مسلمانان بر گردن آنان می‌باشد.»

هم‌چنین مالک بن انس رضی الله عنه می‌گفت: «با اهل ذمه صلح شده مبنی بر این که در سرزمین شان بمانند و هرگاه برای تجارت از مرزهای دولت اسلامی عبور کنند، هر بار که از آن جا رد می‌شوند، از آنان عوارض کالاهای تجاری شان اخذ می‌شود.» به این صورت روشن می‌گردد که میان احادیث و روایات مذکور هیچ‌گونه تناقضی وجود ندارد و عوارضی که مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته، گرفتن مال به ناحق می‌باشد.

بنابر این از کالاهای تجاری مسلمانان که از مرزهای دولت عبور می‌کنند، $\frac{1}{40}$ به عنوان زکات گرفته می‌شود؛ چون زکات کالاهای تجاری (مال التجارة) همان زکات پول می‌باشد؛ چون مال التجارة جانشین پول نقد می‌باشد و مقدار زکات پول نقد، $\frac{1}{40}$ (۲.۵ درصد) می‌باشد؛ پس همین طور زکات کالاهای تجاری همین مقدار است و از آن کم و زیاد نمی‌شود. زیرا این مقدار زکات حقی است که الله متعال در مال مسلمانان واجب کرده و این حق باید به عنوان زکات و پاکی مال به اصناف هشتگانه‌ی مستحق زکات داده شود. به همین منظور در دیوان صدقات و زکات گذاشته و در مصارف مربوطه خرج می‌شود.

و از کالاهای تجاری اهل ذمه که از مرزهای دولت اسلامی عبور می‌کنند، $\frac{1}{20}$ بر اساس صلح و توافقنامه‌ای که در زمان حضرت عمر رضی الله عنه با آنان منعقد شده بود، اخذ می‌شود. حالا که امروزه با اهل کتاب یا اقوام دیگری توافقنامه‌ها و قراردادهای جدیدی منعقد شود، مقدار عوارضی که از کالاهای تجاری شان از مرزهای دولت عبور می‌کند، به $\frac{1}{10}$ یا $\frac{1}{3}$ یا $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{2}$ یا کمتر و یا بیشتر از آن معین می‌شود؛ چون التزام به مفاد قرارداد و توافقنامه واجب می‌باشد.

و از کالاهای تجاری کافران حربی که از مرزهای دولت عبور می‌کند، $\frac{1}{10}$ عوارض به عنوان معامله به مثل با آنان، اخذ می‌شود. یعنی همان‌طور که وقتی کالاهای تجاری مسلمانان از مرزهای کافران حربی عبور می‌کند، $\frac{1}{10}$ از مسلمانان می‌گیرند، به همین

صورت دولت اسلامی نیز در مقابل ۱/۱۰ عوارض از کالاهای تجاری کافران حربی که از مرزهای دولت اسلامی عبور می‌کند، می‌گیرد. به هر حال هر اندازه از تاجران مسلمان بگیرند، از آنان می‌گیریم چه کمتر و چه بیشتر از ۱/۱۰ باشد. ۱/۱۰ مقداری بود که کافران حربی در زمان خلافت عمر و خلفای بعد از او از تاجران مسلمان می‌گرفتند. به همین خاطر از تاجران حربی ۱/۱۰ عوارض به عنوان معامله به مثل با آنان، گرفته می‌شود. از زیاد بن حدیر روایت شده که گفت: «اولین کسی که عمر بن خطاب برای اخذ مالیات و عوارض و زکات فرستاد، من بودم. وی می‌گوید: پس عمر به من دستور داد که کسی را بازرسی نکنم و کالاهایی که از کنار من عبور می‌کند، به ازای هر چهل درهم یک درهم از مسلمانان بگیرم و از اهل ذمه به ازای هر بیست درهم، یک درهم و از کافران حربی به ازای هر ده درهم، یک درهم بگیرم.» ابویوسف در کتاب "الخراج" این روایت را آورده است. از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده که گفت: «عمر بن خطاب مرا برای جمع آوری زکات و مالیات فرستاد. از من تعهد گرفت که از کالاهای تجاری مسلمانان ۱/۴۰ و از اهل ذمه ۱/۲۰ و از کافران حربی، ۱/۱۰ بگیرم.» ابویوسف این روایت را نقل کرده است.

ابوموسی اشعری به عمر نامه‌ای نوشت که: «از جانب ما تاجران مسلمان به مناطق کافران حربی می‌روند و آنان از مسلمانان ۱/۱۰ عوارض می‌گیرند. حضرت عمر رضی الله عنه در جواب نامه‌اش گفت: تو هم ۱/۱۰ عوارض از تاجران حربی بگیر همان‌طور که آنان ۱/۱۰ عوارض از تاجران مسلمان می‌گیرند.» ابویوسف روایتش کرده است. اهل "مَنبِج" به حضرت عمر رضی الله عنه نامه‌ای نوشتند و گفتند: «اجازه بده برای تجارت وارد سرزمین تو بشویم و ۱/۱۰ عوارض از ما بگیر. راوی می‌گوید: پس عمر در این زمینه با اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم مشورت نمود، آنان هم متفق شدند که حضرت عمر رضی الله عنه پیشنهاد آنان را بپذیرد.» از این رو مقدار عوارضی که از کافران حربی گرفته می‌شود همان مقدار عوارضی است که از تاجران مسلمان می‌گیرند. پس اگر امروز توافق نامه‌ها و قراردادهای جدیدی با برخی دولت‌ها منعقد کنیم و مقدار عوارضی را که از تاجران ما می‌گیرند، مشخص نماید، بایستی ملتزم باشیم که ما هم آن مقدار عوارضی که در توافقنامه و قرارداد مشخص شده، از تاجران آنان بگیریم و نباید

بیشتر از آن مقدار مشخص شده در توافقنامه، از آنان بگیریم. ۱/۲۰ مالی که از تاجران ذمی و ۱/۱۰ عوارضی که از تاجران حربی گرفته می‌شود، به عنوان فیه مال مسلمانان بوده و در دیوان فیه و خراج گذاشته می‌شود و در مصارف مربوط به جزیه و خراج، خرج می‌شود.

تعیین مقدار عوارضی که از تاجران ذمی و تاجران حربی گرفته می‌شود، در صلاحیت خلیفه است. وی می‌تواند در ضمن توافقنامه‌ها و صلح‌نامه‌های منعقد شده یا صلح‌نامه‌هایی که منعقد می‌شود و به تناسب معامله به مثل با کافران حربی با توجه به آنچه که مصلحت اسلام و مسلمانان و مصلحت دعوت اسلامی در آن است، بیشتر یا کمتر از مقدار فوق، تعیین نماید. از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت شده که گفت: «حضرت عمر رضی الله عنه از روغن و گندم نبطی‌ها ۱/۲۰ گرفت تا بار روغن و گندم بیشتری به مدینه آورده شود و از حبوبات (نخود، لوبیا، عدس و...) ۱/۱۰ گرفت.» ابو عبید این را نقل نموده است.

۱/۱۰ یا ۱/۲۰ عوارض و مالیات از چه چیزهایی و چه زمانی گرفته می‌شود؟

۱/۱۰ یا ۱/۲۰ عوارض و مالیات از همه‌ی اموال تجارت و کالاهای تجاری از هر نوعی که باشد اعم از کالاها و حیوانات و کشتزارها و میوه‌جات، گرفته می‌شود و از غیر اموال تجارت گرفته نمی‌شود. بنابر این از لباس و پوشاک شخص و ابزار و وسایل شخصی‌اش که مورد استفاده قرار می‌دهد و از مواد غذایی و خوراکی وی، عوارض و مالیات گرفته نمی‌شود. اگر کسی ادعا کند که کالایی که حمل می‌کند برای تجارت نیست در حالی که مثل آن کالا مورد تجارت قرار می‌گیرد، در این صورت باید بینه و شاهد برای اثبات مدعایش بیاورد تا به حرفش باور شود.

۱/۱۰ یا ۱/۲۰ عوارض از تاجران ذمی و تاجران حربی گرفته نمی‌شود مگر زمانی که کالاهای تجاری شان از مرزهای دولت عبور کند. هم‌چنین عوارض و مالیات از کالاهای تجاری اهل ذمه و کافران حربی در داخل سرزمین اسلامی گرفته نمی‌شود مگر این که توافقنامه‌های صلح و یا قراردادهای تجاری با دولت‌ها به آن تصریح نموده باشد. چون زکاتی بر آنان واجب نیست و بر اهل ذمه در داخل سرزمین‌های اسلامی جز جزیه‌ی سرانه و خراج زمین‌های زراعتی شان، و جز آنچه که در توافقنامه‌ها و قراردادهای صلح

با آنان تصریح شده (به عنوان مثال مانند غذا دادن آنان به لشکر مسلمانان و میهمانی دادن به مسلمانان) چیز دیگری واجب نیست همان طور که این امر در پیمان نامه‌ی حضرت عمر رضی الله عنه با اهل ذمه آمده است. در رابطه با کافران حربی حتماً بایستی مطابق آنچه که از تاجران مسلمان می‌گیرند، از آنان گرفته شود و باید به مفاد توافقتنامه و شروط اجازهی ورود آنان به سرزمین اسلامی، پایبند بود.

اگر در توافقتنامه و قرارداد با آنان آمده باشد که چیزی از کالاهای تجاری شان در داخل سرزمین اسلامی گرفته شود، از آنان گرفته می‌شود و اگر چیزی در این زمینه قید نشده باشد، از آنان گرفته نمی‌شود. مسلمانان هم بایستی زکات اموال و دارایی شان و زکات کالاها و اموال تجاری‌شان در داخل سرزمین اسلامی پرداخت نمایند.

۱/۱۰ یا ۱/۲۰ عوارض هر ساله برای یک کالای واحد فقط یک بار اخذ می‌شود هر چند تاجر چندین بار آن کالای تجاری را از مرز دولت اسلامی حمل نماید. از ابن زیاد بن حدیر روایت شده که گفت: «پدرش در سال دو بار از یک نصرانی عوارض کالاهای تجاری‌اش را می‌گرفت. آن نصرانی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! کارگزاری در سال دو بار ۱/۱۰ عوارض از من می‌گیرد. عمر گفت: او حق این کار را ندارد، او باید در هر سال یک بار عوارض بگیرد. سپس نزد عمر آمد و گفت: من آن پیرمرد نصرانی هستم. حضرت عمر رضی الله عنه هم گفت: من پیرمرد پاک دین و راست دین هستم که درباره‌ی خواسته‌ات به تو نامه نوشته بودم.» ابو عبید این روایت را نقل کرده است.

اما اگر تاجر ذمی و حربی با کالاهای مختلفی چند بار در سال از مرزهای دولت اسلامی عبور کند مانند این که هر بار کالاهای تجاری جدیدی از مرز عبور می‌دهد، عوارض جداگانه‌ای دریافت می‌شود همان طور که از مسلمانان به ازای هر کالای تجاری که از مرز عبور می‌دهد، زکات جداگانه‌ای اخذ می‌شود. اگر فرد مسلمان ادعا کند که زکات اموال تجارتش را داده، اگر سوگند یاد کند یا مدرک و سندی ارایه دهد که پرداخت زکات تجارتش را اثبات نماید، به حرفش باور می‌شود؛ چون در سال فقط یک بار پرداخت زکات واجب می‌باشد. و هر کالای تجاری که از مرز دولت عبور می‌کند و زکاتش داده نشده، ۱/۴۰ از آن به عنوان زکات از مسلمان اخذ می‌شود.

۱/۴۰ از تاجر مسلمان در صورتی گرفته می‌شود که کالاهای تجاری‌اش به حد نصاب برسد و یک سال بر آن بگذرد. یعنی ارزش کالاهای تجاری‌اش به بیست مثقال طلا یعنی هشتاد و پنج گرام طلا یا دویست درهم نقره یعنی به ارزش پانصد و نود و پنج گرام نقره برسد. در صورتی که کالاهای تجاری مسلمان به حد نصاب نرسد، چیزی از وی گرفته نمی‌شود. اما از کالاهای تجاری کافر ذمی و حربی که حمل می‌کنند، چه کم باشد و چه زیاد عوارض اخذ می‌شود.

از آن‌جا که پُست دریافت‌کننده‌ی عوارض از کالاهای تجاری کافر ذمی و کافر حربی و زکات کالاهای تجاری مسلمان حساس است، چون این فرد در معرض این است که به مردم ظلم کند و رشوه بگیرد، از این‌رو باید مأمور این کار اهل صلاح و تقوی باشد تا این‌که به مردم ظلم نکند و به معامله‌شان زیان وارد ننماید یا بیشتر از آن مقداری که واجب است از آنان گرفته شود، نگیرد و تا این‌که در برابر پیشنهاد رشوه‌ی دیگران ضعیف نباشد و با تاجران مدارا نکند در نتیجه در صورت پیشنهاد رشوه از مقدار عوارضی که واجب است از آنان گرفته شود، بکاهد و حق مسلمانان از بیت‌المال را تضییع نماید. هم‌چنین واجب است مدام از احوال و اوضاع مأمور اخذ عوارض تحقیق و بررسی شود و هر کس خطاکار و مجرم باشد، مجازات یا تأدیب یا عزل شود.

مال نامشروع حاکمان و کارمندان دولت

مالی که از راه نامشروع به دست آمده و اموال به دست آمده از طریق جرایم و خسارات

مال خیانت مالی است که حکمرانان و کارگزاران و مسوولین و کارمندان دولت از راه نامشروع به دست می‌آورند خواه این مال از اموال دولت باشد و یا از اموال مردم. چون برای آنان چیزی جز حقوق و دست‌مزدی که دولت برایشان مقرر نموده، حلال نیست. هر مال دیگری غیر از حقوق و دست‌مزدشان که به زور و با توجه به مسوولیتی که دارند، به دست آورند، خواه از مال دولت باشد و یا از مال مردم، مال نامشروع و کسب حرام محسوب می‌شود و به ملکیت‌شان در نمی‌آید؛ چون از راه نامشروع به دست آمده و باید بلافاصله به صاحبانش-اگر شناخته شده باشند- برگردانده شود و اگر صاحبانش

شناخته شده نباشند، باید مصادره شود و در بیت المال مسلمانان گذاشته شود.
 الله متعال می فرماید:

﴿وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [آل عمران: ۱۶۱]

ترجمه: و هر کس خیانت کند، روز قیامت آن را با خود می آورد.

از معاذ بن جبل روایت است که گفت:

(بعثنی رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى اليمن، فلما سرت أرسل في أثرى، فرددت، فقال: «أتدرى لم بعثت إليك؟ لا تصيبن شيئاً بغير إذنى، فإنه غلول، و من يغلل يأت بما غل يوم القيامة، لهذا دعوتك، فامض لعملك)

(رواه ترمذی)

ترجمه: رسول الله صلى الله عليه وسلم مرا به یمن فرستاد. وقتی حرکت کردم، کسی را دنبال فرستاد، بازگشتم، فرمود: آیا می دانی چرا دنبالت فرستادم؟ بدون اجازه‌ی من نباید چیزی به دستت برسد، چون مالی که بدون اجازه‌ی من به دستت برسد، خیانت است و هر که خیانت کند، روز قیامت آن چه خیانت کرده با خود بیاورد. به همین دلیل تو را صدا کردم، پس به دنبال کارت برو.

از ابن مسعود روایت شده که گفت:

(بعثنی رسول الله صلى الله عليه وسلم ساعياً، ثم قال: «انطلق يا أبا مسعود، لا ألفینک يوم القيامة تجيء، علی ظهرک بعیر من إبل الصدقة له رغاء، قد غللته، قال: إذا لأنطلق، قال: إذا لا أکرهک) (رواه ابوداود)

ترجمه: رسول الله صلى الله عليه وسلم مرا به عنوان مأمور به جایی فرستاد و سپس فرمود: ای ابومسعود! برو، روز قیامت تو را در حالی نینیم که بیایی و روی پشتت شتری از شتران صدقه که کف دارد، قرار دارد و تو به خیانت آن شتر را مال خود کرده‌ای. ابن مسعود گفت: اگر این طور است، نمی روم. پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: اگر این طور است تو را به رفتن مجبور نمی کنم.

راه‌های کسب نامشروع از جانب حکمرانان و کارگزاران و مسوولان و کارمندان دولتی عبارتند از:

۱- رشوه:

رشوه مالی است که به حکمران یا کارگزار یا قاضی یا کارمند داده می‌شود تا مصلحتی از مصالح مردم محقق نماید که بدون دادن این مال، محقق نمودن این مصلحت واجب باشد. رشوه همه‌اش حرام است، هر نوعی که باشد؛ زیاد باشد یا کم، و به هر طریقی که داده شود و برای هر معامله‌ای از معاملات گرفته شود. ابوداؤد از ابوهیریه روایت کرده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(لعنة الله على الراشي و المرتشي في الحكم)

ترجمه: لعنت الله بر رشوه دهنده، و رشوه گیرنده [که به خاطر رشوه] در حکم [شریک اند]. ترمذی از عبدالله بن عمرو روایت کرده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(لعنة الله على الراشي و المرتشي)

ترجمه: لعنت الله بر رشوه دهنده، و رشوه گیرنده.

احمد از ثوبان روایت نموده که گفت:

(لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم الراشي و المرتشي و الرائي بينهما)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم رشوه دهنده و رشوه گیرنده و واسطه‌ی رشوه در بین رشوه دهنده و رشوه گیرنده را لعنت کرد.

این احادیث به صراحت تحریم قطعی رشوه را اثبات می‌نمایند.

رشوه گاهی در مقابل بر آورده نمودن مصلحتی که بدون رشوه هم باید بر آورده شود، گرفته می‌شود، گاهی در مقابل انجام ندادن کاری که انجام دادن آن واجب است، گرفته می‌شود، و گاهی در مقابل انجام دادن کاری که دولت انجام دادن آن را منع نموده، گرفته می‌شود. در بر آورده نمودن مصلحت، فرقی نمی‌کند که برای جلب مصلحت و

منفعت باشد یا برای دفع ضرر و زیان. هر مالی که از راه رشوه به دست آید، مال حرام بوده و به ملکیت فرد در نمی آید و باید مصادره و در بیت المال گذاشته شود؛ چون این مال از راه نامشروع به دست آمده است. و کسی که مال رشوه را گرفته و کسی که آن را داده و کسی که واسطه‌ی بین رشوه دهنده و رشوه گیرنده بوده، باید مجازات شوند.

۲- هدایا و بخشش‌ها:

هدایا و بخشش‌ها مالی است که به نام هدیه و هبه به حکمران یا کارگزار یا قاضی یا کارمند دولت تقدیم می‌شود. این مال هم مانند رشوه بوده که برای حکمران یا کارگزار یا قاضی یا کارمند حلال نیست که آن را قبول کند هر چند کسی که این مال را به نام هدیه یا هبه داده، در حال حاضر مصلحت و کاری نداشته باشد که بخواهد بر آورده شود؛ چون او با این کارش طمع رسیدن به نفع و بهره‌ای یا بر آورده نمودن مصلحتی در آینده دارد. هدایا و بخشش‌ها به حکمرانان و کارگزاران و قضات و کارمندان دولت، خیانت محسوب می‌شود و فرد خاین در آتش جهنم است. از رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی صریح از قبول هدیه و هبه برای حکمرانان و کارگزاران و مسوولین و قضات و کارمندان دولت، وارد شده است؛ بخاری و مسلم از ابوحمید ساعدی روایت کرده که گفت:

(استعمل النبی صلی الله علیه وسلم رجلاً من بنی أسد، یقال له ابن الأتبیة علی الصدقة، فلما قدم، قال: هذا لکم، و هذا أهدي إلیّ. فقام النبی صلی الله علیه وسلم علی المنبر، فحمدالله و أثنی علیه، ثم قال: ما بال العامل نبعثه، فیأتی یقول هذا لکم، و هذا أهدي لی، فهلا جلس فی بیت أبیہ و أمه فنظر أیهدی له أم لا. والذی نفس محمد بیده، لاینال أحد منکم منها شیئاً، إلا جاء به یوم القيامة یحمله علی عنقه بعیر له رغاء، أو بقرة لها خوار، أو شاة تیعر ثم رفع یدیه حتی رأینا عفرتی إبطیه. ثم قال: اللّهم هل بلغت؟ مرتین)

ترجمه: پیامبر صلی الله علیه وسلم مردی از طایفه‌ی بنی اسد به نام ابن اتبیه مأمور جمع‌آوری زکات نمود. وقتی نزد حضرت صلی الله علیه وسلم آمد، گفت: این [اموال] مال شماست و این مال به من هدیه داده شده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم روی

منبر رفت و پس از حمد و ثنای الله فرمود: چه شده که مأموری را که برای کاری می‌فرستیم، می‌آید و می‌گوید: این مال شماست و این به من هدیه داده شده است؟ اگر در خانه‌ی پدر و مادرش می‌نشست، آیا واقعاً به او هدیه داده می‌شد یا خیر؟ سوگند به کسی که جان محمد در دستش است، کسی از شما چیزی از این مال هدیه نصیبش نمی‌شود مگر این‌که در روز قیامت آن را می‌آورد در حالی که شتری که کف دارد یا گاوی که بانگ بر می‌آورد یا گوسفندی که بانگ بر می‌آورد، آن را از روی گردنش حمل می‌کند. سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم دستانش را بلند کرد تا جایی که سفیدی زیر بغلش را دیدیم، آنگاه فرمود: یاالله! آیا ابلاغ کردم؟ دو بار این جمله را تکرار فرمود.

بنابر این هر مالی که به حکمرانان و کارگزاران و قضات و مسوولان و کارمندان دولتی هدیه داده شود یا به آنان بخشیده شود، کسب حرام محسوب می‌شود و به ملکیت انسان در نمی‌آید و باید مصادره و در بیت‌المال مسلمانان گذاشته شود؛ چون از راه نامشروع به دست آمده است.

۳- اموالی که بنا به مسوولیت و قدرت حکومتی در تصرف انسان در می‌آید:

منظور اموالی است که حاکمان، کار به دستان، والیان یا بستگانشان و مسوولین و کارمندان دولتی از اموال و اراضی دولت، یا از اموال و اراضی مردم به زور و بنا به قدرت حاکمیت و منصبی که دارند، در تصرف خود در آورده‌اند. هر مال و هر زمینی از اموال و اراضی دولت یا ملت به هر طریقی از این طرق در اختیار و تصرف انسان در آید، کسب حرام محسوب می‌شود و به ملکیت فرد در نمی‌آید؛ چون از راه نامشروع به دست آمده است.

هر مالی که به هر طریقی از این طرق به تصرف انسان در آید، ظلم محسوب می‌شود و ظلم، حرام و تاریکی‌های روز قیامت است و هم‌چنین خیانت محسوب می‌شود و فرد خاین در آتش جهنم است. از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت شده که فرمودند:

«من أخذ من الأرض شيئاً بغير حق، حُسِفَ به يوم القيامة إلى سبع أرضين.»

ترجمه: هر کس به ناحق چیزی از زمین را به تصرف خود در آورد، در روز قیامت تا هفت طبقه‌ی زمین فرو برده می‌شود.

در روایتی دیگر می‌فرماید:

(من أخذ شبراً من الأرض ظلماً، فإنه يُطوّقه يوم القيامة من سبع أرضين)

(رواه بخاری و مسلم)

ترجمه: هر کس ۱ از روی ظلم یک وجب از زمین را در تصرف خود در آورد، در روز قیامت از هفت طبقه‌ی زمین به گردش طوق زده می‌شود.

از عایشه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

(من ظلم شبراً من الأرض، طوّقه الله من سبع أرضين) (رواه بخاری و مسلم)

ترجمه: هر کس [به ناحق] یک وجب زمین را در تصرف خود در آورد، الله از هفت [طبقه] زمین به گردش طوق می‌زند.

اموال و اراضی‌ای که به ناحق در تصرف انسان در آمده اگر از املاک و اموال زمین باشد در صورتی که صاحبانش معلوم باشند، باید به آنان برگردانده شود و اگر صاحبانش معلوم نباشند، باید این اموال و اراضی در بیت‌المال گذاشته شوند. اما اگر از اموال و املاک دولت باشند، همگی متفق‌اند که به بیت‌المال برگردانده شود همان‌طور که عمر بن عبدالعزیز موقعی که به خلافت رسید، تمامی اموال و اراضی‌ای که بنی امیه بنا به قدرت حکومت شان از املاک مردم یا املاک دولت به تصرف خود در آورده بودند، به بیت‌المال مسلمانان برگرداند، مگر این که صاحبان این اموال و املاک را شناخته باشد که در آن صورت به آنان برگرداند.

عمر بن عبدالعزیز تمام اراضی و اموالی که به بنی امیه واگذار یا بخشیده شده بود و تمامی اموال و املاکی که به تصرف در آورده بودند، از آنان گرفت؛ چون آنان بنا به قدرت و نیروی حکومتی بنی امیه و از راه‌های غیرمشروع به ملکیت خود در آورده بودند و تملک این اموال هم جایز نیست. حضرت عمر بن عبدالعزیز از خودش شروع کرد و از تمامی اموال و املاکش و همه‌ی سواری و وسایلش دست کشید و سپس آن‌ها را به بیست و سه هزار دینار فروخت و در بیت‌المال گذاشت.

واسطه‌گری و حق دلالی:

واسطه‌گری و حق دلالی عبارت است از هر مالی که حکمرانان و کارگزاران و کارمندان

دولت به عنوان دلالی یا حق الزحمه کاری از شرکت‌های بیگانه یا شرکت‌های داخلی یا از افراد در مقابل معاملات یا تعهدات بین دولت و آنان، دریافت می‌کنند. هر مالی که مسوولین دولتی از این طریق به دست آوردند، خیانت و کسب حرام محسوب می‌شود و به ملکیت آنان در نمی‌آید و باید در بیت‌المال مسلمانان گذاشته شود؛ چون کسب نامشروع است. از معاذ بن جبل روایت شده که گفت:

(بعثنی النبی صلی الله علیه وسلم إلی الیمن، فلما سرت، أرسل فی أثری، فرددت، فقال: أندری لم بعثت إلیک؟ لا تصیبن شیئاً بغير إذنی فإنه غلول، و من یغلل یأت بما غلّ یوم القیامة، لهذا دعوتک، فامض لعملک) (رواه ترمذی)

ترجمه: پیامبر صلی الله علیه وسلم مرا به یمن فرستاد، وقتی حرکت کردم به دنبال فرستاد. برگشتم، فرمود: آیا می‌دانی چرا به دنبال فرستادم؟ چیزی نباید بدون اجازه من به تو برسد، چون آن خیانت است و هر که خیانت کند، روز قیامت آن چه خیانت کرده با خود بیاورد. به همین دلیل تو را صدا کردم، پس به دنبال کارت برو.

واسطه‌گری و حق دلالی از شرکت‌ها و افراد برای حکمرانان و کارگزاران و کارمندان دولت بدون اطلاع دولت و مخفیانه به آنان داده می‌شود و این کار به جای رشوه است که به آنان داده می‌شود تا این که شرکت‌ها بتوانند به راحتی معاملات مالی خود را انجام دهند یا جهت اجرای پروژه‌ها و طرح‌های مالی به صورتی که مصالح آنان نه مصالح دولت و ملت را محقق نماید، قراردادهای الزام آور ببندند.

اختلاس:

اختلاس اموالی است که حکمرانان و کارگزاران و مسوولین و کارمندان دولت از اموال دولتی که جهت انجام کارهای دولتی با نظارت بر تأسیسات یا پروژه‌ها یا دیگر مصالح و خدمات دولتی در اختیارشان گذاشته شده، می‌زدند. اموالی که کارمندان پست و تلگراف و تلفن و آب و برق و ارتباطات و دیگر ادارات به صورت فریبکارانه و با جعل و تزویر از مردم می‌گیرند و این اموال اضافه بر حقوق و دستمزدشان می‌باشد، نیز نوعی اختلاس است. همه‌ی این اموالی که از راه اختلاس از اموال دولتی یا از راه فریب و دست انداختن مردم از آنان به دست می‌آید، کسب حرام و خیانت بوده و به ملکیت در

نمی‌آید و باید مصادره شود و در بیت‌المال گذاشته شود.

عمر بن خطاب هر موقع که یک حکمران یا یک کارگزار متهم می‌شد، اموالش که بیشتر از حقوق و روزی مشخص شده‌اش بود، از وی مصادره می‌کرد یا سوگندش می‌داد که از راه نامشروع به دست نیاورده است. حضرت عمر رضی الله عنه اموال و دارایی حکمرانان قبل از عهده‌داری مسوولیت شان و بعد از آن را، دقیقاً شمارش و کنترل می‌کرد، اگر مالی اضافه بر حقوقشان نزد آنان می‌یافت یا در اموالشان دچار شبهه و شک می‌شد، اموالشان را مصادره می‌کرد یا سوگندشان می‌داد که از راه نامشروع به دست نیاورده‌اند و اموالی را که از آنان می‌گرفت، در بیت‌المال می‌گذاشت.

وی اموال ابوسفیان را موقعی که از نزد پسرش، معاویه-که حکمران حضرت عمر رضی الله عنه در شام بود- بازگشت، مصادره کرد. ابوسفیان برای ادای سلام نزد حضرت عمر رضی الله عنه آمد و حضرت عمر که به دلش شک افتاده بود که معاویه در بازگشت پدرش، ابوسفیان، به او مالی داده باشد، گفت: ای ابوسفیان! ما را قانع کن. ابوسفیان گفت: چیزی به ما نرسیده که قانع کنیم. حضرت عمر رضی الله عنه دستش را به سوی انگشتی در دست ابوسفیان کشید و آن را در آورد و آن را همراه فرستاده‌ای برای هند، همسر ابوسفیان، فرستاد و به فرستاده‌اش گفت که به زبان ابوسفیان به هند بگوید: کیسه‌ای که برایت آورده بودم برایم بفرست. طولی نکشید که فرستاده‌ی حضرت عمر رضی الله عنه دو کیسه‌ای که ده هزار درهم در آن بود، برای عمر آورد و عمر آن را در بیت‌المال انداخت.

تمام اموال مذکور که حکمرانان و کارگزاران و مسوولین و کارمندان دولتی از راه نامشروع به دست می‌آورند، جزء درآمدهای بیت‌المال می‌باشد. هم‌چنین هر مالی که افراد از راهی به دست می‌آورند که از نظر شرعی تملک آن یا افزایش ملک به وسیله‌ی آن ممنوع است، به این اموال ملحق می‌شود و جزء درآمدهای بیت‌المال می‌باشد؛ چون این گونه اموال کسب حرام بوده و به ملکیت انسان در نمی‌آید.

پس هر که چیزی را از راه ربا به دست آورد، حرام بوده و به ملکیت او در نمی‌آید؛ چون الله سبحانه و تعالی ربا را تحریم و افزایش مال از طریق ربا را حرام نموده است، می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا * وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا * فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ * وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ * هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [بقره: ۲۷۵]

ترجمه: کسانی که ربا می‌خورند، (در قیامت) برنمی‌خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده (و نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند؛ گاهی زمین می‌خورد، گاهی بپا می‌خیزد). این، به خاطر آن است که گفتند: «داد و ستد هم مانند ربا است (و تفاوتی میان آن دو نیست)». در حالی که الله بیع را حلال کرده، و ربا را حرام! (زیرا فرق میان این دو، بسیار است). و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق [= قبل از نزول حکم تحریم] به دست آورده، مال اوست؛ (و این حکم، گذشته را شامل نمی‌گردد؛) و کار او به الله واگذار می‌شود؛ (و گذشته او را خواهد بخشید). اما کسانی که بازگردند (و بار دیگر مرتکب این گناه شوند)، اهل آتشند؛ و همیشه در آن می‌مانند.

و باید مال ربا را به صاحبانش -اگر شناخته شده باشند- برگردانده شود و اگر صاحبانش شناخته شده نباشند، مصادره و در بیت‌المال گذاشته می‌شود؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ * وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ [بقره: ۲۷۸-۲۷۹]

ترجمه: ای مؤمنان! تقوای الهی پیشه کنید و اگر به راستی ایمان دارید، آنچه را که از اموال ربا (نزد مردم) باقی مانده، رها کنید. پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با الله و رسولش برخاسته‌اید؛ و اگر توبه کنید، اصل سرمایه‌هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می‌کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می‌گیرید.

و هر کسی مالی را از راه قمار به دست آورد، کسب آن حرام بوده و به ملکیت انسان در نمی‌آید و باید به صاحبانش برگردانده شود. اگر صاحبانش معلوم نباشد، مصادره و در بیت‌المال گذاشته می‌شود؛ چون افزایش ملک از راه قمار از نظر شرعی جایز نیست،

چرا که قمار حرام می باشد؛ الله متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ * فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ [مائده: ۹۰-۹۱]

ترجمه: ای مؤمنان! شراب، و قمار، و بت ها (و همه ی معبودان باطل) و تیرهای قرعه، پلیدند و از اعمال شیطان اند؛ پس از آن ها دوری کنید تا رستگار شوید. به راستی شیطان می خواهد با شراب و قمار در میانتان دشمنی و کینه بیندازد و شما را از یاد الله و نماز باز دارد؛ پس آیا (از باده نوشی و قماربازی) باز می آید؟

جرایم و خسارات:

هم چنین از جمله درآمدهای بیت المال، جرایم و خساراتی است که دولت بر کسانی که مرتکب بعضی گناهان و جرایم می شوند یا افرادی که با برخی قوانین یا مقررات اداری یا سازمانی مخالفت می کنند، مقرر می نماید. اخذ جرایم از افراد مذکور در سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم ثابت شده است؛ عمرو بن شعیب از پدرش و از پدر بزرگش، و از عبدالله بن عمرو بن عاص از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده که از ایشان درباره ی میوه ای که روی درخت است، پرسیده شد، در پاسخ فرمودند:

(من أصاب بفيه من ذی حاجة غیر متخذ حَبْنَةً، فلا شیء علیه، و من خرج بشیء منه فعليه غرامة مثلیه و العقوبة) (رواه ابوداود و نسائی)

ترجمه: هرکس از روی نیاز و بدون اسراف و زیاده روی میوه ای به دهانش برسد، [اشکالی ندارد و] چیزی بر او نیست و هرکس از آن زیاده روی کند، خسارت دو برابر آن و مجازات این کار بر او واجب است.

هم چنین ابوداود از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(ضالّة الأبل المکتومة غرامتها و مثلها معها)

ترجمه: هرکه شترانی را پنهان نماید، باید خسارت آنها همراه شترانی مانند آنها را به صاحبانش بدهد.

همچنین کسی که زکات نمی‌دهد، علاوه بر زکاتی که بر او واجب است، باید به عنوان تعزیر وی، نصف مالش را از او گرفت. ابوداود و احمد از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده‌اند که ایشان فرمودند:

(... و من منعها فأناً أخذها و شطر ماله)

ترجمه: ... و هرکس زکات ندهد، من زکاتش و نصف مالش را از او می‌گیرم.

همه‌ی این‌ها مشروعیت خسارت و مجازات تعزیری را می‌رساند. خلیفه می‌تواند نوع گناهان و خلاف‌هایی که جرایم و خسارات به آنها تعلق می‌گیرد و نیز مقدار حداکثر و حداقل این جرایم و خسارات را مشخص نماید و حکمرانان و کارگزاران و قضات و مسوولین و کارمندان دولتی را به پایبندی به آن جرایم ملزم نماید همان‌طور که می‌تواند صلاحیت تعیین این جرایم و خسارات را به اجتهاد و نظر حکمرانان و کارگزاران و قضات و کارمندان طبق قوانین و مقررات ویژه‌ای واگذار نماید. وی برای سرپرستی امور مسلمانان و اداره‌ی جامعه اسلامی طبق رأی و اجتهاد خویش هر کدام از این دو راه را که اصلح می‌داند، انجام می‌دهد.

خُمس گنجینه‌ها و معادن

گنجینه (رکاز) مالی است که زیر زمین دفن شده است، اعم از طلا، نقره، جواهر، زیورآلات، اشیای قیمتی، سلاح و وسایل جنگی. خواه این مال گنجینه‌ی دفن شده از آن اقوام گذشته مانند مصری‌ها، بابلیان، آشوریان، ساسانیان، رومیان، یونانیان و اقوام دیگر باشد؛ مانند طلا، نقره، زیورآلات، جواهر و اشیای قیمتی که در قبور پادشاهان و بزرگان این اقوام یا در تپه‌های شهرهای قدیم و ویران شده شان یافت می‌شود، و خواه طلا، نقره و سکه‌هایی از دوران جاهلیت یا دوران گذشته‌ی اسلامی باشد که در کوزه یا چیزهای دیگری گذاشته شده و زیر زمین پنهان شده است. همه‌ی این‌ها گنجینه

محسوب می شوند.

رکاز از "رکز یرکز" مشتق شده مانند "غرز یغرز" هرگاه چیزی پنهان شود، گفته می شود: "رکز الرمح" یعنی نیزه را در زمین فرو برد. "رکز" که به معنای صدای پنهان و آهسته است از آن گرفته شده است. الله متعال می فرماید:

﴿أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا﴾ [مریم: ۹۸]

ترجمه: یا (کمترین) صدایی از آنها می شنوی؟

معدن، عبارت است از معدن طلا، نقره، مس و سرب و مانند آنها که الله در روزی که آسمانها و زمین را آفریده، آن را در زمین آفریده است. معدن از "عدن فی المكان یعدن" مشتق شده هرگاه چیزی در آن مکان گذاشته شود. "جنة عدن" از معدن گرفته شده است؛ چون بهشت سرای اقامت و جاودانگی می باشد. پس معدن، آفرینش و کار الله است و بشر آن را دفن نکرده است. به همین دلیل با گنجینه فرق دارد؛ چون گنجینه را بشر در زیر زمین دفن نموده است.

دلیل اخذ خمس گنجینه و معدن، احادیث زیر است:

۱- ابوهریره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(.... و فی الرکاز الخمس)

ترجمه: و در گنجینه خمس ۱/۵ زکات واجب می باشد.

ابوعبید آن را روایت نموده است.

۲- از عبدالله بن عمرو روایت شده که از پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره‌ی مالی که در خرابه‌های قدیمی پیدا می شود، سؤال شد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم در جواب فرمود:

(فیه و فی الرکاز الخمس)

ترجمه: در آن و در گنجینه خمس ۱/۵ زکات واجب است.

۳- از علی بن ابی طالب از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که ایشان فرمودند:

(و فی السیوب الخمس. قال: والسیوب عروق الذهب و الفضة التي تحت الأرض)

ترجمه: در سیوب، ۱/۵ زکات واجب است. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: سیوب، ریشه‌های طلا و نقره است که در زیر زمین وجود دارد.

ابن قدامه این روایت را در کتاب "المغنی" آورده است.

بنابر این هر مالی که زیر زمین دفن شده اعم از طلا، نقره، زیورآلات، جواهر و اشیای قیمتی که در قبرها یا در تپه‌ها یا در شهرهای امتهای پیشین یافت می‌شود یا در زمینی بایر یا در خرابه‌های قدیمی یافت شود که مردم دوران جاهلیت یا مسلمانان در زمان‌های گذشته‌ی اسلامی دفن کرده‌اند، ملک کسی است که آن را پیدا می‌کند و خمس ۱/۵ آن را به عنوان زکات به بیت‌المال می‌پردازد.

هم‌چنین هر معدن طلا و نقره‌ای که کم باشد خواه به صورت ریشه باشد و خواه به صورت ماده‌ی خام و غیرقابل‌ریزی شده، باشد که در زمینی بایر که ملک کسی نیست، پیدا شود ملک فردی است که آن را پیدا کرده و ۱/۵ آن به عنوان زکات به بیت‌المال می‌پردازد.

خمسی که از یابنده‌ی گنجینه و یابنده‌ی معدن گرفته می‌شود، به منزله‌ی فیء بوده و حکم آن را می‌گیرد، در بیت‌المال در بخش دیوان فیء و خراج گذاشته می‌شود و در مصارف مربوط به فیء و خراج مصرف می‌شود و تکلیف آن به خلیفه واگذار می‌شود. وی طبق رأی و اجتهاد خویش در امور ملت و برای بر آوردن مصلحت‌هایشان در مواردی که خیر و صلاح در آن می‌بیند، خرج می‌کند.

ابوعبید از مجالد از شعبی روایت کرده که: «مردی هزار دینار که در خارج از مدینه دفن شده بود، پیدا کرد. آن را برای عمر بن خطاب آورد. حضرت عمر رضی الله عنه خمس آن، یعنی دوصد دینار از آن گرفت و بقیه را به مرد داد. آنگاه حضرت عمر رضی الله عنه دوصد دینار را میان مسلمانانی که حضور داشتند، تقسیم کرد تا این‌که مقداری اضافه از آن ماند، پس عمر رضی الله عنه گفت: این دینارها را بگیر، مال توست.»

ابوعبید از حارث بن ابی حارث ازدی روایت کرده که: «پدرش نسبت به معدن از همه‌ی مردم آگاهی و علم بیشتری داشت و او با مردی برخورد کرد که معدنی را استخراج کرده بود. ابوحارث معدن را به قیمت صد گوسفند از مرد گرفت. راوی می‌گوید: او معدن را گرفت و ذوبش کرد و قیمت هزار گوسفند را از آن استخراج نمود. فروشنده به او گفت: جنس را به من پس بده، او گفت: این کار را نمی‌کنم. مرد گفت: پیش علی می‌روم و تو را فاش می‌سازم. پس نزد علی ابن ابی طالب رفت و گفت: ابوحارث معدنی را پیدا کرده است. علی پیش ابوحارث رفت و گفت: کجاست گنجینه‌ای که پیدا کردی؟ او گفت: من گنجینه‌ای را پیدا نکرده‌ام، این مرد آن را پیدا کرده و من آن را به قیمت صد گوسفند از وی خریده‌ام. علی به او گفت: جز خمس (۱/۵) آن چیز دیگری را بر تو واجب نمی‌دانم.»

از حدیث شعبی و حدیث حارث روشن می‌گردد که آن مقداری که حضرت عمر رضی الله عنه از یابنده‌ی گنجینه گرفته و آن مقداری که حضرت علی رضی الله عنه از یابنده‌ی معدن گرفته، فقط ۱/۵ می‌باشد و ۴/۵ بقیه به یابنده‌ی گنجینه و یابنده‌ی معدن برگردانده می‌شود، و این ۱/۵ گرفته شده، زکات نیست بلکه به منزله‌ی فیء می‌باشد؛ چون اگر زکات بود، در مصارف زکات و در میان مستحقان زکات خرج می‌شد و حضرت عمر رضی الله عنه مقداری از آن را به یابنده‌ی گنجینه نمی‌داد؛ چون او بی‌نیاز بوده و زکات برای شخص بی‌نیاز حلال نمی‌باشد.

هر که گنجینه یا معدنی را بیابد، ۱/۵ آن از وی گرفته می‌شود؛ یابنده مرد باشد یا زن، کوچک باشد یا بزرگ، عاقل باشد یا دیوانه، مسلمان باشد یا کافر ذمی. و خمس ۱/۵ از هر مقدار گنجینه و معدنی که پیدا شود، چه کم باشد و چه زیاد، گرفته می‌شود.

هر کس گنجینه یا معدنی را در ملکش، از قبیل زمین یا ساختمان خودش بیابد، مالک آن گنجینه یا معدن می‌شود؛ خواه زمین یا ساختمان را به ارث برده باشد و یا از دیگری خریده باشد. و هرکه گنجینه یا معدنی را در زمین یا ساختمان کسی دیگر بیابد، آن گنجینه یا معدنی که پیدا شده، مال صاحب زمین یا صاحب ساختمان بوده و مال یابنده‌ی گنجینه یا معدن نیست.

هر کس گنجینه یا معدنی را در دارالحرب پیدا کند، مالک آن می‌شود و فیء محسوب

می‌شود و باید ۱/۵ آن را بپردازد درست مانند کسی که آن را در زمین بایر و خرابه‌های قدیمی در دارالاسلام پیدا می‌کند.

خمس به محض پیدا شدن گنجینه یا معدن واجب بوده و تأخیر پرداخت آن به بیت‌المال جایز نیست.

معدنی که به ملکیت یابنده‌اش در می‌آید، معدن کم است. اما معدن زیاد و تمام نشدنی به ملکیت یابنده‌اش در نمی‌آید؛ چون معدن زیاد و تمام نشدنی جزء اموال مربوط به مالکیت عمومی بوده که ملک عموم مسلمانان می‌باشد و جایز نیست به ملکیت افراد در آید.

مال کسی که وارث ندارد

هر مال منقول یا غیرمنقولی که از کسی به جا بماند و آن کس وارثی نداشته باشد، مانند این که کسی فوت کند وارثی؛ مانند: همسر، فرزند، پدر، مادر، خواهر، برادر یا وارثانی که از طریق عصبه ارث می‌برند، نداشته باشد، این مال به عنوان ارث به بیت‌المال منتقل می‌شود. از مقدم‌کنندگی از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که ایشان فرمودند:

(أنا أولى بكل مؤمن من نفسه، فمن ترك ديناً، أو ضيعةً فإليّ، و من ترك مالاً فلورثته، و أنا مولی من لا مولی له، أرث ماله، و أفكّ عانيه)

(رواه بخاری، مسلم و ترمذی)

ترجمه: من نسبت به هر مؤمنی از خودش سزاوارترم، پس هر کس مقروض باشد یا دارایی و ملکی را پس از خود به جای بگذارد، به من مربوط است [و من قرض‌اش را ادا می‌کنم و دارایی‌اش به من (یعنی بیت‌المال) می‌رسد]. هر کس مالی را به جا بگذارد، از آن وارثانش است و من سرپرست کسی‌ام که بی‌سرپرست است، مالش را به ارث می‌برم و سختی‌ها و دردهایش را بر می‌دارم.

این حدیث به صراحت و روشنی دلالت می‌کند بر این که شخص هرگاه فوت کند و وارثانی نداشته باشد، وارث وی پیامبر صلی الله علیه وسلم است؛ چون وی سرپرست تمام مؤمنان و سرپرست بی‌سرپرستان است و پس از پیامبر صلی الله علیه وسلم این سرپرستی به خلیفه‌ی بعد از وی منتقل می‌شود و آن وقت خلیفه سرپرست تمام مؤمنان

و سرپرست بی سرپرستان و وارث بی وارثان است. خلیفه برای خودش ارث نمی برد بلکه برای بیت المال ارث می برد. به این صورت میراث و املاک خصوصی کسی که وارثی ندارد به ملکیت دولت در می آید و در بیت المال در بخش دیوان فیه و خراج گذاشته می شود و خلیفه در آن طبق آنچه که به مصلحت مسلمانان می بیند و خیر و صلاح در آن است، تصرف می نماید. وی می تواند این اموال را به فروش برساند، به اجاره بدهد، وقف کند، هبه کند، واگذار نماید و برای هر مصلحتی از مصالح مسلمانان که به صلاح می داند، خرج کند.

اموال کافر ذمی ای که وارث ندارد، به اموال مسلمانی ملحق می شود که وارث ندارد. پس هر کافر ذمی ای که فوت کند و اموال منقول و یا غیرمنقولی از خود به جا بگذارد و وارثی نداشته باشد، اموال وی به عنوان فیه مال مسلمانان می باشد. هم چنین اموال مسلمان که از وارثانش اضافه می ماند، به بیت المال مسلمانان منتقل می شود. مانند فردی که فوت کند و فقط زن داشته باشد و وارث دیگری نداشته باشد یا مانند زنی که فوت کند و وارثش فقط شوهرش باشد، در این صورت اموالی که بعد از ارث اینها اضافه می ماند به زن یا شوهر برگردانده نمی شود، بلکه به عنوان فیه مال مسلمانان بوده و در بیت المال مسلمانان گذاشته می شود؛ چون آن مال، مستحق معینی ندارد، پس هم چون اموال مسلمانی که وارثی ندارد، فیه بوده و به بیت المال منتقل می شود.

اموال مرتدین

مرتد کسی است که از اسلام برگشته و به سوی کفر می رود. الله متعال می فرماید:

﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ * وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ * هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [بقره: ۲۱۷]

ترجمه: و اعمال آن دسته از شما که از دینشان برگردند و در حال کفر بمیزند، در دنیا و آخرت بر باد می شود و چنین افرادی دوزخی اند و برای همیشه در دوزخ می مانند.

پس شخصی که از دین اسلام بر می گردد-مرد باشد یا زن- و دین دیگری هم چون یهودیت یا مسیحیت یا مجوسیت یا بودائیت یا هر آئین دیگری مثل کمونیستی را انتخاب می کند، مهدورالدم و در نتیجه مهدورالمال بوده و اموالش مصادره می شود؛ چون

حرمت اموالش تابع حرمت خونس می باشد، پس وقتی به سبب ارتداد حرمت خون شکسته می شود و فرد مرتد مهدورالدم می گردد، حرمت مال، آسان تر از حرمت خون بوده و به طریق اولی حرمت مال شکسته می شد و اموال شخص مرتد، هدر می شود. ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

(أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فمن قال لا إله إلا الله، فقد عصم مني نفسه و ماله إلا بحقه، و حسابه على الله.) (بخاری و مسلم)

ترجمه: به من امر شده که با مردم بیکار کنم تا این که لا إله إلا الله می گویند. هر که لا إله إلا الله گفت، از جانب من جان و مالش محفوظ و در امان است مگر [این که] در مقابل حقیقتش [مهدور شود]

مهدورالدم بودن به خاطر ارتداد مثل مهدورالدم بودن به خاطر جنگ علیه دین یا زنا یا محصن یا قتل عمد نیست؛ چون فرد مسلمان با ارتکاب جنگ علیه دین و زنا یا محصن و قتل عمد، کافر نمی شود و حرمت مالش هدر نمی رود، بلکه کسی که جنگ کرده و مرتکب زنا یا محصن و قتل عمد شده، هم چنان مسلمان باقی می ماند و از مسلمان ارث می برد و از وی ارث برده می شود، اما ارتداد چنین نیست و فرد مرتد کافر می شود و حرمت خون و مالش هدر می رود.

شخص مرتد به محض ارتدادش، مسلمانان می توانند خونس را هدر دهند و می توانند اموالش را تحت تصرف خود در آورند، فقط باید دانست که کشتن وی و تحت تصرف قرار دادن اموالش منوط به درخواست توبه از او می باشد. اگر سه روز از وی درخواست توبه شود و توبه نکرد و به اسلام بازنگشت، فوراً کشتن اش و تحت تصرف قرار دادن اموالش واجب می باشد و اموالش به عنوان فیء مال مسلمانان بوده و در بیت المال مسلمانان در بخش دیوان فیء و خراج گذاشته می شود و در مصارف مربوط به فیء و خراج خرج می شود و اموالش از وی به ارث برده نمی شود؛ چون اگر یکی از زوجین قبل از نزدیکی مرتد شود، فوراً، عقد ازدواج فسخ می گردد و در نتیجه از همدیگر ارث نمی برند. همین طور اگر ارتداد بعد از نزدیکی اتفاق بیفتد، عقد نکاح بین زن و شوهر فسخ می شود و هر کدام بمیرد، دیگری از وی ارث نمی برد؛ چون یکی شان مسلمان

و دیگری کافر است. هم‌چنان که اگر فرد مرتدی مورث مسلمانی داشته باشد و این مسلمان فوت کند، از او ارث نمی‌برد، چون مرتد، کافر و مورثش مسلمان است و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و سهمش مال بقیه‌ی وارثان می‌باشد اگر شخص میت وارثانی داشته باشد و اگر وارثانی نداشته باشد، تمام میراث به عنوان فیء مال مسلمانان بوده و در بیت‌المال گذاشته می‌شود.

اگر شخص مرتد وارثانی؛ از قبیل: پسر، پدر، مادر یا برادر مسلمان داشته باشد، اینان از وی ارث نمی‌برند؛ چون مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و تمام اموالش به عنوان فیء مال مسلمانان بوده و در بیت‌المال گذاشته می‌شود. از اسامه بن زید روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(لا یرث الکافر المسلم، و لا المسلم الکافر) (رواه بخاری و مسلم)

ترجمه: کافر از مسلمان و مسلمان از کافر ارث نمی‌برد.

عبدالله بن عمرو روایت کرده و گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(لا یتوارث أهل ملتين) (رواه احمد و ابوداود)

ترجمه: اهل دو آیین از یکدیگر ارث نمی‌برند.

هم‌چنین اگر تمامی وارثانش با او مرتد شوند، اموال او و وارثانش دیگر حرمتی ندارد و مهدور می‌شود و به عنوان فیء مال مسلمانان می‌باشد و از یکدیگر ارث نمی‌برند. اگر جماعتی مرتد شوند و در منطقه‌ای قدرت به دست بگیرند و حاکمی برای خود تعیین نمایند و احکام مخصوص برای خودشان داشته باشند، منطقه‌شان دارالحرب می‌باشد و حرمت خون و اموالشان از بین می‌رود و حنگ با آنان واجب است و هم‌چون کفار اصلی می‌گردند و بلکه به پیکار با آنان سراوازترند و به شدت باید با آنان جنگید، چون از کفار اصلی، اسلام یا صلح یا جزیه پذیرفته می‌شود ولی از مرتدین جز اسلام چیز دیگری پذیرفته نمی‌شود و صلح و جزیه از آنان پذیرفته نمی‌شود، یا باید اسلام بیاورند و یا باید کشته شوند. همان‌طور که ابوبکر و صحابه با مرتدین جنگیدند و جز بازگشت کامل به اسلام و یا قتل چیز دیگری از آنان نپذیرفتند. پیامبر صلی الله علیه

وسلم می فرماید:

(من بَدَل دینه فاقتلوه) (رواه بخاری و مسلم)

ترجمه: هرکس دینش را تغییر دهد، وی را بکشید.

هر مالی که انسان مرتد در حال ارتدادش به دست می آورد، حکم مالی را دارد که قبل از ارتدادش به دست آورده، یعنی به عنوان فیء مال مسلمانان می باشد. و هرگونه تصرفی از تصرفات مرتد در حالت ارتدادش- از قبیل خرید و فروش، هبه، وصیت و دیگر تصرفات- اگر پس از تحت تصرف قرار دادن اموالش باشد، این تصرفات باطل می باشد و اگر قبل از تحت تصرف قرار دادن اموالش باشد، تصرفاتش موقوف می شود؛ اگر به اسلام بازگشت، تصرفاتش صحیح و اگر به اسلام بازنگشت، تصرفاتش باطل می باشد. اگر شخص مرتد به اسلام بازگشت، اموالش که تحت تصرف قرار داده شده، به او بازگردانده می شود و اگر بازگشت وی به اسلام پس از مرگ مورثش و قبل از تقسیم ترکه باشد، از مورثش ارث می برد و سهم خود از ترکه را می گیرد و اگر بازگشتش به اسلام بعد از تقسیم ترکه باشد، استحقاق چیزی از ترکه ندارد و هیچ سهمی از ترکه به وی داده نمی شود.

مالیاتها

مالیاتها اموالی اند که الله سبحانه و تعالی بر مسلمانان واجب کرده تا هنگام عدم وجود اموال در بیت المال مسلمانان، خرج نیازها و امور جامعه‌ی اسلامی گردد. اصل بر این است که درآمدهای همیشه‌گی و مستمر بیت المال که الله سبحانه و تعالی حق مسلمانان و مستحق بیت المال گردانیده از قبیل فیء، جزیه، خراج، عشور و اموالی از مالکیت عمومی که دولت در انحصار خود قرار می دهد، برای تأمین مخارج امور جامعه‌ی اسلامی و بر آورده کردن مصالح آن، که چه در حالت موجودی بیت المال و چه در حالت عدم موجودی بیت المال، برعهده‌ی بیت المال است، کافی می باشد بدون این که دولت به خاطر آن نیاز داشته باشد که مالیات را بر مسلمانان مقرر نماید. با این وجود، شارع مقدس تأمین مخارج مربوط به نیازها و جهاتی که در حالت موجودی بیت المال و در حالت عدم موجودی آن، برعهده‌ی بیت المال است، در حالتی که

بیت‌المال موجودی نداشته باشد و خالی از اموال و پول مورد نیاز باشد، بر مسلمانان فرض کرده تا این مخارج تأمین گردد.

البته مسوولیت‌های سنگینی که امروزه متوجه دولت خلافت می‌شود، گاهی باعث می‌گردد که درآمدهای مستمر بیت‌المال برای پوشش تمامی مخارج واجب بر بیت‌المال برای نیازها و جهات مربوطه در حالت وجود مال و در حالت عدم وجود مال در بیت‌المال، کافی نباشد. پس وقتی این درآمدها کافی نیست و در بیت‌المال اموالی جهت تأمین مخارج مربوط به نیازها و جهاتی که باید صرف آن شود چه بیت‌المال موجودی داشته باشد و چه موجودی نداشته باشد، وجود ندارد و مسلمانان به خوشی، به میل و رغبت خویش اموالی نمی‌بخشند تا مخارج مربوط به این نیازها و جهات تأمین گردد، در این صورت وجوب تأمین مخارج مربوط این نیازها و جهات، از بیت‌المال به مسلمانان منتقل می‌شود، چون الله متعال بر مسلمانان فرض نموده که برای تأمین این نیازها و جهات، انفاق کنند و از طرف دیگر اقدام نکردن مسلمانان برای تأمین مخارج مربوط به نیازها و جهات مذکور منجر به آسیب و زیانی می‌شود که متوجه مسلمانان است و الله تعالی دفع زیان از مسلمانان را بر دولت و ملت واجب کرده است؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

(لا ضرر و لا ضرار) (رواه ابن ماجه و احمد)

ترجمه: زیان رساندن و زیان دیدن [در اسلام] وجود ندارد.

و الله سبحانه و تعالی این حق را به دولت داده که برای پوشش مخارج مربوط به آن نیازها و مصالح از مسلمانان پول بگیرد.

وقتی این حالت اتفاق بیفتد، دولت به اندازه‌ای که برای پوشش مخارج لازم برای این نیازها و جهات آن نیاز دارد بدون هیچ زیادتی اقدام به تعیین مالیات‌هایی بر مسلمانان می‌نماید. دولت این مالیات‌ها را از اموال و دارایی‌ای که اضافه بر تأمین نیازهای اساسی و غیراساسی مردم در حد متوسط است، به دست می‌آورد.

نیازها و جهاتی که تأمین مخارج مربوط به آن، چه در حالت موجودی و چه در حالت عدم موجودی بیت‌المال برعهده‌ی بیت‌المال می‌باشد و در حالت عدم موجودی

بیت‌المال و جوب تأمین مخارج مربوط به آن، از بیت‌المال به مسلمانان منتقل می‌شود و به خاطر تأمین این مخارج مالیات‌هایی بر مسلمانان مقرر می‌گردد، عبارتند از:

۱- مخارج و هزینه‌های جهاد و ملزومات جهاد؛ از قبیل: تشکیل ارتشی قوی و نیرومند و آموزش آن در سطح عالی، و فراهم نمودن سلاح‌های پیشرفته از نظر کمی و کیفی تا حدی که دشمن را باز می‌دارد و او را می‌ترساند و پیروزی بر دشمنان مان و آزادسازی سرزمین‌هایمان و پایان دادن به نفوذ کافران از سرزمین‌های اسلامی را ممکن می‌سازد و هم‌چنین حمل دعوت اسلامی به جهان را نیز ممکن می‌سازد. پس تأمین مخارج مربوط به جهاد و ملزومات جهاد از جمله حقوق لازم بر بیت‌المال می‌باشد، خواه بیت‌المال موجودی داشته باشد و یا موجودی نداشته باشد.

اگر بیت‌المال موجودی داشته باشد، مخارج و هزینه‌های جهاد و ملزومات آن از بیت‌المال تأمین می‌گردد و اگر بیت‌المال موجودی نداشته باشد، و جوب تأمین مخارج مربوط به جهاد و ملزومات آن، -مادامی که جهاد، واجب باشد- از بیت‌المال به مسلمانان منتقل می‌شود؛ چون جهاد با جان و مال بر مسلمانان واجب است. الله تعالی می‌فرماید:

﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ * ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [توبه: ۴۱]

ترجمه: سبکبار و سنگین بار در راه الله خروج نمایید و با مال‌ها و جان‌هایتان در راه الله جهاد کنید. این برای شما بهتر است؛ اگر می‌دانستید.

از انس رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(جاهدوا المشركين بأموالكم، و أیدیکم، و ألسنتکم) (رواه نسائی)

ترجمه: با مال و دست و زبان‌تان با مشرکان پیکار کنید.

ده‌ها آیه و حدیث وجود دارند که جهاد با مال و جان بر مسلمانان فرض می‌گرداند. به همین دلیل در حالتی که بیت‌المال موجودی ندارد تا مخارج جهاد و ملزومات آن را تأمین نماید، دولت اقدام به تشویق مسلمانان جهت کمک مالی داوطلبانه برای جهاد می‌نماید همان‌طور که رسول الله صلی الله علیه وسلم مسلمانان را تشویق می‌نمود

که برای جهاد، به طور داوطلبی و رضامند کمک مالی بنمایند. احمد از عبدالرحمن بن خباب سلمی روایت کرده که گفت: «پیامبر صلی الله علیه وسلم سخنرانی کرد و مسلمانان را تشویق نمود که به ارتش "عسرة" کمک مالی بکنند، عثمان بن عفان گفت: من صد شتر با نمد زین و خمیده‌گی پشت شتران می‌دهم. راوی می‌گوید: سپس از پلکان منبر پایین آمد و آنگاه دوباره مسلمانان را به کمک مالی به ارتش "عسرة" تشویق نمود. حضرت عثمان رضی الله عنه گفت: من صد شتر دیگر با نمد زین و خمیده‌گی پشت شتران می‌دهم.» از حدیقه بن یمان روایت است که گفت:

«بعث النبي صلى الله عليه وسلم إلى عثمان يستعينه في جيش العسرة، فبعث إليه عثمان بعشرة آلاف دينار، فصب بين يديه، فجعل النبي يقلبها بين يديه ظهراً لبطن، و يدعو له و يقول: غفر الله لك يا عثمان ما أسررت، و ما أعلنت، و ما أخفيت، و ما هو كائن إلى أن تقوم الساعة، ما يبالي عثمان ما عمل بعد هذا.»

ترجمه: پیامبر صلی الله علیه وسلم کسی را نزد عثمان فرستاد تا برای ارتش "عسره" از وی درخواست کمک [مالی] بنماید. عثمان ده هزار دینار برای پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاد. [آن ده هزار دینار] جلو پیامبر ریخته شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم دینارها را در جلو خودش زیر و رو می‌کرد و برای عثمان دعای خیر می‌کرد و می‌فرمود: ای عثمان! الله گناهان پنهانی و آشکار تو را که انجام داده‌ای و گناهان پنهانی و آشکاری که تا برپایی قیامت انجام می‌دهی، را بخشاید! بعد از این دیگر مهم نیست که عثمان چه کاری انجام می‌دهد [و به هر حال گناهانش بخشوده می‌شود].

اگر کمک‌های مالی مسلمانان برای تأمین مخارج جهاد-موقعی که جهاد بر مسلمانان فرض است- کفایت نکند، دولت اقدام به تعیین مالیات‌هایی بر مسلمانان می‌نماید به اندازه‌ای که برای تأمین مخارج جهاد و ملزومات آن، لازم است و بیشتر از آن، بر مسلمانان مالیات مقرر نمی‌نماید و برای دولت حلال نیست که بیشتر از نیاز برای تحقق این مهم، مالیات تعیین نماید.

۲- مخارج و هزینه‌های مربوط به صنایع جنگی و اسلحه‌سازی و متعلقات آن از قبیل صنایع و کارخانه‌ها تا بتوان اسلحه‌ها و مهمات جنگی لازم را ساخت؛ چون جهاد نیاز به ارتش دارد و ارتش برای این که بتواند بجنگد باید اسلحه داشته باشد و اسلحه هم برای

این‌که به طور کامل و در سطح عالی برای ارتش فراهم آید، نیاز به تولید و ساخت دارد؛ از این رو صنایع جنگی رابطه‌ی کامل با جهاد و ارتباطی محکم و تنگاتنگ با آن دارد، و دولت برای این‌که مالک امور خودش باشد و از دخالت بیگانگان در امور دولت و تسلط بر دولت به دور باشد، حتماً باید اقدام به ساخت سلاح‌های موردنیاز به خصوص سلاح‌های حیاتی و ضروری نماید و خودش سلاح‌های پیشرفته و مدرن را تولید نماید، تا این‌که هرچه اسلحه و مهمات جنگی پیشرفت کند، دارای جدیدترین و قوی‌ترین و پیشرفته‌ترین سلاح‌ها باشد و تا این‌که تمام اسلحه‌های مورد نیاز برای ترساندن هر دشمن آشکار یا پنهان، مطابق اوضاع و شرایط بین‌المللی که دولت اسلامی در آن قرار دارد، در اختیارش باشد.

عدم وجود کارخانه‌های اسلحه‌سازی نزد امت اسلامی باعث می‌شود که مسلمانان برای تهیه‌ی اسلحه و مهمات جنگی به دولت‌های کافر تکیه کنند که این امر باعث می‌شود که خواسته و تصمیمات مسلمانان در گرو خواسته و تصمیمات دولت‌های کافر باشد؛ چون این دولت‌ها اسلحه نمی‌فروشند مگر با شروط و تعهداتی که مصلحت‌هایشان را محقق نماید و این زیان از وحشتناک‌ترین زیان‌ها بر امت اسلامی می‌باشد.

به همین خاطر برپایی کارخانه‌های اسلحه‌سازی خلال آیات و احادیث صریحی که جهاد با مال و جان بر مسلمانان واجب می‌نماید، بر مسلمانان واجب می‌باشد و این مطلب به صورت دلالت التزامی روشن می‌گردد؛ چون جهاد وابسته به سلاح می‌باشد و سلام نیاز به ساخت و تولید دارد. هم‌چنین این آیه بر این مطلب دلالت دارد:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ
وَأَخْرَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾ [نفال: ۶۰]

ترجمه: آنچه از نیرو و آماده ساختن اسبان در توان شماست، برای پیکار با آنان آماده سازید (تا) بدین وسیله دشمنان الله و دشمن خودتان و دشمنانی را که شما نمی‌شناسید و الله آنان را می‌شناسد، بترسانید.

آماده‌سازی‌ای که الله متعال آن را بر مسلمانان واجب کرده، آماده‌سازی‌ای است که ترساندن دشمنان آشکار و پنهان و دشمنان احتمالی را به وسیله‌ی آن محقق می‌نماید،

و این آماده‌سازی ترساننده به دستیابی به اسلحه‌های حیاتی و پیشرفته در سطح عالی وابسته است و دستیابی به این اسلحه‌ها بستگی به برپایی کارخانه‌های اسلحه‌سازی دارد. از این رو آیهی فوق بر وجوب برپایی کارخانه‌های اسلحه‌سازی بر امت اسلامی به صورت دلالت التزامی، دلالت دارد. چون از طرف دیگر عدم برپایی کارخانه‌های اسلحه‌سازی زبانی وحشتناک بر امت اسلامی است و رفع زیان از امت واجب می‌باشد و رفع این زیان تحقق پیدا نمی‌کند مگر زمانی که کارخانه‌های اسلحه‌سازی و صنایع مربوط به آن ساخته شوند.

برای افراد جایز است که این کارخانه‌ها یا بعضی از آنها را جهت ساخت سلاح‌های لازم برپا کنند. اگر افراد این کارخانه‌ها را برپا نکردند یا این که بعضی از آنها را برپا کردند، بر دولت واجب است که این کارخانه‌ها را به مقدار لازم جهت تولید سلاح‌ها و امکانات جنگی لازم برپا نماید. برپایی این کارخانه‌ها از حقوق لازم می‌باشد؛ خواه بیت‌المال موجودی داشته باشد و یا موجودی نداشته باشد. اگر بیت‌المال موجودی داشته باشد، هزینه‌های ساخت کارخانه‌های اسلحه‌سازی از بیت‌المال تأمین می‌گردد و اگر موجودی نداشته باشد، وجوب تأمین مخارج مذکور از بیت‌المال به ملت منتقل می‌گردد و دولت به خاطر آن مالیات‌های لازم به مقدار کافی به هر مبلغی که برسد بر مسلمانان مقرر می‌نماید.

۳- مخارج فقرا، نیازمندان، مستمندان و در راه‌مانده‌گان. تأمین مخارج اینان چه وقتی که بیت‌المال موجودی داشته باشد و چه زمانی که موجودی نداشته باشد، برعهده‌ی بیت‌المال می‌باشد. حالا اگر بیت‌المال موجودی داشته باشد، از دارایی بیت‌المال مخارج فوق تأمین می‌گردد و اگر بیت‌المال موجودی نداشته باشد، وجوب تأمین مخارج اینان به مسلمانان منتقل می‌شود، چون الله متعال تأمین مخارج نیازمندان، مستمندان و در راه‌مانده‌گان را از راه زکات، صدقات و راه‌های دیگر بر مسلمانان فرض نموده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیثی قدسی که از پروردگارش روایت می‌کند، می‌فرماید:

(ما آمن بی من بات شعبان، و جاره جائع إلى جنبه و هم یعلم به)

ترجمه: «به من ایمان نیاورده کسی که سیر به شب می‌رسد و همسایه‌ی کناری‌اش گرسنه

است و او از حالش خبر دارد.

بزار این حدیث را از طریق انس روایت نموده است.

به همین دلیل اگر بیت‌المال برای تأمین مخارج نیازمندان، مستمندان و در راه‌مانده‌گان موجودی داشته باشد، از بیت‌المال مخارج فوق تأمین می‌گردد و اگر بیت‌المال موجودی نداشته باشد، وجوب تأمین مخارج آنان به مسلمانان منتقل می‌شود و دولت به همین منظور مالیات‌هایی را به مقدار کافی جهت تأمین مخارج افراد مذکور بر مسلمانان مقرر می‌نماید.

۴- هزینه‌های مربوط به حقوق سربازان، کارمندان، قضات، معلمان و امثال آنان که در راه مصالح مسلمانان خدمت می‌کنند. اینان در برابر خدمتی که انجام می‌دهند، مستحق حقوق و دست‌مزد از بیت‌المال می‌باشند. تأمین این هزینه‌ها از حقوق لازم می‌باشد؛ خواه بیت‌المال موجودی داشته باشد و یا موجودی نداشته باشد. اگر بیت‌المال موجودی داشته باشد، حقوق اینان از بیت‌المال پرداخت می‌شود و اگر بیت‌المال موجودی نداشته باشد، وجوب پرداخت حقوق آنان به مسلمانان منتقل می‌شود، چون الله متعال قدرت را به امت اسلامی داده و بر امت واجب کرده که خلیفه‌ای را منصوب کنند که در راه عمل به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم بر سر اطاعت و فرمانبرداری از او با وی بیعت کنند تا خلیفه به نیابت از امت اسلامی، این قدرت و حاکمیت الهی را اجرا کند و طبق قرآن و سنت، جامعه‌ی اسلامی را اداره نماید.

اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی تحقق پیدا نمی‌کند مگر در صورت به کارگیری عوامل اجرایی و دستگاه‌های دولتی؛ از قبیل: حکام، قضات، سربازان، معلمان، کارمندان و امثال آنان. به کارگیری اینان نیز به پرداخت حقوق و مستمری به آنان وابسته است. مادامی که الله متعال به کارگیری این افراد را بر مسلمانان واجب نموده، پس پرداخت حقوق و دست‌مزد ایشان به طریق دلالت التزامی را بر مسلمانان واجب کرده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم حکمرانان، کارگزاران و نویسندگان را به کار گفت و حقوقی را برایشان مقرر نمود. هم‌چنین خلفای راشدین بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم حکمرانان، کارگزاران، قضات، نویسندگان و سربازان را استخدام نمودند و حقوقی از بیت‌المال را برایشان مقرر نمودند. از این‌رو اگر بیت‌المال موجودی داشته باشد، از

بیت‌المال حقوق اینان پرداخت می‌شود و اگر بیت‌المال موجودی نداشته باشد، دولت مالیات‌هایی را جهت پرداخت حقوق‌شان به مقداری که به آن نیاز دارد، بر مسلمانان فرض می‌گرداند.

۵- مخارج و هزینه‌های مربوط به مصالح ملت و فایده بخشیدن به ملت که برای خدمات و رفاه مردم هزینه می‌گردد و وجود آن‌ها به عنوان ضرورتی از ضروریات محسوب می‌شود که در صورت انجام نگرفتن آن‌ها امت اسلامی دچار زیان می‌شود و لطمه و آسیب می‌بیند، مانند راه‌های عمومی، مدارس و مکاتب، دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، مساجد، فراهم نمودن آب‌ها و امثال آن‌ها. تأمین این مخارج از حقوق لازم محسوب می‌شود، خواه بیت‌المال موجودی داشته باشد و یا موجودی نداشته باشد. اگر بیت‌المال موجودی داشته باشد، از بیت‌المال مخارج مذکور تأمین می‌گردد و اگر بیت‌المال موجودی نداشته باشد، وجوب تأمین این مخارج به ملت منتقل می‌شود؛ چون تأمین مخارج مذکور بر مسلمانان واجب می‌باشد، زیرا فراهم نکردن خدمات و سرویس‌های مذکور منجر به زیان و آسیب به امت اسلامی می‌شود. برداشتن زیان بر دولت و ملت واجب می‌باشد، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

(لا ضرر و لا ضرار) (رواه ابن ماجه و احمد)

ترجمه: [در اسلام] زیان رساندن و زیان دیدن وجود ندارد.

هم‌چنین پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

(من ضار أضر الله به، و من شاق شاقَّ الله عليه)

(رواه ابوداود، احمد و ابن ماجه)

ترجمه: هرکس [به دیگری] زیان برساند، الله به او زیان می‌رساند و هرکس زحمت و دردسر [برای دیگران] فراهم کند، الله برایش زحمت و دردسر فراهم می‌کند.

برای تأمین مخارجی که در حالت وجود مال در بیت‌المال برعهده‌ی بیت‌المال است و در حالت عدم وجود مال در بیت‌المال، بر بیت‌المال واجب نیست، جایز نیست که برای آن مالیات بر امت اسلامی مقرر شود. مانند مخارج و هزینه‌هایی که دولت برای خدمات

و رفاه مردم فراهم می‌کند و در صورت فراهم نشدن این خدمات، ضرر و آسیب متوجه مسلمانان نمی‌شود؛ برای نمونه می‌توان به مثال‌های زیر اشاره کرد:

۱- احداث راه دوم یا بازسازی آن که علاوه بر آن راه اصلی وجود دارد و نیازی به احداث و بازسازی راه دوم نیست.

۲- ساخت مدرسه و مکتب و یا دانشگاه یا بیمارستان که مدرسه/مکتب و دانشگاه و بیمارستان دیگری وجود دارد و جای آن را می‌گیرد و نیاز شدیدی به مدرسه/مکتب، دانشگاه و بیمارستان دیگری وجود ندارد.

۳- گسترش دادن خیابان‌ها که ضرورت اقتضای گسترش دادن آن‌ها نمی‌کند.

۴- احداث پروژه‌های تولیدی که در صورت نبودن آن‌ها زیان و آسیب متوجه امت نمی‌شود، مانند احداث کارخانه‌ی استخراج نیکل یا سنگ سرمه یا مانند ایجاد بستر رودخانه جهت ساخت کشتی‌های تجاری و مانند آن‌ها. دولت تمامی این امور را زمانی انجام می‌دهد که در بیت‌المال، بودجه‌ی اضافی از مخارج جهات و مواردی باشد که در صورت انجام ندادن آن‌ها ضرر و آسیب متوجه امت می‌شود. امور فوق‌الذکر در صورتی که بیت‌المال موجودی نداشته باشد، دولت به آن اقدام نمی‌کند و جایز نیست به خاطر آن‌ها مالیاتی‌هایی مقرر شود، چون در صورت انجام ندادن آن‌ها ضرر و آسیب متوجه مسلمانان نمی‌شود، چرا که برپایی این امور بر مسلمانان واجب نمی‌باشد. بنابر این اگر بیت‌المال موجودی داشته باشد، از آن هزینه‌های مربوط به فراهم نمودن خدمات ضروری تأمین می‌گردد و اگر بیت‌المال موجودی نداشته باشد، دولت به مقدار لازم جهت تأمین هزینه‌های مذکور مالیات‌هایی بر مسلمانان فرض می‌گرداند.

۵- هزینه‌های حوادث و اتفاقات غیر مترقبه؛ از قبیل: خشکسالی، زلزله زدگی، طوفان و حمله‌ی دشمن. تأمین هزینه‌های فوق منوط به وجود مال در بیت‌المال نیست، بلکه تأمین این هزینه‌ها از جمله حقوق لازم می‌باشد که چه بیت‌المال موجودی داشته باشد و چه موجودی نداشته باشد، باید تأمین گردد. حالا اگر بیت‌المال موجودی داشته باشد، باید فوراً هزینه‌های اتفاقات مذکور تأمین گردد و اگر بیت‌المال موجودی نداشته باشد، تأمین هزینه‌های فوق بر مسلمانان فرض

می‌باشد و باید بدون تأخیر این هزینه‌ها از مسلمانان جمع‌آوری شود. اگر در صورت تأخیر جمع‌آوری این هزینه‌ها ترس از ضرر و زیانی باشد، دولت مقداری پول که برای تأمین هزینه‌های این حوادث کفایت می‌کند، قرض می‌گیرد و بعداً این قرض را از طریق پولی که از مسلمانان جمع‌آوری می‌کند، ادا می‌نماید. دلیل وجوب تأمین هزینه‌های مذکور بر مسلمانان، این احادیث می‌باشد:

(ما آمن بی من بات شعبان و جاره جائع إلی جنبه، و هو یعلم به)

ترجمه: «به من ایمان نیاورده کسی که شب سیر می‌خوابد در حالی که همسایه‌ی کناری‌اش گرسنه است و او از حالش خبر دارد.

بزار این حدیث را از طریق انس روایت نموده است.

و حدیث دیگر این‌که:

(أیما أهل عرصة أصبح فیهم امرؤ جائع فقد برئت منهم ذمة الله) (رواه احمد)

ترجمه: اهل هر منطقه‌ای که در میانشان شخص گرسنه‌ای باشد، الله به آنان کاری ندارد/ او از رحمتش به دورشان می‌دارد].

این احادیث به نسبت گرسنگی و خشکسالی می‌باشد، و درباره‌ی زلزله‌ها و طوفان باید گفت که ادله‌ی وجوب به فریاد رسیدن شخص درمانده و وجوب رفع ضرر از مسلمانان، ادله‌ی وجوب تأمین هزینه‌های آن بر مسلمانان می‌باشد.

این‌ها جهاتی بودند که تأمین هزینه‌های آن در حالتی که بیت‌المال موجودی نداشته باشد، بر مسلمانان واجب می‌باشد. در صورتی که درآمدهای همیشه‌گی و مستمر بیت‌المال و درآمدهای اموالی که دولت از میان املاک عمومی در انحصار خود قرار می‌دهد برای تأمین این مخارج و هزینه‌ها کافی نباشد، دولت موظف است مالیات‌هایی را بر مسلمانان فرض گرداند.

زمانی از مسلمانان مالیات دریافت می‌شود که اموال و دارایی‌شان بیشتر از رفع نیازهای اساسی و نیازهای غیر اساسی‌شان در حد متوسط جامعه باشد. پس هر مسلمانی که اموال و دارایی‌اش اضافه بر رفع نیازهای اساسی و غیر اساسی‌اش در حد متوسط

جامعه باشد، از وی مالیات گرفته می‌شود و هر مسلمانی که چیزی اضافه بر رفع این نیازها نداشته باشد، از وی مالیات گرفته نمی‌شود. به خاطر این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم که می‌فرمایند:

(خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی)

ترجمه: بهترین صدقه آن است که از روی بی‌نیازی داده شود.

بخاری این حدیث را از طریق ابوه‌ریره روایت کرده است. "غنی" چیزی است که انسان با آن احساس بی‌نیازی کند و برای رفع نیازهایشان کفایت می‌کند. مسلم از جابر روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(ابدأ بنفسک فتصدق علیها، فإن فضل شیء فلاهلک، فإن فضل عن أهلک شیء فلذی قرابتک، فإن فضل عن ذی قرابتک شیء فهکذا و هکذا- یقول فبین یدیک، و عن یمینک، و عن شمالک-)

ترجمه: از نفس‌ات شروع کن و به آن صدقه بده، اگر چیزی اضافه ماند، مال خانواده‌ات است. اگر چیزی از خانواده‌ات اضافه ماند، مال خویشاوندان می‌باشد. اگر چیزی از خویشاوندان اضافه ماند، چنین و چنان است. منظورش این بود که مال خانواده‌ی روبرو و مال خانواده‌ی سمت راست و خانواده‌ی سمت چپ‌ات می‌باشد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در این حدیث افرادی را که نفقه‌شان برعهده‌ی فردی است بعد از خود آن شخص می‌باشد، مالیات نیز به همین صورت است؛ چون مالیات مثل نفقه و مثل صدقه می‌باشد. و الله سبحانه می‌فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ﴾ [بقره: ۲۱۹]

ترجمه: و از تو می‌پرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: افزون بر نیاز را.

یعنی آن چه انفاق آن سخت نباشد و آن هم مازاد بر نیاز است. مالیات از تمامی اموالی که مازاد بر نیاز است نه مازاد بر درآمد، گرفته می‌شود.

مالیات به اندازه‌ی نیاز و به اندازه‌ی کافی جهت پوشش ناتوانی در هزینه‌ها و مخارج

لازم برای جهات مذکور گرفته می‌شود و در تعیین مالیات‌ها منع افزایش ثروت یا منع بی‌نیازی و توانگری یا افزایش درآمدهای بیت‌المال در نظر گرفته نمی‌شود. در واقع در تعیین مالیات‌ها جز تأمین مخارج و هزینه‌های لازم برای جهات فوق‌الذکر چیز دیگری در نظر گرفته نمی‌شود و بیشتر از مقداری که برای تأمین هزینه‌های مذکور کفایت کند، مالیات گرفته نمی‌شود؛ زیرا در غیر این صورت اخذ مالیات ظلم می‌باشد، چون پرداخت آن بر مسلمانان واجب نبوده و ظلم، تاریکی‌های روز قیامت است.

برای دولت جایز نیست که به طور غیر مستقیم مالیات را بر افراد تعیین نماید، همان‌طور که جایز نیست مالیات‌ها به شکل مرسوم دادگاه یا درخواست‌های پیشنهادی به دولت یا برای معاملات فروش و ثبت اراضی یا برای ساختمان‌های سقف‌دار یا ترازنامه‌ها یا دیگر انواع مالیات‌ها غیر از مواردی که ذکر شد، گرفته شود؛ چون تعیین این نوع مالیات‌ها، ظلم بوده و جزء عوارض و مالیاتی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره‌اش فرموده‌اند:

(لا یدخل الجنة صاحب مکس) (رواه احمد، دارمی و ابوعبید)

ترجمه: کسی که مالیات و عوارض می‌گیرد، داخل بهشت نمی‌رود.

اموال صدقات و زکات

صدقاتی که جزء درآمدهای بیت‌المال می‌باشد، همان زکات است. پس صدقه بر زکات اطلاق می‌شود همان‌طور که زکات بر صدقه اطلاق می‌گردد. زکات در لغت به معنای رشد و افزایش و به معنای پاک کردن می‌باشد، در اصطلاح شرعی به هر دو معنا آمده است، چون پرداخت زکات سبب برکت و افزایش در مال می‌شود. دلیل هم این حدیث می‌باشد که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است:

(ما نقص مال عبد من صدقة) (رواه ترمذی)

ترجمه: مال هیچ بنده‌ای بر اثر صدقه کم نمی‌شود.

یا به خاطر این که اجر و پاداش به سبب زکات، زیاد می‌شود، و یا به دلیل این که زکات باعث پاکی نفس از رذیلت بخل و باعث پاکی از گناهان می‌شود. تعریف زکات در اصطلاح شرعی چنین است: زکات عبارت است از حقی مشخص و معین که در اموال معینی واجب می‌باشد. زکات یکی از عبادات بوده و یکی از ارکان اسلام؛ هم‌چون: نماز، روزه و حج محسوب می‌شود. زکات فقط از مسلمانان گرفته می‌شود و از غیرمسلمانان گرفته نمی‌شود. زکات طبق آیات قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم واجب می‌باشد. در قرآن برای وجوب زکات می‌توان به این آیه اشاره کرد:

﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ﴾ [بقره: ۴۳]

ترجمه: و زکات بپردازید.

در سنت هم، پیامبر صلی الله علیه وسلم موقعی که معاذ را به یمن فرستاد، به او گفت: (أعلمهم أن الله افترض عليهم صدقة في أموالهم، تؤخذ من أغنيائهم، فترد في فقرائهم) (رواه ابن ماجه و ابوداود)

ترجمه: به اطلاع آنان برسان که الله در اموال و دارایی شان بر آنها زکات فرض نموده که این زکات از افراد بی نیاز و ثروت مند گرفته و به نیازمندان داده می شود. سرزنش شدید و سخت گیری از کسانی که زکات نمی دهند، وارد شده است؛ از ابوهریره روایت شده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(ما من صاحب ذهب، و لا فضة، لا يؤدي منها حقها، إلا إذا كان يوم القيامة، صفحت له صفائح من نار، فأحمى عليها في نار جهنم، فيكوى بها جنبه و جبينه و ظهره، كلما بردت أعيدت له في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة، حتى يقضى بين العباد، فيرى سبيله، إما إلى الجنة، و إما إلى النار، فقيل: يا رسول الله: فالإبل؟ قال: و لا صاحب إبل، لا يؤدي منها حقها، و من حقها حلبها يوم وردها، إلا إذا كان يوم القيامة، بَطِحَ لها بقاع قرقر، أوفر ما كانت، لا يفقد منها فصيلاً واحداً، تطؤه بأخفافها، و تعضه بأفواهها، كلما مرَّ عليه أولاهها، ردَّ عليه أхраها، في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة، حتى يقضى بين العباد، فيرى سبيله، إما إلى الجنة و إما إلى النار، فقيل: يا رسول الله، فالبقر و الغنم؟ قال: و لا صاحب بقر، و لا غنم، لا يؤدي منها حقها، إلا إذا كان يوم القيامة، بَطِحَ لها بقاع قرقر، لا يفقد منها شيئاً، ليس فيها عقصاء، و لا جلاء، و لا أعضاء، تنطحه بقرونها، و تطؤه بأظلافها، كلما مرَّ عليه أولاهها ردَّ عليه أхраها، في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة، حتى يقضى بين العباد، فيرى سبيله، إما إلى الجنة، و إما إلى النار.» (رواه ابوداود، ابن ماجه، احمد و نسائي)

ترجمه: هیچ صاحب طلا و نقره‌ای نیست که زکات آن را نمی‌پردازد، مگر این‌که در روز قیامت ورق‌هایی از آتش برایش پهن کرده می‌شود و در آتش جهنم روی این ورق‌ها داغ کرده می‌شود و پهلوی و پیشانی و پشتش با آتش جهنم داغ کرده می‌شود. هر وقت آتش سرد شد، در روزی که مقدارش به اندازه‌ی پنجاه هزار سال [این دنیا] است دوباره برایش تکرار می‌شود تا این‌که میان بنده‌گان داوری می‌شود و او راه خود به بهشت یا به جهنم را می‌بیند. گفتند: ای رسول الله، شتر چی؟ فرمود: و هیچ صاحب شتری نسبت که زکاتش را نمی‌دهد و از جمله زکات شتر، دوشیدن آن در آبشخور است- مگر این‌که در روز قیمت شتران در دشتی انداخته می‌شود و بانک برمی‌آورند. همه‌ی شتریان [در آن دشت] جمع می‌شوند و حتی یک بچه شتر نیست که آن‌جا حاضر نباشد. شتران با سم‌هایشان او را لگد می‌زنند و با دهانشان او را می‌گزند. هر وقت شتران جلویی از کنار وی رد می‌شوند، شتران دیگری از کنارش رد می‌شوند [و او را با سم‌شان لگد می‌زنند و با دهانشان او را می‌گزند]، این امر در روزی اتفاق می‌افتد که مقدارش به اندازه‌ی پنجاه هزار سال [این دنیا] است، تا این‌که میان بنده‌گان داوری می‌شود و او راه خود به بهشت یا به جهنم را می‌بیند. گفتند: ای رسول الله، گاو و گوسفندان چی؟ فرمود: و هیچ صاحب گاو و گوسفندانی نیست که زکاتش را نمی‌دهد مگر این‌که در روز قیامت، گاو و گوسفندان در دشتی انداخته می‌شوند و بانگ برمی‌آورند و چیزی از گاو و گوسفندان نیست که آن‌جا نباشد. در میان گاو و گوسفندان، گاو و گوسفند طاس و بی‌شاخ وجود ندارد. با شاخ‌هایشان او را می‌زنند و با سم‌هایشان وی را لگد می‌زنند. هر وقت گاو و گوسفندان جلویی از کنارش رد می‌شوند، گاو و گوسفندان دیگری از کنارش عبور می‌کنند [و او را با شاخ‌شان می‌زنند و با سم‌شان او را لگد می‌زنند]. این امر در روزی اتفاق می‌افتد که مقدارش به اندازه‌ی پنجاه هزار سال [این دنیا] می‌باشد، تا این‌که میان بنده‌گان داوری می‌شود و او راه خود به بهشت یا به جهنم را می‌بیند.

زکات بر هر مسلمانی که مالک اموال زکوی که به حد نصاب رسیده باشد و مازاد بر قروض اش باشد و یک سال کامل بر آن سپری شود، فرض عین است. زکات هر وقت در مال یک مسلمان واجب شود، دیگر از وی ساقط نمی‌گردد. اخذ زکات برای رفع نیازهای دولت و برای مصلحت ملت نیست هم‌چون مالیات‌هایی که از ملت اخذ می‌شود، بلکه زکات حق اصناف هشتگانه است که باید هر وقت زکات واجب شد به

بیت‌المال پرداخت شود، خواه نیازی به این زکات باشد و یا نیازی به آن نباشد. زکات یکی از حقوق بیت‌المال و مستحق بیت‌المال نیست، بلکه فقط حق اصناف هشتگانه است که الله متعال در آیه‌ی زیر می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبَهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ * فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ * وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾

[توبه: ۶۰]

ترجمه: زکات، ویژه‌ی نیازمندان، مستمندان، کارگزاران زکات و کسانی است که باید از آنان دلجویی شود و نیز از آن برده‌گان، قرض‌داران و مجاهدان راه الله و در راه‌مانده‌گان که به عنوان فریضه‌ای از سوی الله (صادر شده) است. و الله، دانای حکیم است.

آنان را نام برده است، بیت‌المال فقط محل امن و محکم برای نگهداری اموال زکات است تا به اصنافی که آیه‌ی مذکور تعیین نموده طبق رأی و اجتهاد امام یا خلیفه به نسبت آنان، به آنان برسد.

زکات بر مرد و زن و بچه و دیوانه واجب است؛ به خاطر عموم احادیث صحیحی که زکات را به طور مطلق واجب نموده‌اند. عمرو بن شعیب از پدرش و از پدر بزرگش روایت نموده که گفت:

(خطب رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس، فقال: أَلَا مِنْ وُلِّيَ يَتِيمًا، لَهُ مَالٌ، فَلْيَتَجَرَّ لَهُ فِيهِ، وَ لَا يَتْرَكُهُ فَتَأْكُلَهُ الصَّدَقَةُ)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: هان آگاه باشید! هرکه سرپرست یتیمی را به عهده گرفته که مالی دارد، باید با آن مال برایش تجارت کند و آن را رها نکند تا زکات آن را بخورد (تمامش کند).

و از انس رضی الله عنه به طور مرفوع روایت شده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود:

(اتجروا فی أموال الیتامی، لا تأکلها الزکاة)

ترجمه: با اموال یتیمان تجارت کنید، زکات آن نخورد (تمامش نکند).

ابوعبید، طبرانی و مالک از قاسم بن محمد روایت کرده‌اند که گفت: «عایشه با اموال ما بازرگانی می‌کرد و ما یتیم بودیم، و زکات آن را می‌داد.» از مالک بن انس نقل شده که او معتقد می‌بود که در مال شخص کودن و خُل زکات وجود دارد و زهری نیز این رأی را داشت. از ابن شهاب روایت شده که: «راجع به مال شخص دیوانه از وی پرسیده شد که آیا در آن زکات وجود دارد؟ جواب داد: بله.» ابوعبید این روایت را آورده است. زکات در اموال زیر واجب می‌باشد:

۱- چهارپایان: شتر، گاو و گوسفند؛

۲- کشتزارها و میوه‌جات؛

۳- پول نقد؛

۴- مال التجاره (کالاهای تجاری).

زکات در این اموال موقعی که به حد نصاب برسد و مازاد بر قروض باشد و یک سال کامل بر آن بگذرد، واجب است بجز کشتزارها و میوه‌جات، چون زکات شان موقع برداشت شان واجب می‌باشد.

زکات چهارپایان

شتر

اولین نصاب شتر، پنج فرد می‌باشد؛ به خاطر روایت ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه وسلم که فرمودند:

«لیس فیما دون خمس ذود صدقة (رواه بخاری و مسلم)

ترجمه: در کمتر از پنج فرد شتر زکات وجود ندارد.

"ذود" به معنای شتر از سه تا نه فرد می‌باشد. پس کسی که کمتر از پنج فرد شتر دارد، زکات بر او واجب نیست. هرکس مالک پنج فرد شتر آزادچر باشد که اکثر مدت سال در صحرا بچرد، باید یک رأس گوسفند به عنوان زکات آن پنج فرد شتر بدهد. حد نصاب شران و مقدار زکاتی که در آن واجب است به صورت زیر می‌باشد:

۱- در پنج فرد شتر، یک رأس گوسفند زکات واجب است؛

۲- در ده فرد شتر، دو رأس گوسفند زکات واجب می‌باشد؛

۳- در پانزده فرد شتر، سه رأس گوسفند زکات واجب است؛

۴- در بیست فرد شتر، چهار رأس گوسفند زکات واجب می‌باشد.

شتران اضافی بین اعداد مذکور زکاتی ندارند. اگر شتران از بیست فرد بیشتر باشند، زکاتی در آن نیست تا این که به بیست و پنج فرد می‌رسند. اگر به بیست و پنج فرد شتر رسیدند، گوسفند ساقط می‌شود و باید یک فرد شتر به عنوان زکات بیست و پنج فرد شتر داده شود. از لیث بن سعد روایت شده که گفت: «این نامه‌ی زکات می‌باشد: در بیست و چهار فرد شتر و کمتر از آن، گوسفند است که به ازای هر پنج فرد شتر، یک رأس گوسفند به عنوان زکات باید داده شود.» لیث می‌گوید: نافع برایم حدیث نقل کرده که این نوشته، نسخه‌ی نامه‌ی عمر بن خطاب می‌باشد.

از مالک بن انس نقل شده که گفت: نامه‌ی عمر بن خطاب درباره‌ی زکات را خواندم، دیدم که متن نامه‌اش چنین است: «بسم الله الرحمن الرحيم. هذا كتاب الصدقة. فی أربع و عشرين من الإبل، فی كل خمس، شاة.» ترجمه: به نام الله مهربان و رحیم. این نامه‌ی زکات است: تا بیست و چهار فرد شتر، به ازای هر پنج فرد شتر، یک رأس گوسفند به عنوان زکات باید داده شود.

اگر شتران به بیست و پنج فرد رسیدند، حد نصاب زکات شتر و مقدار زکاتی که باید داده شود، به شرح زیر است:

۱- در بیست و پنج فرد شتر، یک ماده شتر "بنت مخاض" به عنوان زکات داده می‌شود. بنت مخاض ماده شتری است که یک سال را تمام کرده و وارد سال دوم شده باشد. مخاض به معنای باردار است. "بنت مخاض" یعنی بچه شتری که وارد دوران حمل شده باشد. اگر صاحب شتران، بنت مخاض نداشته باشد، یک "ابن لبون" به عنوان زکات می‌دهد. ابن لبون شتر نری است که دو سال تمام کرده و وارد سال سوم شده باشد.

۲- در سی و شش فرد شتر، یک ماده شتر "بنت لبون" به عنوان زکات داده می‌شود. بنت لبون ماده شتری است که دو سال تمام کرده و وارد سال سوم شده باشد. به این دلیل به آن "بنت لبون" می‌گویند که مادرش به آن دوران رسیده که بزاید و لبون (شتر شیرده) شود.

- ۳- در چهل و شش فرد شتر، یک ماده شتر "حقه" که زمان آن رسیده شتر نر با او جفت گیری کند، به عنوان زکات داده می شود. "حقه" ماده شتری است که سه سال تمام کرده و وارد سال چهارم شده باشد.
- ۴- در شصت و یک فرد شتر، یک "جذعه" به عنوان زکات داده می شود. "جذعه" ماده شتری است که چهار سال سن دارد. به این خاطر به آن "جذعه" می گویند که دندانهای جلوی اش را فرو انداخته است.
- ۵- در هفتاد و شش فرد شتر، دو ماده شتر "بنت لبون" به عنوان زکات داده می شود.
- ۶- در نود و یک فرد شتر، دو ماه شتر "حقه" داده می شود.
- اگر تعداد شتران در بین اعداد فوق الذکر بیشتر باشد، زکاتی در آن واجب نیست. هرگاه شتران از نود و یک رأس بیشتر باشند، باز زکاتی در آن نیست تا این که به صد و بیست و یک فرد می رسند. اگر به صد و بیست و یک فرد رسیدند، آن وقت حساب زکات در آنها فرق می کند و به ازای هر چهل فرد شتر، یک ماده شتر "بنت لبون" و به ازای هر پنجاه فرد شتر، یک ماده شتر "حقه" به عنوان زکات داده می شود.
- یعنی در این صورت حد نصاب زکات شتران و مقدار زکاتی که در آن واجب است، به شرح زیر است:

حد نصاب زکات شتران	مقدار زکاتی که در آن واجب است
۱- صد و بیست و یک فرد شتر	سه ماده شتر "بنت لبون"
۲- صد و سی فرد شتر	یک ماده شتر "حقه" و دو ماده شتر "بنت لبون"
۳- صد و چهل فرد شتر	دو ماده شتر "حقه" و یک ماده شتر "بنت لبون"
۴- صد و پنجاه فرد شتر	سه ماده شتر "حقه"
۵- صد و شصت فرد شتر	چهار ماده شتر "بنت لبون"
۶- صد و هفتاد فرد شتر	یک ماده شتر "حقه" و سه ماده شتر "بنت لبون"

۷- صد و هشتاد فرد شتر	دو ماده شتر "حقه" و دو ماده شتر "بنت لبون"
۸- صد و نود فرد شتر	سه ماده شتر "حقه" و یک ماده شتر "بنت لبون"
۹- دوصد فرد شتر	چهار ماده شتر "حقه" یا پنج ماده شتر "بنت لبون"

شتران اضافی بین اعداد مذکور زکاتی ندارد. دلیل آن چه که درباره‌ی حد نصاب زکات شتران و مقدار زکاتی که در آن‌ها واجب است، گفته شد روایتی است که از انس نقل شده که وی گفت: «ابوبکر رضی الله عنه وقتی او را به بحرین فرستاد، این نامه را برایش نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم، این فریضه‌ی زکات است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر مسلمانان فرض نموده و الله، پیامبرش را به آن امر کرده است. هرکس از مسلمانان درخواست زکات به مقدار و صورت واقعی اش نمود، به او داده شود و هرکه بالاتر از آن درخواست نمود، به او داده نشود. در بیست و چهار فرد شتر و کمتر از آن به ازای هر پنج فرد شتر، یک رأس گوسفند به عنوان زکات داده می‌شود. هرگاه شتران به بیست و پنج فرد رسیدند تا سی و پنج فرد زکات آن، یک ماده شتر "بنت مخاض" است. در سی و شش فرد شتر تا چهل و پنج فرد، یک ماده شتر "بنت لبون" به عنوان زکات داده می‌شود. هرگاه شتران به چهل و شش فرد رسیدند تا شصت فرد شتر، یک ماده شتر "حقه" که وقت آن رسیده شتر نر با او جفت گیری کند به عنوان زکات داده می‌شود. در شصت و یک فرد شتر تا هفتاد و پنج فرد، یک ماده شتر "جذعة" باید به عنوان زکات داده شود. هرگاه شتران به هفتاد و شش فرد رسیدند تا نود فرد، زکات آن دو ماده شتر "بنت لبون" می‌باشد. در نود فرد شتر تا صد و بیست فرد، دو ماده شتر "حقه" که وقت آن رسیده شتر نر با او جفت گیری کند به عنوان زکات باید داده شود. بیشتر از صد و بیست فرد شتر زکات آن به ازای هر چهل فرد یک ماده شتر "بنت لبون" و به ازای هر پنجاه فرد، یک ماده شتر "حقه" می‌باشد. هرکس فقط چهار فرد شتر داشته باشد، زکاتی در آن نیست مگر این‌که صاحب شتران به خواست خودش گوسفندی را به عنوان زکات آن بدهد. اما اگر به پنج فرد شتر رسید، باید یک گوسفند به عنوان زکات این پنج فرد شتر

داده شود.» بخاری، ابوداود و ترمذی این روایت را آورده‌اند.

هرگاه سنی که باید در شتران برای دادن زکات باشد، وجود نداشته باشد و شتران سن کمتری از آن داشته باشند، در این صورت صاحب شتران علاوه بر شتر کم سن باید دو گوسفند یا بیست درهم به عنوان زکات بدهد. و اگر سن شتران بیشتر از سن لازم برای زکات داشته باشند، در این صورت دو گوسفند یا بیست درهم به صاحب شتران داده می‌شود. بیست درهم برابر با ۵.۵۹ گرام نقره می‌باشد. برای روشن شدن موضوع یک مثال می‌آوریم: اگر شتران چهل و شش رأس باشند، در این صورت یک ماده شتر "حقه" باید به عنوان زکات داده شود. حالا اگر صاحب شتر، ماده شتر "حقه" نداشته باشد و ماده شتر "بنت لبون" داشته باشد، در این صورت باید علاوه بر ماده شتر "بنت لبون" دو رأس گوسفند یا بیست درهم بدهد. و اگر ماده شتر "بنت لبون" نداشته باشد و ماده شتر "جدعة" داشته باشد، در این صورت صاحب شتر ماده شتر "جدعة" را به عنوان زکات می‌دهد ولی در عوض باید دو رأس گوسفند یا بیست درهم به او داده شود.

چون انس رضی الله عنه روایت کرده که: «ابوبکر فریضه‌ی زکات را که الله سبحانه و تعالی، پیامبرش صلی الله علیه وسلم را به آن امر کرده برایش نوشت. هرکس نزدش شترانی داشته باشد که یک ماده شتر "جدعة" باید به عنوان زکات دهد اما ماده شتر "جدعة" نداشته باشد و ماده شتر "حقه" داشته باشد، در این صورت ماده شتر "حقه" از او به عنوان زکات قبول می‌شود و همراه آن باید دو رأس گوسفند، اگر برایش میسر باشد یا بیست درهم بدهد. و هر که شترانی داشته باشد که باید یک ماده شتر "حقه" به عنوان زکات بدهد ولی ماده شتر "حقه" نزدش نباشد و ماده شتر "جدعة" داشته باشد، در این صورت ماده شتر "جدعة" از او به عنوان زکات قبول می‌شود و جمع‌آوری کننده‌ی زکات بیست درهم یا دو رأس گوسفند به او می‌دهد.» بخاری، ابوداود و نسائی این حدیث را روایت کرده‌اند.

زکات شتران از جنس و خصوصیات خود شتران گرفته می‌شود. پس از شتران بختی، ماده شتر بختی و از شتران عربی، ماده شتر عربی و از شتران ارزشمند، ماده شتر ارزشمند و از شتران چاق، ماده شتر چاق و از شتران لاغر و ضعیف، ماده شتر لاغر و ضعیف گرفته می‌شود. شتر پیر و لنگ و بیمار برای زکات قبول نمی‌شود. از پیامبر

صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند:

(ثلاث من فعلهنَّ، فقد طَعِمَ طَعْمَ الإیمان: من عَبَدَ الله وحده، وأنه لا إله إلا الله، وأعطى زكاة ماله طيبة بها نفسه، رافدة عليه كل عام، و لا يعطى الهمة، و لا الدرنة، و لا المريضة، و لا الشرط اللئيمة، و لكن من وسط أموالكم، فإن الله لم يسألکم خیره، و لم يأمرکم بشره) (رواه ابوداود)

ترجمه: سه چیز هست هرکس آن سه چیز را انجام دهد، مزه‌ی ایمان را می‌چشد: کسی که الله یکتا و کسی که معبود برحقى جز الله نیست، بپرستد، و زکات اموالش را هر ساله به خاطر پاک کردن درونش با آن و افزایش و برکت اموالش بدهد، و حیوان پیر و ناپاک و بیمار و حیوان دریده شده و ضعیف را [به عنوان زکات] ندهد و از حد متوسط [حیوانات و] اموالش [زکات بدهد]؛ چون الله بهترین اموالتان را از شما نمی‌خواهد و شما را امر نمی‌کند که بدترین اموالتان [به عنوان زکات] بدهید.

گاو:

زکات گاو بنا به سنت و اجماع صحابه واجب می‌باشد. در سنت نبوی صلی الله علیه وسلم می‌توان به روایت ابوذر از پیامبر صلی الله علیه وسلم اشاره کرد که فرمود:

(ما من صاحب إبل، و لا بقر، و لاغنم. لا یؤدی زکاتها إلا جاءت یوم القیامة، أعظم ما کانت، و أسمن، تنطحه بقرونها، و تطؤه بأخفافها)

(رواه بخاری و مسلم)

ترجمه: هیچ صاحب شتر، گاو و گوسفندی نیست که زکاتش را نمی‌دهد مگر این که در روز قیامت شتر، گاو و گوسفندان بیشتر و چاق‌تر از آن‌ها می‌آیند و با شاخ شان او را شاخ می‌زنند و با سم شان او را لگد می‌زنند.

راجع به اجماع صحابه بر وجوب زکات گاو باید گفت که آنان بر وجوب زکات گاو اتفاق نموده‌اند.

زکات در گاو آزادچر که اکثر مدت سال می‌چرد و برای زاد و ولد نگه داشته می‌شود، واجب است. اما گاو‌هایی که برای کار و شخم زدن نگه داشته می‌شوند، زکات ندارند.

از علی روایت است که گفت:

(لیس فی البقر العوامل صدقة) (رواه ابو عبید و بیهقی)

ترجمه: در گاوهای کارکن زکات نیست.

از عمرو بن دینار روایت شده که به او خبر رسید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(لیس فی الثور المثيرة صدقة) (رواه ابو عبید)

ترجمه: در گاوهای نر شخم زن زکات نیست.

همچنین از جابر بن عبدالله روایت شده که گفت:

(لا صدقة علی مثيرة)

ترجمه: گاو شخم زن زکات ندارد.

"مثيرة" گاوهایی هستند که زمین را شخم می‌زنند.

اولین حد نصاب گاو که زکات در آن واجب است، سی رأس می‌باشد. حد نصاب زکات گاو و مقدار زکاتی که در آن واجب است، به شرح زیر می‌باشد:

۱- در سی رأس گاو، یک گوساله "تبیع یا تبیعة" به عنوان زکات داده می‌شود. "تبیع یا تبیعة" گوساله‌ای است که یک سال تمام کرده و وارد سال دوم شده باشد. دلیل نامگذاری به "تبیع یا تبیعة" این است که این گوساله می‌تواند به دنبال مادرش برود.

۲- در چهل رأس گاو یک گوساله "مسنة" به عنوان زکات داده می‌شود. "مسنة" گوساله‌ای است که دو سال تمام کرده و وارد سال سوم شده باشد.

دلیل آن، روایتی است که نسائی و ترمذی آورده‌اند که:

(أن النبی صلی الله علیه وسلم بعث معاذاً إلى الیمن، وأمره أن يأخذ من البقر، من کل ثلاثین، تبیعاً أو تبیعةً و من کل أربعین مسنةً)

ترجمه: پیامبر صلی الله علیه وسلم معاذ را به یمن فرستاد و به او دستور داد که از هر

سی رأس گاو، یک گوساله‌ی "تبیع یا تبعیة" و از هر چهل رأس گاو یک گوساله‌ی "مسنة" زکات بگیرد.

- ۳- در شصت رأس گاو، دو گوساله‌ی "تبیع یا تبعیة" زکات وجود دارد.
- ۴- در هشتاد رأس گاو، یک گوساله‌ی "مسنة" و یک گوساله‌ی "تبیع" به عنوان زکات داده می‌شود.
- ۵- در هشتاد رأس گاو، دو گوساله‌ی "مسنة" زکات هست.
- ۶- در نود رأس گاو، سه گوساله‌ی "تبیع یا تبعیة" به عنوان زکات داده می‌شود.
- ۷- در صد رأس گاو، یک گوساله‌ی "مسنة" و دو گوساله‌ی "تبیع یا تبعیة" زکات وجود دارد.
- ۸- در صد و ده رأس گاو، دو گوساله‌ی "مسنة" و یک گوساله‌ی "تبیع یا تبعیة" به عنوان زکات داده می‌شود.
- ۹- در صد و بیست رأس گاو، سه گوساله‌ی "مسنة" یا چهار گوساله‌ی "تبیع یا تبعیة" زکات وجود دارد.

تعداد گاوهای اضافی بین اعداد مذکور زکاتی ندارد. چون احمد از یحیی بن حکم روایت کرده که معاذ گفت: «رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا به عنوان جمع‌آوری کننده‌ی زکات اهل یمن به یمن فرستاد و به من دستور داد که از هر سی رأس گاو، یک رأس گوساله‌ی "تبیع" و از هر چهل رأس گاو، یک رأس گوساله‌ی "مسنة" به عنوان زکات بگیرم. معاذ می‌گوید: به من پیشنهاد کردند که زکات گاوهای بین چهل رأس و پنجاه رأس و گاوهای بین شصت رأس و هفتاد رأس و گاوهای بین هشتاد رأس و نود رأس را بگیرم. این پیشنهاد را نپذیرفتم و به آنان گفتم: باید در این باره از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کنم. پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدم و این جریان را به اطلاعش رساندم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم به من دستور داد که از هر سی رأس گاو، یک رأس گوساله‌ی "تبیع یا تبعیة"، از هر چهل رأس گاو، یک رأس گوساله‌ی "مسنة"، از شصت رأس گاو، دو رأس گوساله‌ی "تبیع یا تبعیة"، از هفتاد رأس گاو، یک رأس گوساله‌ی "مسنة" و یک رأس گوساله‌ی "تبیع یا تبعیة"، از هشتاد رأس گاو، دو رأس گوساله‌ی "مسنة"، از نود رأس گاو، سه رأس گوساله‌ی "تبیع یا تبعیة"، از صد رأس

گاو، یک رأس گوساله‌ی "مسنة" و دو رأس گوساله‌ی "تبیع یا تبعیة"، از صد و ده رأس گاو، دو رأس گوساله‌ی "مسنة" و یک رأس گوساله‌ی "تبیع یا تبعیة" از صد و بیست رأس گاو، سه رأس گوساله‌ی "مسنة" یا چهار رأس گوساله‌ی "تبیع یا تبعیة" به عنوان زکات داده می‌شود. معاذ افزود: و رسول الله صلی الله علیه وسلم به من امر کرد که زکات گاوهای بین اعداد مذکور را نگیرم.»
احمد از معاذ بن جبل روایت کرده است که گفت:

(لم یأمرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی أوقاص البقر شیئاً)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره‌ی گاوهای بین دو حد نصاب چیزی به من دستور نداد.

أوقاص جمع "وقص" است که به معنای گاوهای بین دو حد نصاب می‌باشد. گاو میش در زکات حکم گاو را دارد، پس حد نصاب زکات و مقدار زکاتی که در آن واجب است، دقیقاً مثل گاو می‌باشد و اگر با گاو باشند، تعدادشان با هم حساب می‌شود. از مالک بن انس روایت شده که گفت: «گاو میش و گاو مثل هم هستند، شتران بخاتی و عربی مثل هم اند و گوسفند و بز مثل هم می‌باشند.» از ابن شهاب روایت است که عمر بن عبدالعزیز به کارگزارانش نامه نوشت: «زکات گاو میش گرفته شود همان طور که زکات گاو گرفته می‌شود.»

گوسفند:

زکات گوسفند طبق سنت و اجماع صحابه واجب می‌باشد. در سنت، ابوذر از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که ایشان فرمودند:

(ما من صاحب إبل، و لا بقر، و لا غنم، لا یؤدی زکاتها، إلا جاءت یوم القيامة، أعظم ما کانت، و أسمن، تنطحه بقرونها، و تطؤه بأخفافها) (رواه بخاری و مسلم)

ترجمه: هیچ صاحب شتر و گاو و گوسفندی نیست که زکاتش را نمی‌دهد مگر این که در روز قیامت شتر، گاو و گوسفندان بیشتر و چاق‌تر از آنها می‌آیند و با شاخ‌شان او را شاخ می‌زنند و با سم‌شان او را لگد می‌زنند.

راجع به اجماع صابه در این زمینه باید گفت که همه‌ی صحابه بدون هیچ مخالفی بر وجوب زکات در گوسفند اتفاق نموده‌اند.

زکات در گوسفندان آزادچر که اکثر مدت سال در صحرا می‌چرند، در صورتی که یک سال کامل بر حد نصاب آن سپری شود، واجب می‌باشد. ابوداؤد از ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیثی طولانی روایت کرده که در قسمتی از آن فرموده‌اند:

(... و فی سائمة الغنم إذا كانت أربعین، ففیها شاة...)

ترجمه: در گوسفندان آزادچر هرگاه هرگاه چهل رأس باشند، یک رأس گوسفند به عنوان زکات داده می‌شود.

در حدیثی دیگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند:

(لا زكاة فی مال حتی یحول علیه الحول) (رواه ترمذی)

ترجمه: در هیچ مالی زکات وجود ندارد تا این که یک سال کامل بر آن بگذرد.

حداقل نصاب گوسفند، چهل رأس می‌باشد. کمتر از چهل رأس حتی اگر یک رأس گوسفند هم باشد، زکاتی ندارد. حد نصاب زکات گوسفند و مقدار زکاتی که در آن واجب است، به صورت زیر می‌باشد:

مقدار زکاتی که در آن واجب است	حد نصاب زکات گوسفند
یک رأس	چهل رأس
دو رأس	صد و بیست رأس
سه رأس	دو صد و یک رأس
چهار رأس	چهار صد رأس

گوسفندان اضافی بین دو حد نصاب، زکاتی ندارد. هرگاه تعداد گوسفندان به چهار صد رأس برسد، به ازای هر صد رأس گوسفند، یک رأس گوسفند به عنوان زکات داده می‌شود و در گوسفندان اضافی زکاتی وجود ندارد تا این که صد رأس دیگر تکمیل شود. یعنی اگر حتی یک رأس گوسفند از صد رأس کمتر باشد، یعنی نود و نه رأس باشد،

زکات ندارد.

دلیل اظهارات فوق روایتی است که از محمد بن عبدالرحمن روایت شده که: «در نوشته‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم درباره‌ی زکات و در نوشته‌ی عمر بن خطاب آمده که در گوسفندان کمتر از چهل رأس زکات ندارد. هرگاه به چهل رأس رسید، از چهل رأس تا صد و بیست رأس، یک رأس گوسفند به عنوان زکات داده می‌شود. از صد و بیست و یک رأس تا دویست رأس گوسفند، دو رأس گوسفند به عنوان زکات داده می‌شود. از دویست و یک رأس تا سیصد رأس، سه رأس گوسفند باید به عنوان زکات داده شود. اگر تعداد گوسفندان بیشتر از سیصد رأس باشند، کمتر از صد رأس زکات ندارد حتی اگر به نود و نه رأس هم برسد تا این که صد رأس کامل می‌شود. آن وقت به ازای هر صد رأس کامل، یک رأس گوسفند به عنوان زکات داده می‌شود. گوسفند پیر و گوسفند نر به عنوان زکات گرفته نمی‌شود مگر این که زکات دهنده به خواست و میل خودش گوسفند نر را به عنوان زکات بدهد.»

در نوشته‌ی زکات که نزد خاندان عمر بن خطاب است، آمده است: «هرگاه تعداد گوسفندان از سیصد رأس بیشتر باشند، زکاتی ندارد تا این که به چهارصد رأس می‌رسد، آن وقت زکات چهارصد رأس گوسفند، چهار رأس گوسفند می‌باشد.» ابو عبید آن را روایت کرده است.

آن چه که در زکات گوسفندان حساب می‌شود و آن چه که به عنوان زکات گرفته می‌شود و آن چه که گرفته نمی‌شود:

تمامی گوسفندانی که یک مسلمان دارد، کوچک باشند یا بزرگ، حتی بزغاله و بره - به شرطی که قبل از تمام شدن سال کامل زاده شوند - حساب می‌شوند.

در زکات گوسفندان، گوسفند "جذع" که شش ماه سن دارد و بز "ثنی" که یک سال دارد، بدون هیچ فرقی میان نر و ماده به عنوان زکات گرفته می‌شود. یعنی گوسفندی که به عنوان زکات داده می‌شود نباید کمتر از شش ماه باشد و بز که به عنوان زکات داده می‌شود نباید کمتر از یک سال باشد. پس زکات گوسفندان و بز نر و ماده گرفته می‌شود و در زکات گوسفندان، حد وسط در نظر گرفته می‌شود. یعنی گوسفند و بز متوسط نه بسیار خوب و نه بسیار بد به عنوان زکات گرفته می‌شود.

بزغاله و بره به عنوان زکات داده نمی شود، چون به درد زکات نمی خورد. ناگفته نماند که بزغاله و بره در حد نصاب گوسفندان شمارش می شود به شرطی که قبل از تمام شدن یک سال کامل زاده شوند، اما برای زکات، گوسفندی که شش ماه دارد و بزى که یک سال کامل دارد به عنوان زکات داده می شود. هم چنین گوسفند و بزى که بچه دارد و گوسفند و بز باردار و گوسفند و بزى که برای شیر یا برای گوشت پرورش می شود، برای زکات گرفته نمی شود.

نیز گوسفند و بز نر برای زکات گرفته نمی شود مگر این که صاحب گوسفندان به میل و رغبت خود گوسفند و بز نر را به عنوان زکات بدهد و در این صورت از وی پذیرفته می شود و اجر و پاداش بیشتری دارد؛ چون آن بیشتر از زکاتی است که بر او واجب می باشد. دلیل تمامی اظهارات فوق روایتی است که بشر بن عاصم از پدرش روایت کرده که عمر بن خطاب رضی الله عنه ابوسفیان بن عبدالله را بر طائف و حومه‌ی آن گماشت. برای گرفتن زکات بیرون رفت، بزغاله و بره را در حد نصاب حساب کرد ولی آن را به عنوان زکات از آنان نگرفت. به او گفتند: اگر بزغاله و بره را حساب می کنی، پس آن را از ما بگیر. وی از این کار دست برداشت تا این که عمر را دید و گفت: «وقتی بزغاله و بره را در حد نصاب زکات حساب می کنیم ولی آن را به عنوان زکات از آنان نمی گیریم، آنان تصور می کنند که به آنان ظلم می کنیم.»

حضرت عمر رضی الله عنه به او گفت: «بزغاله و بره حتی بزغاله و بره‌ای که تازه زائیده شده و در دست چوپان است، حساب کن و به آنان بگو: گوسفند و بزى که بچه دارد و گوسفند و بز باردار و گوسفند و بز شیرده و گوسفند و بزى که برای ذبح چاق می شود و گوسفند و بز نر به عنوان زکات از شما نمی گیرم، و بزغاله‌ی ماده و گوسفند جذعه که شش ماه تمام کرده و بز "ثنیه" که یک سال تمام کرده از آنان بگیر. این حد میانه‌ای بین بزغاله و بره و بین بهترین گوسفند و بز می باشد.» شافعی و مالک آن را روایت کرده‌اند. هم چنین پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید:

(إنما حقنا فی الجذعة و الثنیة)

ترجمه: همانا حق ما [در زکات گوسفندان] گوسفند "جذعه" [گوسفندی که شش ماه سن دارد] و بز "ثنیه" [که یک سال سن دارد] می باشد.

ابن قدامه این حدیث را در کتاب "المغنی" آورده است.
در زکات گوسفندان، گوسفند، بز پیر و گوسفند و بزى که در آن عیبی وجود دارد، گرفته نمی شود؛ چون الله متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ﴾

[بقره: ۲۶۷]

ترجمه: و [چیزهای] پست را (که خودتان جز با چشم پوشی نمی پذیرید) برای انفاق منظور نکنید.

و چون پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید:

(و لا تؤخذ فی الصدقة هرمة، و لا ذات عوار، و لا تیس، إلا أن یشاء المصدق)

(رواه ابوداود)

ترجمه: در زکات، حیوان پیر و نابینا گرفته نمی شود. همچنین بز نر [به عنوان زکات] گرفته نمی شود مگر این که زکات دهنده به میل و خواست خودش بخواهد [که آن را به عنوان زکات بدهد].

البته اگر زکات گیرنده قبول کند که این انواع گوسفندان (پیر، نابینا و ضعیف) به عنوان زکات بگیرد به دلیل این که تمام گوسفندان پیر یا عیب دار هستند، جایز است آن را به عنوان زکات بگیرد.

حکم شراکت در گوسفندان:

شراکت در گوسفندان آزادچر باعث می شود که مال دو شریک در زکات دقیقاً هم چون مال یک شخص باشد، خواه شراکت شان به صورت شرکت اعیان باشد (شرکت عیان آن است که حیوانات میان هر دو شریک، مشترک می باشد و هر کدام سهم مشاعی از آن دارند که سهم شان از همدیگر مشخص نیست؛ مانند این که دو نفر تعداد گوسفندانی که به حد نصاب رسیده، به ارث برده اند یا به شراکت آن تعداد را خریده اند یا این تعداد به آنان هبه شده است و آنان این تعداد گوسفند را به همان حالت بدون تفکیک و

جداسازی و بدون تقسیم در میان خود، باقی گذاشته‌اند) یا به صورت شرکت اوصاف باشد (شرکت اوصاف آن است که سهم هر کدام از شرکاء مشخص و جدا باشد و آنگاه با هم قاطی کرده-خواه در شراکت سهم‌شان به اندازه‌ی هم باشد و یا سهم یکی‌شان بیشتر از دیگری باشد- و در چوپان، چراگاه و گوسفند یا بز نر و آبشخور با هم شریک شده‌اند).

گوسفند و بز شراکتی، تعداد شرکاء هرچه باشد و سهم‌شان هرچه باشد، موقع اخذ زکات آن‌ها چنین حساب می‌شود که گوسفندان یک نفر است؛ یعنی شرکاء به عنوان یک نفر محسوب می‌شوند، و گوسفندان و بزها بر همان حالت شان بدون جداکردن یا جمع کردن باقی گذاشته می‌شوند. پس هرگاه تعداد گوسفندان شراکتی به چهل رأس برسد، زکات گیرنده یک رأس گوسفند از آن تعداد به عنوان زکات می‌گیرد. اگر به صد و بیست و یک رأس برسد، دو رأس گوسفند و اگر به دوصد و یک رأس برسد، سه رأس گوسفند و اگر به چهارصد رأس برسد، چهار رأس گوسفند به عنوان زکات می‌گیرد. گوسفندانی که زکات گیرنده به عنوان زکات می‌گیرد، روی شرکاء به نسبت سهم‌شان تقسیم می‌شود و شریکی که گوسفندان کمتری دارد، سهم خودش را از شریکی که گوسفندان بیشتری دارد، مطالبه می‌کند؛ به دلیل این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم:

(و ما کان من خلیطین فإنهما یتراجعان بینهما بالسویة) (رواه ابوداود)

ترجمه: مقدار زکاتی که از گوسفندان دو شریک گرفته می‌شود، دو شریک به طور یکسان [و با توجه به سهم‌شان] در بین خود زکات را محاسبه می‌کنند/ و شریکی که گوسفندان کمتری دارد، سهمش را از شریکی که گوسفندان بیشتری دارد، مطالبه می‌کند/.

زکات گیرنده، گوسفندان را به حال خود باقی می‌گذارد و همان‌طور که هست، می‌شمارد و جایز نیست که سهم شرکاء در گوسفندان را از هم جدا کند تا زکات بیشتری بگیرد. به عنوان مثال سه شریک صد و بیست رأس گوسفند و بز، هرکدام چهل رأس دارند. در این حالت زکات گیرنده مجاز نیست که سهم شرکاء را از هم جدا کند تا سه رأس گوسفند از

هر شریک، یک رأس گوسفند بگیرد. او موظف است که گوسفندان شراکتی را به حال خود باقی بگذارد و فقط یک رأس گوسفند از آن را به عنوان زکات بگیرد. همان طور که صاحبان گوسفندان مجاز نیستند موقع آمدن زکات گیرنده سهم شان را به قصد کم کردن یا ندادن زکات گوسفندان، از هم جدا کنند.

به عنوان مثال دو شریک دو صد و یک رأس گوسفند و بز دارند، حالا سهم شان را جدا می کنند تا به جای سه رأس گوسفند، دو رأس بدهند. یا مانند این که دو شریک چهل رأس گوسفند دارند، سهم شان را جدا می کنند تا دیگر زکاتی ندهند. صاحبان گوسفندان مجاز نیستند، این کار را بکنند بلکه باید تعداد گوسفندان شراکتی به همان حالت خود باقی بماند و هم چون گوسفندان یک نفر در نظر گرفته شود.

همان طور که جدا کردن گوسفندان شراکتی جایز نیست، همین طور جمع کردن گوسفندان جدا و متفرق به قصد کم کردن زکات شان جایز نمی باشد. مانند این که دو نفر هشتاد رأس گوسفند، هر کدام چهل رأس جداگانه دارند و با هم شریک نیستند و با هم یکی نکرده اند. وقتی زکات گیرنده می آید، به طور یکسان گوسفندان شان را با هم یکی می کنند تا این که به جای این که هر کدام یک رأس گوسفند بدهد، هر دو شان یک رأس گوسفند بدهند. دلیل جایز نبودن تفکیک گوسفندان شراکتی و جمع کردن گوسفندان متفرق و جدا، حدیثی است که سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت کرده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(لا تفرق بین مجتمع، و لا یجمع بین متفرق، فی الصدقة و الخلیطان ما اجتماعا

علی الفحل، و المرعی و الحوض) و فی روایة «والراعی» (رواه ابو عبید)

ترجمه: در زکات، گوسفندان شراکتی از هم جدا نمی شوند و گوسفندان جدا و متفرق با هم جمع نمی شوند. گوسفندان شراکتی آن است که گوسفند نر و چراگاه و حوض و در روایتی دیگر چوپان مشترکی دارند.

در زکات چهارپایان عین آن چه که در آن واجب است؛ از قبیل: شتر، یا گاو یا گوسفند و بز گرفته می شود و جایز نیست به جای حیوان، قیمت آن به عنوان زکات گرفته شود؛ چون نصوص احادیث عین آن چه از شتر، گاو و گوسفند و بز گرفته می شود، معین

نموده و حتی سن چهارپایان را مشخص کرده است. هرگاه چهارپایان اعم از شتر، گاو، گاو میش و گوسفند و بز برای تجارت نگهداری شوند، در این صورت زکات آن همان زکات مال التجاره (کالاهای تجاری) می باشد نه زکات چهارپایان. پس در این حالت دیگر تعداد چهارپایان و سن آنها در نظر گرفته نمی شود، و هم چون کالاهای تجاری به درهم از نقره یا دینار از طلا ارزش گذاری می شوند؛ در صورتی که ارزش شان به دوصد درهم نقره- که حد نصاب زکات نقره است- یعنی به ۵۹۵ گرم نقره برسد (بر این اساس که هر درهم نقره برابر با ۹۷۵.۲ گرم نقره می باشد) یا ارزش شان به بیست دینار طلا- که حد نصاب زکات طلا است- یعنی به ۸۵ گرم طلا برسد (بر این اساس که وزن هر دینار ۴.۲۵ گرم طلا می باشد)، در این صورت ۵.۲ درصد ارزش آن، که همان مقدار زکات مال التجاره می باشد، به عنوان زکات داده می شود.

زکات کشتزارها و میوه‌جات

زکات کشتزارها و میوه‌جات طبق قرآن و سنت واجب می‌باشد. دلیل قرآنی وجوب زکات کشتزارها و میوه‌جات، این آیه است:

﴿كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾ [انعام: ۱۴۱]

ترجمه: و روز چیدنش حق آن را (به مستمندان) بپردازید.

در سنت هم پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

(لیس فیما دون خمسة أوسق صدقة) (رواه بخاری و مسلم)

ترجمه: در کمتر از پنج وسق (شصت صاع) زکات نیست.

ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت نموده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(فیما سقت السماء، و العیون، أو كان عَثْرِيًّا، العشر و فیما سُقِيَ بالنضح، نصف العشر) (رواه بخاری)

ترجمه: در آن‌چه که با آب باران و چشمه‌ها آبیاری می‌شود یا زمین، دیمی باشد، یک درهم و در آن‌چه که با آب چاه و آب پاشی آبیاری می‌شود، یک بیستم زکات وجود دارد.

انواع کشتزارها و میوه‌جاتی که زکات در آنها واجب است:

زکات در گندم، جو، خرما و کشمش واجب می‌باشد، چون موسی ابن طلحه از عمر رضی الله عنه روایت کرده که او گفت:

(إنما سنَّ رسول الله صلى الله عليه وسلم الزكاة في هذه الأربعة: الحنطة، و الشعير، و التمر، و الزبيب) (رواه طبرانی)

ترجمه: همانا رسول الله صلی الله علیه وسلم زکات را در این چهار چیز [از محصولات زراعتی] تعیین نموده است: گندم، جو، خرما و کشمش.

هم‌چنین از موسی ابن طلحه روایت است که گفت: «رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ بن جبل را-موقعی که او را به یمن فرستاد- امر کرد که از گندم، جو، خرما و انگور زکات بگیرد.» ابو عبید این روایت را آورده است.

احادیث مذکور بیان می‌دارند که زکات در کشتزارها و میوه‌جات، فقط از این چهار نوع: گندم، جو، خرما و کشمش گرفته می‌شود و از دیگر انواع کشتزارها و میوه‌جات گرفته نمی‌شود؛ چون حدیث نخست با لفظ "إنما" که بر حصر دلالت می‌کند، شروع شده است. آن‌چه که انحصار و جوب زکات در این چهار نوع را تأکید می‌نماید، حدیثی است که حاکم، بیهقی و طبرانی از طریق روایت ابو موسی و معاذ-موقعی که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن دو را به یمن فرستاد تا امور دینی را به مردم آموزش دهند- روایت کرده‌اند. در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب به آن دو می‌فرماید:

(لا تأخذوا الصدقة إلا من هذه الأربعة: الشعير، و الحنطة، و الزبيب، و التمر)

ترجمه: جز از این چهار چیز زکات نگیرید: جو، گندم، کشمش و خرما.

بیهقی درباره‌ی این حدیث می‌گوید: «راویانش ثقه و مورد اعتماد اند و این حدیث متصل می‌باشد. در این حدیث به طور واضح آمده که اخذ زکات در کشتزارها و میوه‌جات منحصر به این چهار نوع می‌باشد، چون لفظ "إلا" هرگاه قبل از آن ادات نفی یا نهی بیاید، برای حصر می‌باشد. یعنی اخذ زکات منحصر در چهار نوع مذکور: جو، گندم، کشمش و خرما می‌باشد.»

از طرف دیگر الفاظ "حنطة" (گندم)، "الشعير" (جو)، "التمر" (خرما) و "الزبيب" (کشمش) که در احادیث مذکور آمده‌اند، اسما جامدی هستند و این الفاظ، الفاظ دیگری را نه به طریق منطوق، نه به طریق مفهوم و نه به طریق التزام شامل نمی‌شوند، چون الفاظ مذکور، اسم‌های صفات و اسم‌های معانی نیستند، بلکه منحصر در چیزهایی است که با این الفاظ نامگذاری شده‌اند و این الفاظ بر آن‌ها اطلاق شده‌اند.

از این رو از الفاظ فوق، مفهوم قوت یا حبوبات و میوه‌جاتی که خشک یا ذخیره می‌شوند، گرفته نمی‌شود؛ چون الفاظ مذکور بر این معانی و صفات دلالت نمی‌کنند. به علاوه، این احادیثی که وجوب زکات را منحصر در این چهار چیز از کشتزارها و میوه‌جات کرده، تخصیص دهنده‌ی الفاظ عمومی هستند که در احادیث از جمله این حدیث وارد شده‌اند:

(فیما سقت السماء العشر، و فیما سقی بغرب، أو دالیه، نصف العشر)

ترجمه: در آنچه که با آب باران آبیاری می‌شود، یک دهم و در آنچه که با سطل یا چرخ چاه آبیاری می‌شوند، یک بیستم زکات واجب می‌باشد.

زکات در غیر این چهار نوع از کشتزارها و میوه‌جات واجب نیست. از این رو ذرت و برنج، باقلا، نخود، عدس و دیگر حبوبات زکات ندارند. همان‌طور که سیب، گلابی، آلو، زردآلو، انار، نارنج، کیله و دیگر انواع میوه‌جات (غیر از خرما و کشمش) زکات ندارند، چون لفظ "قمح" (گندم)، "شعیر" (جو)، "تمر" (خرما) و "زبيب" (کشمش) شامل این حبوبات و میوه‌جات نمی‌شود. هم‌چنین در این باره نص صحیحی که به آن اعتنا شود، وارد نشده و نیز اجماعی در این باره نقل نشده و قیاس هم در این زمینه دخالتی ندارد؛ چون زکات یکی از عبادات بوده و قیاس در عبادات داخل نمی‌شود و در عبادات فقط به نص اکتفا می‌شود. هم‌چنین از سبزیجات و مرکبات: هم‌چون: خیار (بادرنگ) چنبر، خیار، کدو، بادمجان، شلغم، هویج و دیگر مرکبات زکات گرفته نمی‌شود. چون از عمر، علی و مجاهد و دیگران روایت شده که در سبزیجات و مرکبات زکات وجود ندارد. ابو عبید و بیهقی و دیگران این روایت را نقل کرده‌اند.

حد نصاب کشتزارها و میوه‌جات:

حداقل نصاب کشتزارها و میوه‌جات که زکات در آنها واجب است، پنج وسق (شصت صاع) می‌باشد. پس هرگاه گندم یا جو یا خرما یا کشمش به پنج وسق نرسید، زکات ندارد؛ چون از ابوسعید خدری روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(لیس فیما دون خمسة أوسق صدقة) (رواه بخاری و مسلم)

ترجمه: در کمتر از پنج وسق زکاتی نیست.

از محمد بن عبدالرحمن روایت شده که در نامه‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم و نامه‌ی حضرت عمر رضی الله عنه درباره‌ی زکات آمده است:

(أن لا تؤخذ من شيء حتى يبلغ خمسة أوسق) (رواه ابوعبید)

ترجمه: از چیزی زکات گرفته نمی‌شود تا این که به پنج وسق برسد.

. از جابر روایت است که گفت:

(لا تجب الصدقة إلا فی خمسة أوسق) (رواه مسلم)

ترجمه: جز در پنج وسق زکات واجب نیست.

وسق، شصت صاع می‌باشد. ابوسعید و جابر از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده‌اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود:

(الوسق ستون صاعا)

ترجمه: «وسق، شصت صاع است.

صاع نیز چهار مد و هر مد یک رطل و یک سوم رطل بغدادی می‌باشد. یک صاع برابر با ۲.۱۷۶ کیلوگرام است. یعنی هر وسق گندم برابر با ۱۳۰.۵۶ کیلوگرام می‌باشد. بنابر این وزن پنج وسق-که حد نصاب زکات است- از گندم ۶۵۲ کیلوگرام می‌باشد. این وزن با وزن جو، خرما و کشمش فرق دارد، چون این انواع با یک پیمانانه وزن یکسانی

ندارند و در حد نصاب زکات هم پیمانانه معتبر است نه وزن؛ به خاطر این که زکات به پیمانانه تعلق دارد نه به وزن، همان طور که احادیث در این باره به صراحت آمده است.

زمان اخذ زکات در حبوبات و میوه جات:

هرگاه حبوبات و میوه جاتی که از زمین بیرون آمده به پنج وسق رسید، در حبوبات پس از برداشت و خرمن کردن و پاکسازی و در میوه جات پس از آن که خشک شد و خرمای تر، به خرمای خشک و انگور، به کشمش تبدیل شد، زکات آن باید داده شود. در حبوبات و میوه جات، سپری شدن یک سال کامل شرط نیست، بلکه برداشت و پاکسازی و خشک شدن شرط است، به دلیل این آیه:

﴿كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾ [انعام: ۱۴۱]

ترجمه: و روز چیدنش حق آن را (به مستمندان) بپردازید.

و چون سنت نبوی صلی الله علیه وسلم دلالت دارد بر این که گرفتن زکات حبوبات و میوه جات پس از خشک شدن خرمای تر و انگور و تبدیل شدن به خرمای خشک و کشمش، و در حبوبات پس از برداشت و خرمن کردن و پاکسازی می باشد.

برآورد کردن میوه جات:

دولت باید افراد تخمین زنی را بفرستد تا خرما و انگور آن ها پس از رسیدن بر آورد کنند. چون از عتاب بن اسید روایت شده که: «پیامبر صلی الله علیه وسلم افرادی را پیش مردم می فرستاد تا انگور و میوه های آنان را بر آورد کنند.» ابوداود، ابن ماجه و ترمذی این حدیث را روایت نموده اند.

در لفظی دیگر از عتاب روایت شده که گفت: «رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور داد که انگور بر آورد شود همان طور که خرما بر آورد می شود، و کشمش به عنوان زکات انگور گرفته می شود همان طور که خرمای خشک به عنوان زکات خرما گرفته می شود. خود پیامبر صلی الله علیه وسلم این کار را کرد و در دره ی "قری" میوه های باغ زنی را بر آورد نمود.» امام احمد این روایت را در مسند خود آورده است. پس از آن حضرت صلی الله علیه وسلم، ابوبکر و دیگر خلفا این کار را کردند.

شخص برآوردکننده باید موقع برآورد کردن خرما و انگور به خاطر بخشنده‌گی کردن با صاحبان میوه‌ها ۱/۳ یا ۱/۴ را رها کند و آن را برآورد نکند؛ چون آنان به خوردن از این میوه‌ها و دادن آن به میهمانان، همسایگان، خانواده‌ها، دوستانشان و کسانی که از کنارشان عبور می‌کنند و کسانی که از آنان درخواست میوه می‌کنند و خوردن پرنده‌گانی که اطراف باغ میوه را می‌گیرند، نیاز دارند.

از سهل بن ابی حثمة روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرمود:

(إِذَا خَرَصْتُمْ فَخَذُوا وَ دَعُوا الثَّلَثَ، فَإِنْ لَمْ تَدْعُوا الثَّلَثَ فَدَعُوا الرَّبِيعَ)

(رواه ابوداؤود، ترمذی و نسائی)

ترجمه: هرگاه [میوه‌ها را] برآورد کردید، [قسمتی را] بردارید و یک سوم [میوه‌ها] را رها کنید. اگر یک سوم را رها نمی‌کنید، [حداقل] یک چهارم را رها کنید.

از مکحول روایت است که گفت:

(كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا بَعَثَ الْخُرَاصَ قَالَ: خَفَفُوا فَإِنْ فِي

الْمَالِ الْعَرَبِيَّةِ، وَ الْوَطِيَّةِ، وَ الْأَكْلَةِ) (رواه ابوعبید)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگاه افراد تخمین زنی را [جهت برآورد کردن خرما و انگور پیش مردم] می‌فرستاد، می‌فرمود: آسان بگیرید و کم برآورد کنید؛ چون قسمتی از میوه‌ها پوست کنده می‌شود و زیر پا انداخته می‌شود و کسانی آن را می‌خورند.

گندم و جو برآورد نمی‌شود، چون این کار از رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد نشده، و از طرف دیگر برآورد کردن گندم و جو کار آسانی نبوده و هم‌چون خرما و انگور نیست. و چون خرما و انگور در حالت تری خورده می‌شوند و به خاطر گشاده دست کردن صاحبان آن برآورد می‌شود تا دست شان را آزاد بگذارند که از آن بخورند و بفروشند و برای غذا از آن استفاده کنند و به کسی هدیه دهند یا تصرفات دیگری انجام دهند، سپس زکات آن را بر اساس آنچه که برآورد شده، بدهند. تمام انواع خرما و انگور، خوب و بد برآورد می‌شود و با هم یکجا می‌شوند. اما خرما با کشمش یکجا نمی‌شود، همان‌طور که گندم و جو با هم یکجا نمی‌شوند.

هرگاه حادثه‌ی میوه‌ها را پس از برآورد شدن و قبل از خشک شدن از بین ببرد یا قبل و بعد از خشک شدن بدون تقصیر و کوتاهی صاحب میوه از بین رود، یا به سرقت برده شود، صاحب میوه‌ها ضامن نبوده و در آن زکات واجب نیست مگر این که میوه‌های باقیمانده به حد نصاب برسد.

مقدار زکاتی که از کشتزارها (گندم و جو) و میوه‌جات (خرما و کشمش) گرفته می‌شود: هرگاه گندم، جو، خرما و کشمش که از زمین بیرون می‌آید به پنج وسق برسد، اگر بدون زحمت و هزینه آبیاری شود؛ مانند این که با آب باران یا رودخانه آبیاری شود یا زمین دیمی باشد و بدون آبیاری، ریشه‌هایش آب می‌خورد، مانند درختی که در زمین کاشته می‌شود و آب به درخت نزدیک است یا زمین نزدیک رودخانه یا جویبار بوده و ریشه‌های درخت به آب می‌رسد بدون این که نیاز به آبیاری باشد، در این صورت یک دهم زکات در آن واجب است. و در محصولاتی که به زحمت و با صرف هزینه آبیاری می‌شوند، مانند این که با آب پاش و چرخ چاه و دولاب آبیاری شوند، یک بیستم زکات واجب می‌باشد. از علی رضی الله عنه روایت شده که گفت:

(فیما سقت السماء العشر، و فیما سقی بالدوالی و النواضح نصف العشر)

ترجمه: در محصولاتی که با آب باران آبیاری می‌شوند، یک دهم و در محصولاتی که با دولاب و آب پاشی آبیاری می‌شوند، یک بیستم زکات وجود دارد. ابو عبید این روایت را آورده است.

از بسر بن سعید روایت شده که گفت: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در محصولاتی که با آب باران آبیاری شده و در محصولات زمین دیمی و در آنچه که با آب چشمه، آبیاری می‌شوند، یک دهم زکات، و در محصولاتی که با آب پاشی و دولاب آبیاری می‌شوند، یک بیستم زکات فرض نمود.» ابو عبید آن را روایت کرده است. از حکم بن عتیبه روایت شده که گفت:

(کتب رسول الله صلی الله علیه وسلم إلى معاذ بن جبل - و هو باليمن -: أن فیما سقت السماء، أو سقی غیلاً، العشر، و فیما سقی بالغرب نصف العشر)

ترجمه: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به معاذ بن جبل - که در یمن بود - نامه‌ای نوشت

با این مضمون: در محصولاتی که با آب باران آبیاری می‌شوند یا زمین دیمی باشد و ریشه‌هایش از زمین آب بخورد، یک دهم زکات، و در محصولاتی که با چرخ چاه و سطل آبیاری می‌شوند، یک بیستم زکات واجب می‌باشد.

ابوعبید این حدیث را روایت نموده است. این آبیاری در اکثر مدت سال در نظر گرفته می‌شود. یعنی اگر اکثر مدت سال بدون زحمت و صرف هزینه آبیاری شود، یک دهم زکات و اگر اکثر مدت سال با زحمت و با صرف هزینه آبیاری شود، یک بیستم زکات وجود دارد، و اگر نصف سال بدون زحمت و نصف دیگر سال با زحمت آبیاری شود، یک پانزدهم زکات وجود دارد.

کیفیت اخذ زکات کشتزارها و میوه‌جات:

اصل در زکات کشتزارها و میوه‌جات این است که از عین کشت یا میوه‌ای که زکات در آن واجب است، گرفته می‌شود و از حبوبات و میوه‌های متوسط، نه بسیار خوب و نه بد و بی‌کیفیت زکات گرفته می‌شود. پس زکات گیرنده مجاز نیست در زکات بهترین و با کیفیت‌ترین حبوبات و میوه‌جات بگیرد، به دلیل این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم:

(إِيَّاكَ وَ كَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ) (رواه ترمذی)

ترجمه: مواظب عزیزترین و ارزشمندترین دارایی‌شان باش.

همان‌طور که صاحب کشتزار و میوه‌جات مجاز نیست که حبوبات و میوه‌جات بد و بی‌کیفیت را به عنوان زکات بدهد؛ چون الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تِيْمَمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ﴾

[بقره: ۲۶۷]

ترجمه: [چیزهای] پست را (که خودتان جز با چشم پوشی نمی‌پذیرید) برای انفاق منظور نکنید.

و چون پیامبر صلی الله علیه وسلم از گرفتن خرماي نامرغوب و بی‌کیفیت در زکات نهی فرمود. این مطلب را نسائی در مسند اش آورده است.

در زکات کشتزارها و میوه‌جات جایز است که به جای عین حبوبات و میوه‌جات، قیمت آن-چه پول باشد و چه غیر پول- داده شود؛ چون عمرو بن دینار از طاووس روایت کرده که: «پیامبر صلی الله علیه وسلم معاذ را به یمن فرستاد و او در زکات گندم و جو، لباس می‌گرفت.» ابو عبید آن را روایت نموده است.

و چون نوعی خرما هست که خشک نمی‌شود همان‌طور که نوعی انگور وجود دارد که کشمش نمی‌شود، پس به جای آن دو قیمت شان به عنوان زکات گرفته می‌شود. از معاذ درباره‌ی همان زکات روایت شده که او به جای گندم و جو در زکات، کالا می‌گرفت. این مطلب در این گفته‌ی معاذ است:

(إیتونی بخمیس أو لبیس آخذہ منکم مکان الصدقة، فإنه أھون علیکم و أنفع للمھاجرین بالمدينة)

ترجمه: به جای زکات، لباس تازه و لباس دست دوم را برایم بیاورید؛ چون این کار هم برای شما راحت‌تر است و هم برای مهاجرین در مدینه منفعت و فایده‌ی بیشتری دارد. در سنت از رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحابش وارد شده که گاهی زکات در همان اموال زکوی واجب می‌شود و سپس به غیر از اموال زکوی در مواردی که دادن آن برای زکات دهنده آسان‌تر از اصل مال زکوی است، تغییر داده می‌شود. از آن جمله نامه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم به معاذ-موقعی که در یمن بود- درباره‌ی جزیه است که می‌فرماید:

(أن علی کل حالمدیناراً أو عدلہ من المعافر) (رواه ابوداؤد)

ترجمه: بر هر مرد بالغی یک دینار یا معادل آن لباس [به عنوان جزیه] واجب است.

پس پیامبر صلی الله علیه وسلم کالا را به جای عین چیزی که باید داده شود، گرفت؛ یعنی می‌شود لباس را به جای طلا به عنوان جزیه گرفت. یکی دیگر از نمونه‌های این مطلب، نامه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم به اهل نجران است که فرمود:

(أن علیهم ألفی حلة فی کل عام، أو عدلها من الأوقی) (رواه ابو عبید)

ترجمه: هر ساله دو هزار جامه یا معادل آن اوقیه بر آنان واجب است.

ابن قدامه در کتاب "المغنی" آورده که حضرت عمر رضی الله عنه در جزیه به جای طلا و نقره، شتر می گرفت، همان طور که حضرت علی رضی الله عنه در جزیه به جای طلا و نقره، سوزن و طناب و جوال دوز می گرفت.

زکات طلا و نقره

زکات طلا و نقره چه نقدی باشد و چه غیرنقد، بنا به سنت و اجماع صحابه واجب می باشد. ابوهریره روایت کرده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(ما من صاحب ذهب، ولا فضة، لا یؤدی منها حقها، إلا إذا کان يوم القيامة، صُفحت له صفائح من نار، فأحمی علیها فی نار جهنم، فیکوی بها جنبه و جبینه و ظهره، كلما بردت أعیدت له، فی يوم کان مقداره خمسين ألف سنة، حتی یقضى بین العباد، فیری سبيله، إما إلى الجنة و إما إلى النار)

(رواه ابوداود، نسائی، ابن ماجه و احمد)

ترجمه: هیچ صاحب طلا و نقره ای نیست که زکاتش را نمی دهد مگر این که در روز قیامت ورق هایی از آتش برایش پهن کرده می شود و در آتش جهنم روی آن ورق ها داغ کرده می شود و پهلوی و پیشانی و پشتش با آتش جهنم سوزانده می شود. هر وقت آتش خنک شود، دوباره برایش تکرار می شود. این امر در روزی اتفاق می افتد که مقدار آن به اندازه ی پنجاه هزار سال (این دنیا) است تا این که بین بندگان داوری می شود و او راه خود: به بهشت یا جهنم را می بیند.

هم چنین از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمودند:

(من آتاه الله مالاً فلم یؤد زکاته مثل له يوم القيامة شجاعاً أقرع، له زبیتان، یطوقه يوم القيامة، ثم یأخذ بلهزمتیه، ثم یقول: أنا مألک، أنا کنزک، ثم تلا)

﴿لَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْرًا لَّهُمْ * بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ * سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ﴾ [آل عمران: ۱۸۰]

ترجمه: هر که الله مالی به او عطا کند و او زکاتش را ندهد، در روز قیامت مالش به شکل مار شجاع طاسی در می‌آید که دو تا کشمش دارد و در روز قیامت به صورت طوقی به گردنش انداخته می‌شود سپس دو طرف حلقش را می‌گیرد و آنگاه می‌گوید: من مال تو هستم، من گنج تو هستم. سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم این آیه را تلاوت کرد: کسانی که در آنچه الله از فضل خویش به آنان بخشیده بخل می‌ورزند، نباید چنین تصور کنند که این کار به سود آنهاست؛ بلکه برایشان بد است و در رستاخیز آنچه در آن بخل می‌ورزند، همانند طوقی به گردنشان آویخته خواهد شد.

نسائی، ابن ماجه، ترمذی و احمد این حدیث را روایت کرده‌اند.

راجع به دلیل اجماع بر وجوب زکات طلا و نقره باید گفت که صحابه همه‌گی بدون هیچ رأی مخالفی بر وجوب زکات در طلا و نقره اجماع نموده‌اند.

مقدار نصاب نقره:

حداقل مقداری که زکات در نقره واجب است، پنج اوقیه می‌باشد؛ چون پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند:

(لیس فیما دون خمس أواق صدقة) (رواه بخاری و مسلم)

ترجمه: در کمتر از پنج اوقیه (نقره) زکاتی وجود ندارد.

مقدار حد نصاب نقره به شمارش، دوصد درهم است؛ چون هر اوقیه چهل درهم می‌باشد. از علی ابن ابی طالب روایت شده که گفت:

(و فی کل مائتی درهم خمسة دراهم) (رواه ابو عبید)

ترجمه: در هر دوصد درهم، پنج درهم (زکات) وجود دارد.

هم‌چنین ابو عبید از محمد بن عبدالرحمن انصاری روایت کرده که در نامه‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم و در نامه‌ی عمر بن خطاب رضی الله عنه درباره‌ی زکات آمده است:

(و الورق لا یؤخذ منه شیء حتی یبلغ مائتی درهم)

ترجمه: از نقره چیزی گرفته نمی‌شود تا این‌که به دوصد درهم می‌رسد.

بنابر این اگر نقره از دوصد درهم کمتر باشد حتی اگر یک درهم از دوصد درهم کم باشد، زکات در آن واجب نیست؛ چون نصاب نقره پنج اوقیه (دوصد درهم) می‌باشد و پیامبر صلی الله علیه وسلم در نقره‌ای که کمتر از پنج اوقیه باشد، زکات واجب نکرده است.

درهم‌هایی که نصاب نقره با آن محاسبه می‌شود، درهم‌های شرعی است که هر ده درهم آن برابر با وزن هفت مثقال طلا و هر درهم آن برابر با ۰.۷ مثقال می‌باشد. این درهم‌های شرعی است که نصاب‌های زکات و مقدار جزیه و دیه و نصاب قطع دست در سرقت و امثال آن با این درهم‌ها برآورد می‌شود.

وزن یک درهم با گرام امروزی ۲.۹۷۵ گرام می‌باشد. بنابر این وزن نصاب زکات در نقره- که دوصد درهم است- ۵۹۵ گرام نقره است. نقره‌ای که سکه زده شده و به صورت نقد درآمده به خرده‌ی نقره یا نقره‌ی خام و قالب‌ریزی نشده پیوست می‌شود. اگر در نقره مقداری ناخالصی باشد و مس یا سرب یا دیگر معدن با آن مخلوط باشد و نقره‌ی خالص به حد نصاب برسد، زکات در آن واجب است و زکات آن از نقره‌ی خالص داده می‌شود.

مقدار زکاتی که در حد نصاب نقره واجب است:

هرگاه نقره به حد نصاب برسد و یک سال کامل بر آن بگذرد، ۲.۵ درصد یعنی پنج درهم از حد نصاب نقره که دوصد درهم است باید به عنوان زکات داده شود. این امر طبق سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم به ثبوت رسیده است. از ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت شده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(فی الرقة ربع العشر) (رواه ابو عبید)

ترجمه: در نقره‌ی ضرب شده ۲.۵ درصد (زکات) وجود دارد.

"رقة" به معنای نقره‌ی ضرب شده می‌باشد. بخاری از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که ایشان فرمودند:

(فها تواتر صدقة الرقة أربعين درهماً درهماً، و ليس في تسعين و مائة شيء)

ترجمه: زکات نقره‌ی ضرب شده از هر چهل درهم، یک درهم بدهید و در یک صد و نود درهم نقره زکاتی واجب نیست.

ابوعبید از محمد بن عبدالرحمن انصاری روایت کرده که در نامه‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم و در نامه‌ی حضرت عمر رضی الله عنه درباره‌ی زکات آمده است:

(و الورق لا يؤخذ منه شيء حتى يبلغ مائتي درهم)

ترجمه: از نقره چیزی گرفته نمی‌شود تا این که به دوصد درهم می‌رسد.

پنج درهم نقره که در نصاب زکات نقره واجب است، برابر با ۱۴.۸۷۵ گرم نقره می‌باشد؛ چون وزن هر درهم ۲.۹۷۵ گرم است.

مقدار نصاب طلا و مقدار زکاتی که در آن واجب است:

حداقل نصاب طلا که زکات در آن واجب است، بیست دینار می‌باشد. اگر طلا از بیست دینار کمتر باشد حتی اگر یک قیراط از این مقدار کم باشد، زکات در آن واجب نیست. از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده که گفت:

(فی کل عشرين ديناراً نصف دينار، و کل أربعين ديناراً ديناراً) (رواه ابو عبید)

ترجمه: در هر بیست دینار، نیم دینار و در هر چهل دینار، یک دینار (زکات) وجود دارد. عمرو بن شعیب از پدرش از پدر بزرگش از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(ليس في أقل من عشرين مثقالاً من الذهب صدقة)

ترجمه: در کمتر از بیست مثقال طلا، زکاتی نیست.

طلا به یکدیگر پیوست می‌شوند، طلای سالم به طلای شکسته، طلای ضرب شده به خردی طلا و طلای خام و قالب‌ریزی نشده پیوست می‌شود و همه‌گی با هم به صورت یک طلای واحد حساب می‌شوند.

مقدار زکاتی که در حد نصاب طلا واجب می‌باشد، ۲.۵ درصد یعنی نیم دینار از حد نصاب طلا که بیست دینار است، می‌باشد و اگر مقدار طلا به چهل دینار برسد، یک دینار به عنوان زکات داده می‌شود؛ به خاطر احادیثی که از پیش گذشت.

هر چه از حد نصاب طلا و نقره بیشتر باشد، به حساب ۲.۵ درصد باید زکاتش داده شود. این حکم برخلاف حکم چهارپایان است؛ چون تعداد چهارپایان اضافی میان دو حد نصاب، زکات ندارد اما در طلا و نقره چنین نیست و مقدار طلا و نقره‌ی اضافه بر حد نصاب، زکات دارد یعنی طلا و نقره در واقع یک نصاب دارد و هر چه بیشتر از حد نصاب باشد، همان حکم نصاب را می‌گیرد و باید ۲.۵ درصد آن به عنوان زکات داده شود.

وزن نصاب طلا - که بیست دینار است - ۸۵ گرم می‌باشد. وزن مقدار زکات واجب در این مقدار - که ۲.۵ درصد است - ۲.۹۷۵ گرم طلا می‌باشد؛ چون وزن یک دینار طلا ۴.۲۵ گرم طلا است. زکات در حد نصاب طلا و نقره فقط زمانی واجب است که یک سال کامل بر آن بگذرد و این حد نصاب در طول سال از اول تا آخر کامل باشد و چیزی از آن کم نشود. ترمذی از ابن عمر روایت کرده که گفت:

(من استفاد مالاً، فلا زکاة فیه، حتی یحول علیه الحول)

ترجمه: هر کس مالی را به دست آورد، زکاتی در آن وجود ندارد تا این که یک سال کامل بر آن بگذرد.

پس هر گاه شخصی از آغاز سال مالک کمتر از نصاب طلا و نقره باشد، یعنی کمتر از بیست دینار طلا یا دوصد درهم نقره داشته باشد و سپس قبل از پایان سال مقدار دیگری از طلا و نقره به دست آورد که نصاب را کامل نماید، در این صورت از زمان کامل شدن حد نصاب، سال شروع می‌شود و هر گاه یک سال تمام شد، آن وقت زکات در آن واجب است.

اما اگر نصاب طلا یا نقره از آغاز سال کامل باشد و در اثنای سال مقدار دیگری طلا و نقره به دست آید، اگر این مال به دست آمده از راه تجارت باشد به اصل نصاب طلا و نقره که از آغاز سال کامل بوده ملحق می‌شود و همان شروع سال که برای نصاب طلا و

نقره بوده برای این مقدار دیگر که در اثنای سال با تجارت به دست آمده، مطرح است، چون مال به دست آمده از همین نصاب طلا و نقره اضافه شده و از جنس آن می‌باشد، پس تابع آن است.

اما در صورتی که مال به دست آمده از جنس نصاب طلا و نقره باشد ولی از راه تجارت به دست نیامده و از خود نصاب طلا و نقره اضافه نشده باشد، مانند این که از راه ارث یا هبه به دست آمده باشد، در این حالت باید یک سال کامل بر آن مال به دست آمده بگذرد و شروع سال از زمان به دست آمدن مال از راه میراث یا هبه و... می‌باشد. یعنی این مال به دست آمده به اصل نصاب طلا و نقره ملحق نمی‌شود و حکم سال آن را نمی‌گیرد. به عبارت دیگر خود نصاب طلا و نقره با مقدار مالی که در اثنای سال از راه ارث و هبه به دست آمده جداست و برای هر کدام یک سال جداگانه حساب می‌شود.

همچنین اگر مال به دست آمده از جنس نصاب طلا و نقره نباشد، همین حکم را دارد؛ مانند این که شخصی که مالک نصاب طلا و نقره است، شتر یا گاو و یا گوسفندی را از راه تجارت به دست می‌آورد که در این صورت این حیوان به دست آمده به طلا و نقره ملحق نمی‌شود و در صورتی که به حد نصاب برسد باید یک سال کامل بر آن بگذرد تا این که زکات در آن واجب شود.

نصاب طلا با نقره و نصاب نقره با طلا کامل نمی‌شود؛ چون طلا و نقره دو نوع مختلف‌اند همان‌طور که نصاب خرما با کشمش و نصاب شتر با گاو کامل نمی‌شود. چون پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند:

(لیس فیما دون خمس أواق صدقة)

ترجمه: در کمتر از پنج اوقیه زکات نیست.

و چون پیامبر صلی الله علیه وسلم طلا و نقره را دو جنس مختلف قرار داده است و در معاملات صرافیه مباح کرده که یکی از دو جنس طلا و نقره بیشتر از دیگری باشد.

زکات پول و اسکناس:

اسکناس اوراق مالی است که دولت چاپ می‌کند و پول نقد و ارز کشور خود قرار می‌دهد و بهای کالاهای خریداری شده و مزد خدمات و کارها بر اساس آن ارزش گذاری

می‌شود. زکات پول و اسکناس همان زکات طلا و نقره بوده و احکام زکات مطابق ماهیت و حقیقت پول و اسکناس بر آن جاری می‌شود. اسکناس سه نوع است:

۱- اسکناس جایگزین طلا و نقره:

دولتی که نظام مالی و اقتصادی‌اش بر اساس نظام معدنی (معدن طلا و نقره) حرکت می‌کند، این نوع اسکناس را چاپ می‌کند که در بردارنده‌ی مقادیری مشخص از طلا یا نقره بوده و در مبادلات جانشین طلا و نقره به عنوان طلا یا نقره می‌باشد و موقع تقاضا، با طلا و نقره صرافی و مبادله می‌شود. اسکناس جایگزین طلا و نقره به عنوان طلا و نقره محسوب می‌شود؛ چون در هر زمانی با طلا و نقره عوض یا مبادله می‌شود و زکات این نوع اسکناس درست مانند زکات طلا و نقره می‌باشد. حال اگر اسکناس جایگزین طلا باشد و مقدار طلائی که در قالب آن است به بیست دینار-یعنی ۸۵ گرام طلا- که نصاب طلا می‌باشد، برسد در این صورت هر وقت یک سال کامل بر آن بگذرد، زکات آن واجب می‌باشد و زکاتش ۲.۵ درصد است. اگر این نوع اسکناس جایگزین نقره باشد و مقدار نقره‌ای که در قالب آن است به بیست درهم-یعنی ۵۹۵ گرام نقره- که نصاب نقره است برسد، هر وقت یک سال کامل بر آن بگذرد زکات واجب می‌باشد و زکاتش ۲.۵ درصد است.

دلیل وجوب زکات در اسکناس جایگزین طلا و نقره همان احادیث قبلی است که بر وجوب زکات در طلا و نقره دلالت دارد؛ چون این نوع اسکناس جانشین و وکیل طلا و نقره بوده و وکیل حکم اصل را می‌گیرد.

۲- اسکناس وثیقه:

اوراق نقدی است که دولت یا یکی از بانک‌های معتبری که دولت حق چاپ این اوراق را به او داده چاپ می‌کنند و پوشش معینی از طلا یا نقره به نسبتی معین دارند و ارزش طلا و نقره‌ای که در آن است کمتر از ارزش این اوراق اسمی است که نزد دولت یا بانک صادرکننده‌ی این نوع اسکناس به عنوان ضامن آن محفوظ است. صادرکننده‌ی اسکناس وثیقه متعهد می‌شود که هر وقت حامل آن درخواست کند، میزان ارزش طلا یا نقره‌ای که در آن است و این اوراق نقدی آن را پوشش داده به حامل اسکناس بدهد.

اسکناس وثیقه به طور کامل ارزش طلا یا نقره را پوشش نداده بلکه نسبت معینی از ارزش طلا و نقره را پوشش داده است. ممکن است $\frac{3}{4}$ یا $\frac{2}{3}$ یا $\frac{1}{2}$ یا نسبت درصدی معینی از طلا و نقره در اسکناس وثیقه باشد.

در اسکناس وثیقه آن نسبت معینی از طلا و نقره که تحت پوشش اسکناس وثیقه است جایگزین طلا یا نقره می‌باشد؛ چون در هر زمانی با طلا و نقره تعویض و مبادله می‌شود، و زکات آن همان زکات طلا و نقره می‌باشد. پس اگر اسکناس وثیقه مقداری از طلا را پوشش دهد و این مقدار طلا که تحت پوشش اسکناس وثیقه است -مثلاً- نصف ارزش اسمی اسکناس باشد در این صورت اگر ارزش اسمی اسکناس وثیقه به چهل دینار برسد و یک سال کامل بر آن بگذرد، زکات در آن واجب است و یک دینار از جنس اسکناس وثیقه به عنوان زکات داده می‌شود. اگر ارزش اسمی اسکناس وثیقه -که $\frac{1}{2}$ ارزش طلا را پوشش می‌دهد- به چهل دینار نرسد زکاتی در آن نیست؛ چون کمتر از حد نصاب طلا می‌باشد.

اگر اسکناس وثیقه مقداری از نقره را پوشش دهد و این مقدار نقره که در اسکناس وثیقه است -مثلاً- نصف ارزش اسمی اسکناس باشد در این صورت اگر ارزش اسمی اسکناس وثیقه به چهارصد درهم برسد و یک سال کامل بر آن سپری شود زکات در آن واجب می‌باشد و باید ده درهم از جنس اسکناس وثیقه به عنوان زکات داده شود. اگر ارزش اسمی اسکناس وثیقه -که $\frac{1}{2}$ ارزش نقره را پوشش می‌دهد- کمتر از چهارصد درهم باشد، زکاتی در آن نیست؛ چون کمتر از حد نصاب نقره می‌باشد.

دلیل وجوب زکات در اسکناس وثیقه همان احادیثی است که بر وجوب زکات در طلا و نقره دلالت دارند چون اسکناس وثیقه در مقدار طلا و نقره‌ای که پوشش می‌دهد و در قالب ارزش اسمی اسکناس است، جایگزین و وکیل طلا و نقره می‌باشد و جانشین و وکیل حکم اصل را می‌گیرد.

۳- اسکناس الزامی:

اوراقی نقدی است که دولت طبق قانونی خاص چاپ می‌کند و ارزشی اعتباری به آن داده و در معرض مبادله قرار می‌دهد و آن را پول نقد معتبر کشور قرار می‌دهد؛ چون این نوع اسکناس بهای کالاها و مزد خدمات و منافع و کارها می‌باشد ولی به طلا و

نقره تبدیل نمی‌شود و مقداری از طلا و نقره را پوشش نمی‌دهد و دربردارنده‌ی مقادیری معین از طلا و نقره نیست و این نوع اوراق نقدی فقط ارزشی قانونی و اعتباری دارد. اما نظر به این که اسکناس الزامی به عنوان پول نقد و بهای کالاها و مزد کارها و خدمات و منافع روی آن توافق شده و ارزشی اعتباری به آن داده شده و طلا و نقره و سایر کالاها و اموال منقول و غیرمنقول با آن خریداری می‌شود، از این رو نقدینه‌گی و ارزشی که در طلا و نقره وجود دارد و طلا و نقره به صورت دینار و درهم ضرب شده، در این نوع اسکناس‌ها هم وجود دارد. چون نصوص وارده در خصوص زکات طلا و نقره دو قسم است:

قسم اول) ادله‌ای که به زکات طلا و نقره به عنوان اسم جنس تصریح کرده یعنی در هر چیزی که از طلا و نقره باشد خواه به صورت خرده و قطعه باشد و یا به صورت خام و قالب‌ریزی نشده، خواه ضرب شده باشد و یا ضرب نشده، زکات واجب است. طلا و نقره اسماء جامدی هستند که قابل تعلیل نبوده و چیز دیگری بر آن‌ها قیاس نمی‌شود به همین دلیل در معادن دیگری هم چون آهن، مس و... زکات وجود ندارد. ابوهریره روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(... و ما من صاحب ذهب و لا فضة، لا یؤدی عنها حقها، إلا إذا کان یوم القیامة
صُفحت له صفائح من نار ...) (رواهم ابوداود، ابن ماجه، نسائی و احمد)

ترجمه: هیچ صاحب طلا و نقره‌ای نیست که زکات آن را نمی‌پردازد مگر این که در روز قیامت ورق‌هایی از آتش برایش پهن می‌شود....

در این حدیث لفظ "ذهب" و "فضة" وارد شده که این دو لفظ اسماء جامدی هستند و قابل تعلیل و قیاس نیستند.

قسم دوم) ادله‌ای که به زکات طلا و نقره به عنوان نقدی که مردم با آن معامله می‌کنند بهای کالاها و مزد کارها و خدمات را با آن ارزش‌گذاری می‌نمایند، تصریح می‌کنند. از این ادله علتی استنباط می‌شود و آن علت هم نقدینه‌گی می‌باشد؛ بنابر این اوراق نقدی الزامی (اسکناس الزامی) روی آن‌ها قیاس می‌شود چون این علت (نقدینه‌گی) در اسکناس الزامی وجود دارد و احکام زکات طلا و نقره به تناسب ارزش طلا و نقره‌ای که

در آن است، بر آن منطبق می‌شود. از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(إذا كانت لك مئتا درهم، و حال علیها الحول، ففيها خمسة دراهم، و ليس عليك شيء-یعنی فی الذهب- حتی يكون ذلك عشرون ديناراً، فإذا كانت لك عشرون ديناراً، و حال علیها الحول، ففيها نصف دينار) (رواه ابو داود)

ترجمه: هرگاه دوصد درهم داشتی و یک سال کامل بر آن گذشت، پنج درهم به عنوان (زکات) در آن (واجب) است و در طلا چیزی بر تو واجب نیست تا این که آن مقدار طلا به بیست دینار برسد، هر وقت بیست دینار داشتی و یک سال کامل بر آن گذشت، آن وقت نیم دینار (به عنوان زکات) در آن (واجب) است.

هم‌چنین از علی بن ابی طالب روایت شده که گفت:

(فی كل عشرين ديناراً نصف دينار، و فی كل أربعين ديناراً دينار)

ترجمه: در هر بیست دینار، نیم دینار و در هر چهل دینار، یک دینار (به عنوان زکات) وجود دارد.

از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(... فهاتوا صدقة الرقة، فی كل أربعين درهماً، درهماً و ليس فی تسعين و مائة شيء، فإذا بلغت مائتين ففيها خمسة دراهم) (رواهما بخاری و احمد)

ترجمه: ... زکات نقره‌ی ضرب شده بدهید. در هر چهل درهم، یک درهم (به عنوان زکات باید داده شود) و در یک صد و نود درهم زکات وجود ندارد، هرگاه به دوصد درهم رسید، آن وقت پنج درهم از آن (به عنوان زکات باید داده شود).

هم‌چنین عبدالرحمن انصاری در نامه‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم و نامه‌ی حضرت عمر رضی الله عنه درباره‌ی زکات روایت کرده که در آن نامه آمده است:

(... و الورق لا يؤخذ منه شيء حتى يبلغ مائتي درهم)

ترجمه: ... از نقره چیزی (به عنوان زکات) گرفته نمی شود تا این که به دو صد درهم برسد. تمامی احادیث مذکور بر نقدینه گی و ارزش در طلا و نقره دلالت دارند چون الفاظ "الرقه" همراه با قرینه ی "فی کل أربعین"، "الورق"، "الدینار" و "الدرهم" الفاظی هستند که بر طلا و نقره ی ضرب شده و سکه زده شده- که همان پول نقد و بهای کالاها و مزد کارها و خدمات هستند- اطلاق می شوند. آوردن الفاظ فوق نشان می دهد که نقدینه گی و ارزش بودن از این احادیث اراده شده و بسیاری از احکام شرعی؛ هم چون: زکات، دیه، کفاره و قطع دست به خاطر دزدی و دیگر احکام به آن مرتبط شده است. نظر به این که در اسکناس الزامی این نقدینه گی و ارزش تحقق یافته، از این رو مشمول احادیث وجوب زکات در طلا و نقره می باشد و زکات در آن واجب است همان طور که در طلا و نقره واجب است و با طلا و نقره ارزش گذاری می شود. به تعبیری دیگر پشتوانه ی آن طلا و نقره می باشد، بنابر این هر که مبلغی از اسکناس الزامی داشته باشد که ارزش آن برابر با ارزش بیست دینار طلا- یعنی ۸۵ گرام طلا- که حد نصاب طلا است، باشد یا مبلغی از اسکناس الزامی داشته باشد که ارزش آن برابر با ارزش دو صد درهم نقره- یعنی ۵۹۵ گرام نقره- که حد نصاب نقره است، باشد و یک سال کامل بر آن بگذرد، زکات در آن واجب است و باید ۲.۵ درصد آن مبلغ به عنوان زکات داده شود. برای زکات طلا می توان طلا یا اسکناس جایگزین طلا و یا اسکناس وثیقه داد و برای زکات نقره می توان نقره یا اسکناس جایگزین نقره و یا اسکناس وثیقه داد. همان طور که می توان برای زکات طلا، نقره و اسکناس الزامی داد و برای زکات نقره، طلا و اسکناس الزامی داد؛ چون همه ی این ها نقد و بها می باشند پس می توان به جای یکدیگر به کار روند و جایز است به جای یکدیگر به عنوان زکات داده شوند به خاطر این که مقصود زکات در آن تحقق یافته است. در باب زکات کشتزارها و میوه جات ادله ی اخذ قیمت حبوبات و میوه جات به جای خود حبوبات و میوه جاتی که زکات در آنها واجب است، آورده شد.

زکات مال التجارة (کالاهای تجاری)

مال التجارة (کالاهای تجاری) هر چیز غیر از پول نقد اعم از مواد خوراکی و پوشاک و

فرش و صنایع دستی و حیوان و معادن و زمین و ساختمان و دیگر اموالی که خرید و فروش می‌شوند می‌باشد که به قصد سود و فایده، با آن تجارت و خرید و فروش انجام می‌شود.

کالاهایی که برای تجارت نگهداری می‌شوند زکات در آن واجب است و هیچ یک از صحابه در این زمینه رأی مخالفی ندارد. از سمره بن جندب روایت شده که گفت:

(أما بعد، فإن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يأمرنا أن نخرج الصدقة من الذي نعد للبيع) (رواه ابوداود)

ترجمه: اما بعد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به ما دستور می‌داد که زکات چیزی که برای معامله در نظر گرفته‌ایم، بدهیم.

از ابوذر، از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمودند:

(و في البز صدقته) (رواهما دارقطنی و بیهقی)

ترجمه: در لباس‌ها و پارچه‌هایی که با آن تجارت می‌شود، زکات واجب است.

"بز" لباس‌ها و پارچه‌هایی است که با آن تجارت می‌شود. ابو عبید از ابو عمره بن حماس از پدرش روایت کرده که فرمود: «عمر بن خطاب رضی الله از کنار من رد شد و گفت: ای حماس! زکات مالت را بده. گفتم: جز چند تا تیردان و مقداری چرم مالی ندارم. عمر گفت: ارزش آن‌ها را به دست آور و سپس زکات آن را پرداخت کن.»

از عبدالرحمن بن عبدالقادری روایت شده که گفت: «در زمان خلافت عمر بن خطاب مسوول بیت‌المال بودم، هر وقت اموال وارد بیت‌المال می‌شد عمر اموال تاجران را جمع‌آوری می‌کرد و سپس همه‌ی اموال چه اموالی که در بیت‌المال بود و چه اموالی که در بیت‌المال نبود حساب می‌کرد و آنگاه زکات اموالی که در بیت‌المال بود، می‌گرفت.» ابو عبید آن را روایت کرده است.

هم‌چنین ابو عبید از ابن عمر روایت کرده که گفت: «هر برده یا لباس و پارچه‌ای را که با آن تجارت می‌شود، زکات در آن واجب است.»

و جوب زکات در کالاهای تجاری از حضرت عمر، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس،

فقهای سبعة، حسن، جابر، طاووس، نخعی، ثوری، اوزاعی، شافعی، احمد، ابو عبید، اصحاب رأی، ابوحنیفه و دیگران روایت شده است.

زکات در کالاهای تجاری زمانی که ارزش آن به ارزش نصاب طلا یا ارزش نصاب نقره برسد و یک سال تمام بر آن بگذرد، واجب است.

پس هر گاه تاجر با مالی که کمتر از حد نصاب است شروع به تجارت کند و در آخر سال آن مال به حد نصاب برسد، زکاتی بر او واجب نیست؛ چون یک سال بر حد نصاب نگذشته است. پس از گذشت یک سال کامل بر حد نصاب، زکات آن بر وی واجب می‌شود.

هرگاه تاجر با اموالی که بیشتر از حد نصاب است شروع به تجارت کند، مانند این که با هزار دینار شروع به تجارت کند و در آخر سال تجارتش سود و اموالش زیاد شود و ارزش آن اموال ۳ هزار دینار باشد در این صورت باید زکات ۳ هزار دینار را بدهد نه زکات هزار دیناری که با آن شروع به تجارت کرده است. چون افزایش مال تابع سرمایه است و همان سالی که برای سرمایه (هزار دینار) حساب شده برای سود حاصله و مال زیاد شده نیز حساب می‌شود. مانند بزغاله و بره که همراه مادرشان حساب می‌شوند و زکات آن‌ها داده می‌شود. چون آغاز سال بزغاله و بره همان آغاز سال مادرشان می‌باشد. سود مال و اموالی که زیاد شده نیز همین طور است که ابتدای سال سود اموال زیاد شده همان ابتدای سال سرمایه می‌باشد. پس از پایان سال تاجر تمام کالاهای تجاری اش را ارزش گذاری می‌کند چه کالاهایی که زکات در آن‌ها واجب است؛ مانند: شتر، گاو، گوسفند و بز و چه کالاهایی که زکات در آن‌ها واجب نیست؛ مانند: لباس، صنایع دستی، زمین و ساختمان، همه را بر اساس طلا یا نقره ارزش گذاری می‌کند و در صورتی که ارزش آن‌ها به ارزش حد نصاب طلا (۸۵ گرام) یا ارزش حد نصاب نقره (۵۹۵ گرام نقره) برسد، ۲.۵ درصد آن اموال را به عنوان زکات می‌دهد. ۲.۵ درصدی برای این که به عنوان زکات باید بدهد، پول نقد می‌دهد. البته جایز است که این ۲.۵ درصد زکات از خود کالاهای تجاری باشد اگر این کار برایش آسان است. مانند کسی که با گوسفند یا گاو یا لباس تجارت می‌کند و ارزش مقدار زکاتی که بر او واجب است، ارزش یک گوسفند یا گاو یا چند متر پارچه می‌باشد، در این صورت هم می‌تواند پول آن را بدهد

و هم می‌تواند یک گوسفند یا یک گاو یا چند متر پارچه بدهد. هر کدام را که بخواهد می‌تواند ارایه کند.

کالاهای تجاری که زکات در خود آن اموال واجب است؛ مانند: شتر، گاو و گوسفند، زکاتشان زکات مال التجاره (۲.۵ درصد) می‌باشد نه زکات چهارپایان؛ چون این چهارپایان به قصد تجارت نگهداری شده‌اند نه به قصد دارایی و مال.

زکات قرض:

هر کس اموالی داشته باشد که به حد نصاب رسیده و یک سال کامل بر آن گذشته باشد و قرضدار است و قرض‌اش به اندازه‌ی حد نصاب می‌باشد یا پس از دادن قرض‌اش اموال باقی مانده کمتر از حد نصاب باشد، زکات بر او واجب نیست. مثال: شخصی ۱ هزار دینار طلا دارد و ۱ هزار دینار طلا قرضدار است یا چهل دینار طلا دارد و سی دینار طلا قرضدار است، در هر دو حالت زکاتی بر او نیست؛ چون او مالک حد نصاب نمی‌باشد. از نافع و ابن عمر روایت است که گفتند: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(إذا كان لرجل ألف درهم، و عليه ألف درهم، فلا زكاة عليه)

ترجمه: هرگاه شخصی ۱ هزار درهم داشته باشد و ۱ هزار درهم مقروض باشد، زکاتی بر او نیست.

ابن قدامه این حدیث را در کتاب "المغنی" ذکر کرده است.

اما اگر اموال و دارایی‌اش که اضافه بر قرض‌اش است به حد نصاب برسد، باید زکات آن را بدهد؛ چون ابو عبید از سائب بن یزید روایت کرده که گفت: از عثمان بن عفان شنیدم که می‌گفت:

(هذا شهر زكاتكم، فمن كان عليه دين فليؤده، حتى تخرجوا زكاة أموالكم)

ترجمه: این ماه، ماه زکات شماست، هر که مقروض است، قرض‌اش را بدهد تا این که زکات اموال‌تان را بدهید.

ابن قدامه در کتاب "المغنی" آورده که حضرت عثمان رضی الله عنه فرمود:

(فمن کان علیه دین فلیقض دینه، و لیزک بقیه ماله)

ترجمه: هر که مقروض است، قرض‌اش را ادا کند و زکات بقیه‌ی اموالش را بدهد. حضرت عثمان این گفته را در حضور صحابه اظهار داشت و آنان گفته‌اش را رد نکردند، پس نشان می‌دهد که صحابه روی این مطلب اجماع نموده‌اند. اگر کسی طلبی نزد کسی دارد و طلبش را نزد فرد بی‌نیاز و توانگری دارد که دست به دست نمی‌کند و می‌تواند هر موقع که خواست از او پس بگیرد، در این صورت بر این شخص طلبکار واجب است هر وقت یک سال تمام بر آن گذشت، زکات آن را بدهد. ابو عبید از عمر بن خطاب روایت کرده که فرمود: «هرگاه زمان دادن زکات فرا رسید، طلبت و اموال و دارایی که پیش خودت است، حساب کن و همه‌ی آن‌ها را جمع کن و سپس زکات آن‌ها را بده.» از عثمان بن عفان روایت شده که فرمود: «زکات در طلبی که اگر بخواهی از مقروض درخواست آن را بکنی واجب است، و طلبی که پیش توانگری است که از روی حیا و شرم یا از روی مدارا آن را رها می‌کنی، در آن زکات واجب است.» ابو عبید آن را روایت نموده است.

هم‌چنین ابو عبید از ابن عمر روایت کرده که فرمود: «هر طلبی که امید داشته باشی آن را پس بگیری، هر وقت یک سال تمام بر آن گذشت، زکاتش بر تو واجب است.» اما اگر کسی طلبی بر گردن فردی تنگ‌دست و نیازمند داشته باشد یا بر گردن فرد توانگر و بی‌نیازی که دست به دست می‌کند و طلب‌اش را به تعویق می‌اندازد، داشته باشد، در این صورت بر شخص طلبکار واجب نیست که زکات طلبش را بدهد مگر بعد از آن‌که طلبش را بگیرد. اگر طلبش را گرفت، زکات چند سالی که در طلبش واجب بوده باید بدهد. از حضرت علی رضی الله عنه درباره‌ی طلبی که طلبکار نمی‌داند آیا به آن می‌رسد یا خیر پرسش شد، در پاسخ فرمود: «اگر راست می‌گویدی، هر وقت آن را پس گرفت زکات چند سال گذشته را باید بدهد.» ابو عبید این روایت را آورده است.

هم‌چنین ابو عبید از ابن عباس درباره‌ی طلب روایت کرده که گفت: «اگر امیدوار نیستی که آن را پس بگیری، زکاتش را نده تا این‌که آن را پس می‌گیری، هر وقت پس گرفتی زکات تمام مدتی که بر تو واجب بوده را پرداخت کن.»

زیورآلات

زیورآلات، طلا یا نقره‌ای است که زن برای خودآرایی و زینت در مچ دستانش یا در گردنش یا در گوش‌هایش یا در دیگر جاهای بدنش می‌اندازد. زیورآلات زکات ندارد، خواه زیورآلات از جنس طلا باشد یا از جنس نقره باشد، یا از دیگر انواع جواهرات؛ هم‌چون: لؤلؤ، یاقوت، یاقوت کبود، عقیق و دیگر انواع سنگ‌های گرانبها باشد. خواه زیورآلات کم باشد و یا زیاد، به حد نصاب برسد یا بیشتر از حد نصاب باشد؛ به هر حال در هیچ کدام یک از این‌ها زکات ندارد؛ چون زیورآلات برای استفاده بوده و زنان جهت خودآرایی و زینت از آن‌ها استفاده می‌کنند و برای انباشتن و برای تجارت نیست. اما اگر زیورآلات برای انباشتن یا برای تجارت باشد در آن زکات وجود دارد. از لیث بن سعد، از ابوزبیر، از جابر و از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که ایشان فرمودند:

(لیس فی الحلی زکاة)

ترجمه: در زیورآلات زکات نیست.

ابن قدامه این حدیث را در کتاب "المغنی" آورده است. ابو عبید از عمرو بن دینار روایت کرده که فرمود: «از جابر بن عبدالله پرسش شد: آیا در زیورآلات زکات وجود دارد؟ در پاسخ فرمود: خیر، گفتند: اگر زیورآلات به ده هزار دینار برسد چه؟ فرمود: بله، در این صورت زکات در آن وجود دارد.» از عبدالرحمن ابن قاسم، از پدرش روایت شده که: «حضرت عایشه، همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم سرپرستی دختران برادرش که یتیم بودند برعهده می‌گرفت و در دامن خودش از آن‌ها مراقبت می‌نمود، آنان زیورآلات داشتند و حضرت عایشه زکات زیورآلاتشان را نمی‌داد.» مالک آن را در کتاب "الموطأ" روایت نموده است.

راجع به احادیثی که قائلان به وجوب زکات در زیورآلات به آن استناد و استدلال نموده‌اند باید گفت: الفاظ "رقة"، "أوقية"، "ورق" و "دینار" که در احادیث آمده و زکات طلا و نقره را واجب کرده‌اند شامل زیورآلات نمی‌شود. چون این الفاظ در زبان عربی بر درهم‌ها و دینارهای حکاکی شده و سکه شده که در میان مردم رایج است اطلاق

می شود و آن‌ها پول نقدی هستند که بهای کالاها و اشیاء و مزد خدمات و منافع و کارها و زیورآلات و... می باشند و اگر الفاظ احادیث مذکور با این صیغه بود:

(إذا بلغت الفضة كذا ففيها كذا)

ترجمه: «اگر طلا به این میزان برسد، فلان مقدار زکات در آن واجب است.

در این صورت قطعاً زیورآلات مشمول لفظ "فضة" (نقره) می بود. اما احادیث فوق الذکر الفاظ "الرقعة"، "الورق"، "الأوقية" و "الدنانیر" را به کار برده و همه‌ی این الفاظ بر نقره و طلای ضرب شده و سکه شده که به صورت پول رایج درآمد، اطلاق می شوند و زیورآلات از این دسته نیست.

احادیث مذکور مخصص (تخصیص دهنده) این حدیث عام می باشند:

(ما من صاحب ذهب و لا فضة، لا یؤدی منها حقاً، إلا إذا کان یوم القیامة، صفحت له صفائح من نار) (رواه مسلم)

ترجمه: هیچ صاحب طلا و نقره‌ای نیست که زکات آن را نمی دهد مگر این که در روز قیامت ورق‌هایی از آتش برایش پهن کرده می شود.

راجع به روایت عمرو بن شعیب که در آن آمده است: «زنی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و دخترش همراهش بود که در دستش دو تا دستبند طلا بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آیا زکات این را می دهی؟ زن گفت: نه، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آیا دوست داری که الله به خاطر آن دو دستبند، با دو دستبند از آتش تو را محصور کند؟» ابو عبید درباره اش می گوید: «جز از یک طریق با اسنادی که محدثان گذشته و حال درباره اش صحبت کرده اند طریق دیگری سراغ ندارم که این حدیث از آن طریق روایت شده باشد.»

اگر قضیه آن چنان باشد که روایت شده و این حدیث واقعاً فرمایش پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد، ممکن است معنایش این باشد که منظور پیامبر صلی الله علیه وسلم از زکات، عاریه باشد؛ همان طور که دانشمندانی که نامشان را بردیم یعنی سعید بن مسیب و شعبی و حسن و قتاده آن را تفسیر کرده و گفته اند: «زکاته عاریته» ترجمه: زکات آن،

عاریه دادن آن است.

اگر زکات در زیورآلات فرض بود همان طور که در نقره‌ی ضرب شده فرض است، قطعاً این قضیه هم چون سایر صدقاتی بود که از نوشته‌ها و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم در جهان منتشر و شایع شده است.

ترمذی می‌گوید: «در این مبحث هیچ حدیثی به صحت نرسیده است.»
راجع به این گفته‌ی حضرت عایشه:

(لا بأس بلبس الحلی إذا أعطیت زکاته)

ترجمه: استفاده از زیورآلات در صورتی که زکات آن را بدهی، اشکالی ندارد. ابو عبید روایتش کرده و این حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم که وقتی زن را دید که چند انگشتر بزرگ در دستش است فرمود:

(هی حَسْبُکِ مِنَ النَّارِ)

ترجمه: این انگشترها برایت بس است که تو را به جهنم می‌برد.

در حالی که این را ابوداود روایت کرده است، و در باره‌اش باید گفت: معنای آن بر همان معنای حدیث عمرو بن شعیب حمل می‌شود، به خصوص این که از حضرت عایشه روایتی وارد شده که با گفته‌ی قبلی‌اش تناقض و ضدیت دارد؛ قاسم بن محمد برادرزاده‌ی حضرت عایشه رضی الله عنها، روایت کرده که: «عایشه را ندیده‌ام که زنان اطرافش و دختران بردارش را به دادن زکات زیورآلات امر کرده باشد.» ابو عبید این روایت را آورده است. و حضرت عایشه زیورآلات طلا و نقره را به دختران بردارش می‌داد و زکات آن را ادا نمی‌کرد. حدیث عایشه که انگشترهای بزرگ جزء نقره‌ی ضرب شده است، از طریق یحیی بن ایوب روایت شده که وی راوی ضعیفی است. به علاوه امکان ندارد وزن انگشترهای نقره، وزن نصاب نقره باشد تا این که زکات در آن واجب باشد و یک سال کامل بر آن سپری نشده است. این چیزی است که ضعف حدیث مذکور را تأکید می‌نماید. راجع به حدیث اوضح که از ام سلمه روایت شده باید گفت که این حدیث از طریق عتاب روایت شده که فردی ناشناخته و مجهول است.

راجع به حدیث عبدالله بن عمرو که او زکات زیورآلات دخترانش را می‌داد، باید گفت که در اسناد آن حرف و حدیث هست همان‌طور که در اسناد حدیث عمرو بن شعیب که قبلاً ذکر شد حرف و حدیث هست.

در میان صحابه ابن عمر، جابر، انس، حضرت عایشه و اسماء و در میان تابعین، قاسم و شعبی و قتاده و محمد بن علی و مالک و شافعی و احمد و ابو عبید و اسحاق و ابو ثور قایل به عدم وجوب زکات در زیورآلات هستند.

این حکم درباره‌ی زیورآلاتی است که زن استفاده می‌کند. اگر مرد از زیورآلات برای خودش استفاده کند این کار بر او حرام بوده و زکات آن بر روی واجب می‌باشد. اما اگر مرد زیورآلات را برای استفاده‌ی کسی دیگر نگه دارد و به زن یا دخترش یا زنانی دیگر بدهد یا به عاریه به آنان بدهد، در این صورت زکات آن بر وی واجب نیست؛ چون این زیورآلات برای استفاده‌ی مباح می‌باشد و در این کار گناهی بر او نیست. اگر مرد زیورآلات را برای تجارت نگه دارد، در آن زکات واجب می‌باشد.

دادن زکات به خلیفه

زکات اعم از چهارپایان و کشتزارها و میوه جات و پول نقد و کالاهای تجاری به خلیفه یا نایب خلیفه (حکمران یا کارگزار) یا به مأموران و جمع آوری کننده گان زکات که خلیفه تعیین شان کرده، داده می شود.

الله متعال می فرماید:

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ * إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ ﴾

[توبه: ۱۰۳]

ترجمه: بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی و برایشان دعا کن. به راستی دعایت، مایه آرامش آنهاست.

الله سبحانه و تعالی در این آیه پیامبرش را امر کرده که از صاحبان اموال و دارایی زکات بگیرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز حکمرانان، کارگزاران و مأموران را برای امر زکات تعیین می کرد تا زکات را از صاحبان اموال بگیرند؛ همان طور که افراد تخمین زن را تعیین می کرد تا خرما و انگور را برآورد کنند. مردم در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و سلم زکات را به او یا به حکمرانان، کارگزاران و مأمورانی که برای زکات تعیین می کرد، می دادند. این وضعیت به همین صورت بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم در زمان خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه، حضرت عمر رضی الله عنه، حضرت

عثمان رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه و خلفای بعدی ادامه داشت. ابو عبید از ابن سیرین روایت کرده که فرمود: «زکات به پیامبر صلی الله علیه وسلم یا به مأمور پیامبر صلی الله علیه وسلم و به ابوبکر یا به مأمور ابوبکر، به عمر یا به مأمور عمر، به عثمان یا به مأمور عثمان می‌دادند. وقتی عثمان به شهادت رسید، مسلمانان اختلاف نظر داشتند که زکات را به چه کسی بدهند. عده‌ای به مأموران و کارگزاران علی می‌دادند و عده‌ای خودشان زکات را میان مستحقان تقسیم می‌کردند. از جمله کسانی که زکات را به مأموران و کارگزاران علی می‌دادند، ابن عمر بود.»

زکات به خلیفه یا به امیران، حکمرانان، کارگزاران و مأموران که خلیفه تعیین شان می‌کند، داده می‌شود هر چند ظالم باشند. مادامی که حکم اسلام اجرا می‌شود هر چند در اجرا اشتباهات و نقص‌هایی وجود داشته باشد. از سهیل بن ابی صالح از پدرش روایت شد که گفت: «از سعد بن ابی وقاص و ابوهیره و ابوسعید خدری و ابن عمر پرسیدم: این پادشاه کارهایی می‌کند که شما می‌بینید، آیا زکات را به آنان بدهم؟ راوی می‌گوید: همه شان گفتند: زکات را به آنان بده.» ابو عبید این روایت را آورده است. هم‌چنین ابو عبید از ابن عمر روایت کرده که فرمود: «زکات را به حاکم بدهید، هر کس نیکوکار و عادل باشد به نفع خودش است و هر کس گناه و بی‌عدالتی کند، به ضرر خودش است.»

روایاتی از صحابه و تابعین وارد شده‌اند که جایز می‌دانند خودش می‌تواند زکات در طلا، نقره و پول نقد را توزیع و به مستحقان برساند. ابو عبید روایت کرده که «کیسان» دوصد درهم زکات را برای حضرت عمر رضی الله عنه آورد و به او گفت: «ای امیر مؤمنان، این زکات اموال است.» عمر به او گفت: «خودت آن را ببر و (میان مستحقان) توزیع کن.» هم‌چنین ابو عبید از ابن عباس روایت کرده که گفت: «هر گاه خودت زکات را در جای خودش قرار دادی و از مستحقانش کسی را نیافتی که چیزی را خرج او کنی، اشکالی ندارد.» هم‌چنین ابو عبید از ابراهیم و حسن روایت کرده‌اند که گفت: «ضعها مواضعها و أخفها» ترجمه: زکات را به مستحقانش بده و این کار را (از دیگران) پنهان بدار (و پنهانی به مستحقان بده). این مطلب درباره‌ی زکات طلا، نقره و پول نقد می‌باشد. اما زکات چهارپایان و کشتزارها و میوه‌جات باید حتماً به خلیفه یا کسانی که

خلیفه تعیین شان می کند، داده شود.

حضرت ابوبکر رضی الله عنه با مانعین زکات وقتی از دادن زکات به حکمرانان و مأمورانی که ابوبکر رضی الله عنه تعیین شان کرده بود امتناع کردند، جنگید و فرمود: «به الله قسم اگر آنان بزغاله‌ی ماده‌ای که به رسول الله صلی الله علیه وسلم می دادند از من منع کنند، قطعاً بر سر آن با آنان پیکار خواهم کرد.» بخاری و مسلم این روایت را از طریق ابوهریره روایت کرده‌اند.

کسی که زکات می گیرد مستحب است که برای زکات دهنده دعای خیر کند و بگوید:

(أَجْرَكَ اللَّهُ فِيمَا أَعْطَيْتَ، وَ بَارَكَ لَكَ فِيمَا أَنْفَقْتَ، وَ جَعَلَ لَكَ طَهْرًا)

ترجمه: الله به خاطر زکاتی که دادی به تو اجر و پاداش بدهد و در آنچه که انفاق نمودی برایت برکت قرار دهد و آن را برایت مایه‌ی پاکی قرار دهد. و اگر زکات را به خلیفه یا مأموران و حکمرانان و کارگزاران خلیفه داد، برای زکات دهنده دعای خیر کند.

الله متعال می فرماید:

﴿حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلَّى عَلَيْهِمْ * إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ﴾ [توبه: ۱۰۳]

ترجمه: بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی و برایشان دعا کن. به راستی دعایت، مایه‌ی آرامش آنهاست.

از عبدالله بن ابی اوفی روایت شده که گفت: «پدرم از اصحاب بیعت رضوان بود که زیر آن درخت با پیامبر صلی الله علیه وسلم بر سر مرگ بیعت کردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم هر وقت جماعتی زکاتشان را برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم می آوردند فرمودند: اللهم صل علی آل فلان! الهی به خاندان فلانی درود و سلام بفرست. پدرم زکاتش را برایش آورد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اللهم صل علی آل ابی اوفی! الهی به خاندان ابواوفی درود و سلام بفرست.»

بخاری و مسلم این حدیث را روایت نموده‌اند.

حکم کسی که زکات نمی دهد:

هرگاه مسلمانی مالک اموالی باشد که زکات در آنها واجب است و این اموال به حد نصاب رسیده باشد، بر اوست که مقدار زکاتی که در آن واجب است، بدهد. اگر از دادن زکات امتناع ورزد گناه بزرگی مرتکب شده است همان طور که این قضیه در احادیث وارده درباره‌ی اموال زکات که به شدت کسانی را سرزنش می کند که زکات اموالشان را نمی دهند مورد بحث قرار گرفت.

هر که از دادن زکات امتناع کند باید دید که نیت و انگیزه اش از ندادن زکات چیست. اگر به خاطر جهل به وجوب زکات از دادن زکات امتناع ورزد چون امثال وی معمولاً از حکم وجوب زکات اطلاع ندارند در این صورت وجوب ادای زکات به اطلاع رساننده می شود و او به خاطر ندادن زکات در این حالت تکفیر و تعزیر نمی شود؛ چون معذور است و زکات از وی گرفته می شود.

اگر کسی زکات ندهد و وجوب زکات را انکار نماید، چنین شخصی مرتد بوده و هم چون مرتد با وی برخورد می شود؛ به مدت سه روز از وی درخواست توبه می شود، اگر توبه کرد و به سوی حق بازگشت، زکاتش از وی گرفته و دست از سرش برداشته می شود. در غیر این صورت کشته می شود؛ چون وجوب زکات جزء ضروریات دین بوده و به طور بدیهی در دین اسلام معلوم می باشد و ادله‌ی وجوب زکات در قرآن و سنت و اجماع آشکار است و بر هیچ یک از مسلمانان پوشیده نیست.

اگر شخصی از دادن زکات امتناع ورزد و در عین حال معتقد به وجوب زکات باشد، در این صورت به زور از وی گرفته می شود. اگر جماعتی نپذیرفتند که به دولت زکات بدهند و نپذیرفتند که در قضیه‌ی وجوب دادن زکات به دولت باید از دولت اطاعت کرد و همه‌گی در یکجا از دادن زکات امتناع ورزند و در آنجا استحکام یافتند، دولت هم چون افراد سرکش و تجاوزگر با آنان می جنگد همان طور که حضرت ابوبکر رضی الله عنه و صحابه با مانعان زکات جنگیدند.

مستحقان زکات

مستحقان زکات را الله سبحانه در آیه‌ی زیر مشخص نموده است:

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ
وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ * فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ * وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾

[توبه: ۶۰]

ترجمه: زکات، ویژه‌ی نیازمندان، و مستمندان، و کارگزاران زکات و کسانی است که باید از آنان دلجویی شود و نیز از آن برده‌گان، و قرضداران و مجاهدان راه الله و در راه مانده‌گان که به عنوان فریضه‌ای از سوی الله (صادر شده) است. و الله، دانای حکیم است.

آیه‌ی فوق مصارف زکات را در این هشت صنف منحصر کرده و زکات را فقط به این هشت صنف اختصاص داده است. یعنی جایز نیست بخشی از زکات به غیر از اصناف مذکور داده شود؛ چون آیه با واژه‌ی "إنما" که یکی از ادات حصر است شروع شده و بعد از آن "لام ملک" در کلمه‌ی "للفقراء" آمده است و این دلالت می‌کند بر این که استحقاق و ملکیت زکات منحصر به این هشت صنف می‌باشد. اصناف هشتگانه‌ی مستحق زکات عبارتند از:

۱- فقرا: کسانی‌اند که مال و دارایی کافی جهت رفع نیازهای اساسی شان؛ مانند: خوراک، پوشاک و مسکن ندارند. پس هر کس درآمدش کمتر از مخارج زنده‌گی‌اش است و با این مال و دارایی نمی‌تواند نیازهای اساس زنده‌گی‌اش را برطرف نماید چنین شخصی فقیر محسوب می‌شود و زکات بر او حلال می‌باشد و وی می‌تواند قسمتی از زکات را بردارد و جایز است بخشی از زکات به مقداری که نیاز و فقرش را رفع کند به او داده شود.

الله سبحانه و تعالی اخذ زکات بر توانگران و افراد بی‌نیاز حرام کرده است. احمد و صاحبان سنن از عبدالله بن عمرو روایت کرده‌اند که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(لا تحل الصدقة لغنی، و لا لذی مرة سؤی)

ترجمه: زکات برای شخص توانگر و بی‌نیاز و برای کسی که توانایی و قدرت کسب و

کار دارد و سالم است، حلال نیست.

"ذومرة" کسی است که توانایی و قدرت کار و کسب را دارد. اما این شخص که توانایی کسب و کار را دارد ولی کار پیدا نکند، فقیر محسوب می شود. "غنی" (توانگر) کسی است که از دیگری بی نیاز بوده و درآمدش بیشتر از مخارج زنده گی اش است. احادیثی وارد شده اند که بیان کرده اند "غنی" (توانگر و بی نیاز) کیست. از عبدالله بن مسعود روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(ما من أحد يسأل مسألة، و هو عنها غني، إلا جاءت يوم القيامة كدوحاً، أو خدوشاً، أو خموشاً في وجهه. قيل: يا رسول الله، و ما غناه، أو ما يغنيه؟ قال خمسون درهماً، أو حسابها من الذهب)

(رواهم نسائی، ابوداود، ابن ماجه، ترمذی و احمد)

ترجمه: کسی نیست که چیزی را می خواهد (گدایی می کند) و او از آن چیز بی نیاز باشد، مگر این که آن چیز در روز قیامت به صورت رنج یا خراش یا اثر زخم در چهره اش می آید. گفتند: ای رسول الله غنا و بی نیازی اش چیست یا چه چیزی او را بی نیاز می گرداند؟ فرمود: پنجاه درهم یا معادل آن طلا.

پس هر که مالک پنجاه درهم نقره یعنی معادل ۱۴۸.۷۵ گرام نقره یا معادل آن طلا باشد و مازاد بر خوراک، پوشاک، مسکن، مخارج زن و فرزندان و خدمتکارش باشد، غنی (توانگر) محسوب می شود و جایز نیست چیزی از زکات بردارد.

۲- مساکین: کسانی اند که مال و دارایی نداشته و هیچ درآمدی ندارند و نداری آنها را خانه نشین کرده است و از مردم گدایی نمی کنند. از ابوهریره روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(ليس المسكين الذي يطوف على الناس، تُرْذَةُ اللقمة و اللقمتان، و التمرة و التمرتان، و لكن المسكين الذي لا يجد غني يغنيه، و لا يفطن به فيتصدق عليه، و لا يقوم فيسأل الناس) (رواهما بخاری و مسلم)

ترجمه: مسکین کسی نیست که گرداگرد مردم می چرخد و یک لقمه و دو لقمه یا یک

دانه خرما و دو دانه خرما به او داده می‌شود، بلکه مسکین کسی است که دارایی و مالی ندارد که او را بی‌نیاز گرداند و کسی از حالش خبر ندارد که به او صدقه دهد و برنمی‌خیزد تا از مردم گدایی کند.

مسکین با فقیر فرق دارد؛ چون الله متعال می‌فرماید:

﴿أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ﴾ [بلد: ۱۶]

ترجمه: یا بینوایی خاک‌نشین.

یعنی مستمندی خاک‌نشین به خاطر نداری و گرسنه‌گی اش. زکات برای مسکین حلال بوده و او می‌تواند قسمتی از زکات را بردارد و جایز است بخشی از زکات به مقداری که نداری و مستمندی اش را رفع نماید و بتواند نیازهای اساسی اش را رفع نماید، به او داده شود.

۴- العاملون علیها: مأموران و زکات گیرنده‌گان هستند که برای جمع‌آوری زکات از کسانی که زکات بر آنان واجب است یا برای توزیع زکات در میان مستحقان تعیین شده‌اند. بخشی از زکات به آنان داده می‌شود هر چند توانگر و بی‌نیاز باشند. این مقدار زکات که به آنان داده می‌شود در مقابل جمع‌آوری یا توزیع زکات می‌باشد. ابو عبید از عطاء بن یسار روایت کرده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(لا تحل الصدقة لغنی إلا الخمسة: عامل علیها، أو رجل اشتراها بماله، أو رجل له جار فقیر تصدق علیه بصدقة فأهداها إليه، أو غاز، أو مغرم)

ترجمه: زکات برای شخص توانگر و بی‌نیاز حلال نیست جز برای پنج کس: ۱- مأمور جمع‌آوری و توزیع زکات، ۲- کسی که زکات را با مال خود می‌خرد، ۳- شخصی که همسایه‌ی فقیری دارد و مقداری زکات به او می‌دهد، شخص فقیر هم آن مقدار زکات را به وی هدیه می‌دهد، ۴- جنگجو و ۵- مقروض.

از بسر ابن سعید روایت است که: «ابن سعدی مالکی گفت: عمر مرا مأمور جمع‌آوری زکات نمود، وقتی وظیفه‌ام را تمام کردم و زکات را تحویل او دادم، دستور داد که دست‌مزدی به من داده شود. گفتم: من فقط به خاطر رضای الله کار کردم، گفت: آنچه

به تو داده شده، بردار، من هم در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم کار کردم و آن حضرت صلی الله علیه وسلم دست‌مزدی به من داد، همین حرف تو را به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتم، رسول الله صلی الله علیه وسلم به من فرمودند:

(إذا أعطيت شيئاً من غير أن تسأل فكل و تصدق)

ترجمه: «هرگاه چیزی به تو داده شد بدون آن‌که خودت درخواست کنی، بخور و به صدقه بده.» بخاری و مسلم این حدیث را روایت کرده‌اند.

۴- المؤلفۃ قلوبهم: گروهی از رهبران و فرماندهان یا سران یا افراد مؤثر یا قهرمانانی‌اند که ایمان، خوب در دلشان جای نگرفته و ایمانشان محکم نشده است، خلیفه یا حکمرانان و کارگزارانش چنین به صلاح می‌دانند که جهت به دست آوردن دلشان یا برای تأثیر بر قوم و طایفه شان بخشی از زکات به آنان داده شود. همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه وسلم بخشی از زکات را به ابوسفیان و عینه بن حصن و اقرع بن حابس و عباس بن مرداس و دیگران داد. از عمرو بن تغلب روایت است که گفت:

(أن رسول الله صلی الله علیه وسلم أتى بمال، أو سبی فقسمه، فأعطى رجالاً، و ترک رجالاً، فبلغه أن الذین ترک عتبا، فحمد الله، ثم أثنى علیه، ثم قال: أما بعد، فوالله إنى لأعطى الرجل، و أدع الرجل، و الذى أدع أحب إلى من الذى أعطى، و لكنى أعطى أقواماً، لما أرى فى قلوبهم من الجزع و الهلع، و أكل أقواماً إلى ما جعل الله فى قلوبهم من الغنى و الخیر) (رواه بخاری)

ترجمه: مالی یا اسیری برای رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده شد، و او آن را تقسیم نمود، به افرادی داد و افرادی را رها کرد. به او خبر رسید که کسانی که رها شده‌اند (و به آنان زکات داده نشده) مورد سرزنش قرار گرفته‌اند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم حمد و ستایش الله را به جای آورد و سپس فرمود: اما بعد، به الله قسم من به کسی (زکات) می‌دهم و کسی را رها می‌کنم، کسی را که رها کرده‌ام نزد من محبوب‌تر از کسی است که (زکات) به او داده شده است، ولی من به افرادی زکات می‌دهم به خاطر این‌که پریشانی و نگرانی در دلشان می‌بینم، و به افرادی خوراک می‌دهم تا این‌که الله بی‌نیازی و خیر در دلشان قرار دهد.

مؤلفه قلوبهم تنها زمانی بخشی از زکات به آنها داده می‌شود که مسلمان باشند. اگر کافر باشند، چیزی از زکات به آنان داده نمی‌شود؛ زیرا زکات به کافر داده نمی‌شود. به خاطر فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم به معاذ موقعی که او را به یمن فرستاد:

(فَاعْلَمِهِمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةَ فِي أَمْوَالِهِمْ، تَوْخَذَ مِنْ أَغْنِيائِهِمْ، وَ تَرَدَ عَلَى فُقَرَائِهِمْ)

ترجمه: به اطلاع آنان برسان که الله در اموال و دارایی‌شان بر آنان زکات فرض نموده، که این زکات از ثروتمندان و توانگران‌شان گرفته می‌شود و به فقرا و نیازمندان‌شان برگردانده می‌شود.

بخاری این حدیث را از طریق ابن عباس روایت کرده است.

هم‌چنین به این دسته زکات داده نمی‌شود مگر زمانی که علتی به خاطر آن، زکات به آنان داده شده، موجود باشد. یعنی اگر این علت موجود نباشد، زکات به آنان داده نمی‌شود همان‌طور که ابوبکر و عمر پس از آن‌که اسلام عزت یافت و در همه جا انتشار یافت، از دادن زکات به این دسته امتناع نمودند.

۵- رقاب: برده‌گانی هستند که اگر با صاحبانشان مکاتبه نموده باشند که در صورت پرداخت قسط‌ها آزاد شوند، سهمی از زکات به آنان داده می‌شود. اگر مکاتب نباشند، از اموال زکات خرید می‌شوند و آزاد می‌گردند. امروزه برده وجود ندارد.

۶- غارمون: قرضدارانی‌اند که به خاطر اصلاح روابط افراد یا دادن دیه یا به خاطر برآورده کردن مصلحت‌های خصوصی‌شان قرضدار شده‌اند.

کسانی که به خاطر اصلاح روابط افراد یا دادن دیه بدهکار شده‌اند سهمی از زکات به آنان داده می‌شود، فقیر باشند یا بی‌نیاز. مقداری از زکات که بتوانند قرض‌شان را پس بدهند بدون مبلغی اضافی، به آنان داده می‌شود. از انس روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا لِثَلَاثَةٍ: لَذِي فَقْرٍ مَدْقَعٍ، أَوْ لَذِي غَرَمٍ مَفْطَعٍ، أَوْ لَذِي دَمٍ مَوْجَعٍ)

ترجمه: درخواست کمک مالی از مردم حلال نیست جز برای سه کس: ۱- کسی که فقر

فراگیر و خوارکننده دارد، ۲- کسی که قرض وحشتناک دارد، ۳- کسی که خون دردناک و رنج کش دارد.

مسلم، ابوداود و نسائی از قبیصه بن مخارق هلالی روایت کرده‌اند که گفت:

(تحملت حمالة، فأتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم أسأله فیها، فقال: أقم حتی تأتینا الصدقة، فأنمر لک بها، ثم قال: یا قبیصة، إن المسألة لا تحل إلا لأحد ثلاثة: رجل تحمل حمالة، فحلت له المسألة حتی یصیبها، ثم یمسک، و رجل أصابته جائحة اجتاحت ماله، فحلت له المسألة حتی یصیب قواماً من عیش، أو قال سداداً من عیش، و رجل أصابته فاقة حتی یقول ثلاثة من ذوی الحجا من قومه لقد أصابت فلاناً فاقة، فحلت له المسألة حتی یصیب قواماً من عیش، أو قال: سداداً من عیش، فما سواهن فی المسألة یا قبیصة، فسُحَّتْ بأکلها صاحبها سُحْتاً)

ترجمه: خیلی بدهکار بودم، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدم تا از وی برای دادن قرض‌ام درخواست کمک مالی نمایم، ایشان فرمودند: این جا بمان تا زکات برای ما آورده شود، آن وقت دستور می‌دهیم که مقداری زکات به تو داده شود. سپس فرمود: ای قبیصه! درخواست کمک مالی از کسی حلال نیست جز برای سه کس: ۱- کسی که خیلی بدهکار است، برایش حلال است که درخواست کمک مالی نماید تا این که قرض‌اش را ادا می‌کند، پس از آن باید از این کار دست کشد، ۲- شخصی که دچار مصیبتی شده و تمام اموال و دارایی‌اش را نابود کرده است، برای چنین شخصی حلال است که درخواست کمک مالی نماید تا این که زنده‌گی‌اش به وضعیت طبیعی یا فرمود: به وضعیت متناسب باز می‌گردد، ۳- کسی که دچار بینوایی و فقر شدیدی شده تا جایی که سه نفر از افراد خردمند و دارای بصیرت از قومش می‌گویند: فلانی دچار بینوایی و فقر شدیدی شده است، درخواست کمک مالی برای وی حلال است تا این که به زنده‌گی طبیعی یا فرمود: به زنده‌گی متناسب باز می‌گردد. ای قبیصه! درخواست کمک مالی برای غیر از این سه کس، مال حرام بوده که صاحبش به حرامی آن را می‌خورد.

اما کسانی که به خاطر برآورده کردن مصلحت‌های خصوصی شان بدهکار می‌شوند

در صورتی که فقیر باشند یا توانگرند ولی نمی‌توانند قرض‌هایشان را ادا کنند، بخشی از زکات برای ادای قرض‌هایشان به آنان داده می‌شود. اما اگر توانگر و بی‌نیاز باشند که می‌توانند قرض‌هایشان را ادا کنند در این صورت زکات به آنان داده نمی‌شود؛ چون زکات برایشان حلال نیست.

۷- فی سبیل الله: یعنی برای جهاد و آنچه که برای جهاد مورد نیاز است و جهاد به آن وابسته است؛ از قبیل: تشکیل ارتش ساخت کارخانه‌های اسلحه‌سازی. هر وقت عبارت "فی سبیل الله" در قرآن وارد شود، منظور از آن فقط جهاد می‌باشد. بخشی از زکات برای جهاد، متعلقات و ملزومات جهاد داده می‌شود. مقدار زکاتی که برای جهاد داده می‌شود، مشخص شده و محدود نیست، می‌توان همه‌ی زکات یا بخشی از زکات را طبق آن‌چه خلیفه برای مستحقان زکات مصلحت می‌بیند، برای زکات داد. ابوداود روایت کرده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(لا تحل الصدقة لغنی إلا فی سبیل الله...) و فی روایة له: «... أو لغز فی سبیل الله...»

ترجمه: زکات برای شخص توانگر و بی‌نیاز حلال نیست مگر در راه الله... و در روایتی... یا برای کسی که در راه الله می‌جنگد....

۸- ابن سبیل: کسی که در سفرش بازمانده و پول ندارد که وی را به شهرش برساند. بخشی از زکات به مقداری که وی را به شهرش برساند، کم باشد یا زیاد به وی داده می‌شود. همان‌طور که مخارج کافی در سفرش تا به شهرش برسد به وی داده می‌شود. این فرد هر چند در شهر خود توانگر و بی‌نیاز باشد، وقتی در راه مانده از زکات به وی داده می‌شود؛ چون پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند:

(لا تحل الصدقة لغنی إلا فی سبیل الله، أو ابن السبیل، أو...) (رواه ابوداود)

ترجمه: زکات برای توانگر و بی‌نیاز حلال نیست مگر در راه الله یا به مسافر در راه مانده، یا....

جایز نیست از زکات به غیر از این هشت صنف مذکور داده شود. پس برای ساخت

مساجد یا بیمارستان یا کارهای خیریه یا هر مصلحت دیگری از مصالح دولت یا ملت، زکات داده نمی‌شود؛ چون زکات ملک خاص هشت صنف مذکور می‌باشد و غیر آن هشت صنف در زکات با آنان مشارکت ندارند.

اظهار نظر درباره‌ی دادن زکات به اصناف مذکور در صلاحیت خلیفه است. وی طبق آنچه که مصلحت این هشت صنف را محقق می‌نماید، زکات را در میانشان توزیع می‌نماید، همان‌طور که رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلفای پس از او این کار را کردند. برای خلیفه جایز است که زکات را در میان اصناف هشتگانه‌ی مذکور توزیع نماید همان‌طور که برایش جایز است که به برخی از این اصناف اکتفا نماید. او این کار را طبق آنچه که مصلحت این اصناف را در آن می‌بیند انجام می‌دهد. اگر این اصناف موجود نباشند، زکات در بیت‌المال در بخش دیوان صدقات نگهداری می‌شود تا موقع نیاز به موارد مصرف خودش برسد. ابو عبید از ابن عباس روایت کرده که درباره‌ی زکات فرمود: «هرگاه زکات را به یک صنف از اصناف هشتگانه بدهی، کار درستی کرده‌ای.» هم‌چنین عطاء و حسن این رأی را دارند. از مالک روایت شده که گفت: «رأی ما درباره‌ی بخش زکات این است که اعطای زکات به مستحقین فقط به اجتهاد و رأی حکمران می‌باشد، پس هر یک از اصناف مذکور که نیاز و تعداد بیشتری داشته باشند طبق رأی حکمران آن صنف بر سایر اصناف ترجیح داده می‌شود.»

نقود

نقود در اسلام

نقد در لغت بر درهم خالص و خارج ساختن ناخالصی در آن اطلاق می‌شود و نیز بر دادن و گرفتن درهم اطلاق می‌شود. از آن جمله حدیث جابر است موقعی که رسول الله صلی الله علیه وسلم شترش را از وی خرید گفت:

(فنقدنی ثمنه) (رواهما بخاری و مسلم)

ترجمه: بهای آن را نقدی و حاضری به من بده.

هم‌چنین نقد بر خود پول و ارز اطلاق می‌شود.

نقود چنین تعریف شده است: نقود چیزی است که مردم به عنوان بهای کالاها و مزد کار و خدمات مورد استفاده قرار می‌دهند؛ خواه این نقود معدن باشد یا غیر معدن، و تمامی کالاها و تمامی کارها و خدمات با آن ارزیابی می‌شوند.

مردم قبل از این که نقود تعریف شود با یکدیگر معامله و داد و ستد می‌کردند و کالا و کارها را با یکدیگر معاوضه و مبادله می‌کردند. ولی از آن جا که مبادله‌ی کالاها و کارها به صورت معاوضه و دست به دست بود، بسیاری از سختی‌ها و مشکلات آن را احاطه می‌کرد و این سختی‌ها و مشکلات معاملات تجاری را محدود می‌کرد، از این رو افراد به

این فکر افتادند که کالای اساسی که ارزش ذاتی دارد و مبادله‌ی آن آسان است انتخاب کنند تا معیار و مقیاسی باشد که تمامی کالاها و کارها با آن ارزیابی شوند؛ پس نقود را به وجود آوردند تا تنها معیار و مقیاس ارزش‌گذاری کالاها و کارها باشد. نظر به این که طلا و نقره از معادن گرانبها و با ارزش هستند که از قدیم نزد بشر ارزش ذاتی داشته و دارد از این رو طلا و نقره را به عنوان نقد به کار گرفتند و دینار و درهم را از آن دو سکه زدند به ویژه این که طلا و نقره از کمیابی نسبی برخوردارند، همان‌طور که طلا با قابلیت از بین رفتن در طول زمان، متمایز است.

دولت رومانی و کشورهای تابع آن، طلا را اساس پول و ارز دولت قرار دادند و دینارهای هرقلی را از طلا سکه زدند و به شکل و وزن معینی درآوردند همان‌طور که دولت فارس و کشورهای تابع آن نقره را اساس پول و ارز دولت قرار دادند و درهم را به شکل و وزن معینی از نقره سکه زدند. دینارهای روم شکل و وزن واحد و ثابتی داشت ولی درهم‌های فارس اشکال و اوزان متعددی داشت.

عرب‌های قبل از اسلام به خصوص قریش با کشورهای همسایه تجارت می‌کردند:

﴿لَا يَلْفُ قُرَيْشٍ إِلَّا فِيهِمْ رِحْلَةُ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ﴾ [قریش: ۱-۲]

ترجمه: شگفتا از هم‌بستگی و الفتی که پروردگار در میان قریش ایجاد کرد. همان هم‌بستگی و الفتشان در سفرهای زمستان و تابستان.

و از شام با دینارهای طلای قیصری و از عراق با درهم‌های نقره‌ی کسرای و گاهی اوقات از یمن با درهم‌های حمیری باز می‌گشتند. سپس عرب‌های قبل از اسلام دینارهای طلای هرقلی و درهم‌های نقره‌ی ساسانی را به حجاز وارد می‌کردند. البته آنان با این دینارها و درهم‌ها به صورت عدد و شمارش معامله نمی‌کردند بلکه به صورت وزن به اعتبار این که طلا و نقره فلز خام و قالب‌ریزی نشده می‌باشد؛ یعنی به این اعتبار که طلا و نقره ماده‌ی خام و ضرب نشده هستند با آن معامله می‌کردند و به قالب‌ریزی بودن و ضرب شدن طلا و نقره نگاه نمی‌کردند به خاطر این که درهم‌ها متنوع و اوزان مختلفی داشتند و این احتمال وجود داشت که دینارها به دلیل کثرت مبادله ناقص باشند هر چند آن موقع وزن ثابتی داشتند.

پس به خاطر منع کلاه‌برداری و ضرر به وزن طلا و نقره تکیه می‌کردند و آنان اوزان خاصی داشتند که طلا و نقره را با آن وزن می‌کردند؛ رطل، اوقیه، نش، هسته، مثقال، درهم، دانق، قیراط و دانه وزن آنان بودند و طلا و نقره را با این‌ها وزن می‌کردند. مثقال از نظر آنان-که اساس وزن بود- وزن معروفی داشت. وزن مثقال ۲۲ قیراط یک دانه کم و وزن ۱۰ درهم از نظر آنان هفت مثقال بود.

وقتی اسلام آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم معامله با این دینارها و درهم‌ها را تأیید و اعتبار آن‌ها به عنوان نقد را تأیید کرد همان‌طور که اوزانی که قریش این دینارها و درهم‌ها را با آن وزن می‌کردند، تأیید نمود. از طاووس از ابن عمر روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(الوزنُ وزن أهل مكة، و المکیال مکیال أهل المدینة) (رواهما ابوداود و نسائی)

ترجمه: وزن، وزن اهل مکه و پیمان‌ه، پیمان‌ه‌ی اهل مدینه (معیار قرار می‌گیرد).

بلاذری از عبدالله بن ثعلبه بن صعیر روایت کرده که گفت: «در زمان جاهلیت دینارهای هرقل و درهم‌های فارس که روی آن عکس استر بود، برای اهل مکه آورده می‌شد، آنان به این اعتبار که این دینارها و درهم‌ها فلز خام و قالب‌ریزی نشده است، با آن‌ها خرید و فروش می‌کردند. مثقال از نظر آنان وزن معروفی داشت. وزن مثقال ۲۲ قیراط مقداری کم بود و وزن ۱۰ درهم، ۷ مثقال بود. هر رطل، ۱۲ اوقیه و هر اوقیه ۴۰ درهم بود. پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را تأیید کرد و ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین نیز آن را تأیید کردند.

مسلمانان در طول حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم و در طول خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و اوایل خلافت حضرت عمر رضی الله عنه همچنان دینارهای هرقل و درهم‌های کسری را با شکل و ضرب و قالب مخصوص‌شان استعمال می‌کردند. در سال بیست هجری، یعنی در سال هشتم خلافت حضرت عمر رضی الله عنه ایشان درهم‌های جدیدی به شکل درهم‌های ساسانی را ضرب کرد و آن‌ها را با همان شکل و وزن و قالب کسری باقی گذاشت و شکل‌ها و نوشته‌های پهلوی را در آن باقی گذاشت و نوشتن برخی کلمات با خط عربی کوفی مانند "بسم الله" و "بسم الله ربی" را به آن

اضافه کرد.

مسلمانان هم‌چنان استعمال دینارها به شکل و قالب بیزانسی و درهم‌ها را به شکل و قالب ساسانی همراه با نوشتن برخی عبارات اسلامی به خط عربی تا زمان سلطنت عبدالملک بن مروان ادامه دادند. در سال ۷۵ هجری و بنا به قول بعضی ۷۶ هجری عبدالملک درهم‌ها را به شکل و قالب خاص اسلامی ضرب کرد و روی درهم‌ها متونی اسلامی به خط کوفی حک کرد و قالب ساسانی را حذف نمود. در سال ۷۷ هجری دینارها را به شکل قالب خاص اسلامی ضرب کرد و روی دینارها متونی اسلامی به خط عربی کوفی حک کرد و شکل و قالب بیزانسی که روی دینارها بود را حذف کرد. پس از آن‌که عبدالملک بن مروان درهم‌ها و دینارها را به شکل و قالب خاص اسلامی ضرب کرد، مسلمانان نقد خاص خودشان به شکل و قالب معین اسلامی داشتند و از نقد دیگران دست کشیدند.

اوزان دینارها و درهم‌ها

وزن دینار در زمان جاهلیت و در زمان اسلامی فرق نداشت و وزن ثابتی داشت. دینار بیزانسی در زمان جاهلیت و در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم و در زمان خلفای بعد از او مورد استعمال داشت. سپس عبدالملک بن مروان دینار اسلامی را بر همان وزن قبلی اش ضرب کرد. وزن دینار بیزانسی یک مثقال بود. هر مثقال هشت دانق بود که وزنش بیست قیراط یا بیست و دو قیراط مقداری کم بود. هر دو وزن در واقع یک وزن است؛ چون قیراط‌ها مختلف‌اند. هر مثقال را به هفتاد و دو دانه جو متوسط که قسمت نازک دو طرفش بریده باشد، اندازه‌گیری کرده‌اند. هم‌چنین مثقال را به ۶ هزار دانه خردل خاک متوسط اندازه‌گیری کرده‌اند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم این وزن برای دینار را تأیید نمود و احکام زکات و دیه و قطع دست بر اثر دزدی به آن مرتبط نمود. این وزن، وزن شرعی دینار بود و همان وزنی بود که عبدالملک بن مروان موقعی که دینار اسلامی را ضرب کرد به آن تکیه کرد و آن را مثقال قرار داد.

اما درهم‌ها وزن مختلفی داشتند. فارس‌ها سه نوع درهم داشتند:

۱- درهم بزرگ، که وزنش یک مثقال یعنی بیست قیراط بود.

- ۲- درهم کوچک که وزنش نیم مثقال یعنی ده قیراط بود.
- ۳- درهم متوسط که وزن ده درهم آن، شش مثقال بود یعنی وزن درهم متوسط دوازده قیراط بود.

بلاذری از حسن بن صالح روایت کرده که گفت: «درهم‌هایی که فارسیان ضرب کرده بودند، مختلف بود. برخی بزرگ و برخی کوچک بود. آنان برخی از درهم‌ها را به وزن یک مثقال یعنی وزن بیست قیراط و برخی را به وزن دوازده قیراط و برخی دیگر را به وزن ده قیراط یعنی نیم مثقال ضرب می‌کردند.» هم‌چنین بلاذری از راوی دیگر غیر از حسن بن صالح روایت کرده که گفت: «درهم‌های فارس وزن‌های مختلفی داشت؛ در برخی از درهم‌ها وزن هر ده درهم، ده مثقال، در برخی دیگر وزن هر ده درهم، شش مثقال و در بعضی دیگر از درهم‌ها وزن هر ده درهم، پنج مثقال بود.»

به درهم‌های بزرگ، درهم‌های بغلی یا درهم‌های سیاه رنگ کامل-به دلیل این که وزن اساسی درهم را کاملاً دارا بودند- می‌گفتند. وزن درهم‌های بغلی، وزن یک مثقال طلا یعنی هشت دانق می‌باشد که هر دانق دو قیراط و نیم است، پس مجموعاً هر درهم بغلی بیست قیراط می‌باشد. در زمان ساسانیان و زمان خلفای راشدین و سلاطین اموی، درهم بغلی با این وزن ضرب می‌شد.

به درهم‌های کوچک که نیم مثقال وزن داشتند، درهم‌های طبری (منسوب به طبرستان، جای ضرب زدن این درهم‌ها) می‌گفتند. وزن آن چهار دانق برابر با ده قیراط بود. درهم‌های متوسط، درهم‌های "جوارقیة" (منسوب به جورقان نام شهر ضرب زدن آن‌ها) نام داشتند. وزن این درهم‌ها ۸.۴ دانق یعنی ۱۲ قیراط بود.

وقتی اسلام آمد و زکات در نقره را فرض کرد و در هر دوصد درهم، پنج درهم به عنوان زکات قرار داد، درهم‌هایی که هر ده درهم آن‌ها، هفت مثقال وزن داشت معتبر دانست و معیار زکات قرار داد. این درهم‌ها و وزنشان به نسبت سایر درهم‌ها، درهم‌های متوسط بودند؛ چون آنان تمام قیراط‌های درهم‌های بزرگ و کوچک و متوسط را جمع‌آوری و بر سه تقسیم کردند، حاصل آن‌ها چهارده قیراط یا ۶.۵ دانق برابر با ۵۰ دانه جو و ۲/۵ دانه جو متوسط که دو سر باریک آن بریده شده باشد، بود. همان‌طور که برابر با چهارهزار و دوصد دانه خردل بود. این درهم‌ها در احکام زکات و دیه معیار بود. این وزن در زمان

پیامبر صلی الله علیه وسلم معروف و معتبر بود. در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه وی مقدار آن را به دانق و قیراط مشخص کرد؛ این کارش به استناد حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم بود که فرمودند:

(الوزن وزن أهل مكة) (رواهما ابوداود و نسائی)

ترجمه: وزن (معتبر)، وزن اهل مکه است.

پس مقدار درهم به وزن‌هایی که قریش پذیرفته بودند و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را تأیید کرده بود، تعیین شد. به این وزن درهم شرعی می‌گفتند و احکام شرعی درباره‌ی زکات و دیه و... به آن مرتبط می‌شد. این همان وزن درهم اسلامی است که عبدالملک بن مروان آن را ضرب کرد پس از آن‌که از درهم‌های ایرانی دست کشید. واقدی از وهب بن کیسان روایت کرده که گفت: «دینارها و درهم‌ها را قبل از این‌که عبدالملک حک نماید، به صورت صاف دیدم و این وزن دینارهایی بود که عبدالملک ضرب کرد.»

هم‌چنین واقدی از عبدالملک بن سائب از ابووداعه سهمی روایت کرده که او وزن مثقال را به او نشان داد و گفت: «آن را وزن کردم دیدم که همان وزن مثقال عبدالملک بن مروان است. وی افزود: این وزن نزد ابووداعه بن ضبیره سهمی در زمان جاهلیت بود.» بلاذری از عثمان بن عبدالله روایت کرده که گفت: پدرم گفت: «درهم‌ها و دینارهای عبدالملک در مدینه برایمان آورده شد و در مدینه چند نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و چند نفر از تابعین حضور داشتند و آن را رد نکردند.» محمد بن سعد می‌گوید: «وزن یک درهم از این درهم‌های ما چهارده قیراط از قیراط‌های مثقال ماست که بیست قیراط می‌باشد و وزن پانزده قیراط از قیراط‌های مثقالی است که بیست و یک قیراط و $\frac{3}{7}$ قیراط است.»

این‌ها اوزان دینارهای طلا و درهم‌های نقره و نسبت‌های مشخص میان انواع درهم و دینار بودند. برای این‌که شناخت این اوزان برای ما آسان باشد، لازم است ابتدا مقادیر آن با توجه به حساب اوزان امروزی را بدانیم.

شناخت این اوزان به دقت پس از اکتشافات به جای مانده و دستیابی به دینارهای بیزانسی و درهم‌های کسرای و دینارها و درهم‌های اسلامی به ویژه دینارها و درهم‌هایی

که در زمان سلطنت عبدالملک بن مروان و بر اساس وزن دینار و درهم شرعی ضرب شد، امکان پذیر است. به تعدادی سکه مربوط به زمان‌های اسلامی که هم‌چنان تا امروز در موزیم‌ها نگه داشته شده و تحقیقات در مورد آن‌ها صورت گرفته و کارشناسان اوزان این سکه‌های موجود در موزیم‌ها-پس از کاوش و تشخیص آن‌ها- را به دقت کامل و با جدیت تمام ثبت کرده‌اند. به این نتیجه پی بردند که وزن دینار اسلامی که عبدالملک بن مروان ضرب کرد، ۲۵.۴ گرم بود و این همان وزن "سولیدوس" بود. این وزن، وزن سکه‌ی طلایی بود که در زمان بیزانس روم رایج بود و همان وزن "دراخما" یونانی بود که وزن "سولیدوس" به وزن آن تکیه کرده بود. این وزن، وزن دینار بیزانسی بود که در زمان جاهلیت و اسلام رایج بود.

نظر به این که دینار همان مثقال است و مثقال اساس اوزان می‌باشد از این رو به وسیله‌ی شناخت مثقال، شناخت اوزان درهم و دانق و قیراط و دانه به نسبت مثقال آسان می‌شود. با توجه به این که مثقال برابر با ۲۵.۴ گرم و برابر با هشت دانق است، پس وزن هر دانق طلا به گرم چنین است: 53125.0 گرم (وزن هر دانق طلا) = 8 دانق $\div 25.4$ گرم (وزن هر مثقال)

از آن جا که مثقال، بیست قیراط می‌باشد، پس وزن قیراط به گرم چنین است:

$$0.2125 \text{ گرم (وزن هر قیراط)} = 20 \text{ قیراط} \div 25.4 \text{ گرم (وزن هر مثقال)}$$

نظر به اینکه هر مثقال برابر با ۷۲ دانه جو متوسط است، پس وزن یک دانه جو به گرم چنین است:

$$0.059 \text{ گرم (وزن هر دانه جو متوسط طلا)} = 72 \text{ دانه جو متوسط} \div 25.4 \text{ گرم (وزن هر مثقال)} =$$

این وزن (۰.۰۵۹ گرم) برابر با ۸۳.۳ دانه خردل است.

با توجه به این که هر درهم برابر با ۷/۱۰ مثقال است و هر ۱۰ درهم برابر با ۷ مثقال می‌باشد، از این رو وزن هر درهم به گرم چنین است:

$$2.975 \text{ گرم نقره (وزن هر درهم)} = 7/10 \times 4.25 \text{ گرم (وزن هر مثقال)}$$

یا هر ۱۰ درهم که ۷ مثقال است، وزنش چنین است:

$$\text{وزن هر ۱۰ درهم} = ۲۹.۷۵ \text{ گرام} = ۱۰ \times ۲.۹۷۵$$

یا هر هفت مثقال که ۱۰ درهم است، وزنش چنین است:

$$۲۹.۷۵ \text{ گرام (وزن هفت مثقال)} = ۷ \times ۴.۲۵ \text{ گرام (وزن هر مثقال)}$$

نظر به این که هر درهم برابر با ۶ دانق است، پس وزن هر دانق نقره به گرام چنین است:

$$۰.۴۹۶ \text{ گرام (وزن هر دانق نقره)} = ۲.۹۷۵ \div ۶ \text{ گرام (وزن هر درهم)}$$

از آن جا که اوقیه ای که درهم ها را با آن وزن می کردند برابر با ۴۰ درهم است پس وزن هر اوقیه به گرام چنین است:

$$۱۱۹ \text{ گرام (وزن هر اوقیه نقره)} = ۴۰ \times ۲.۹۷۵ \text{ گرام (وزن هر درهم)}$$

این ها پولی بودند که در زمان جاهلیت رایج بود و این ها اوزان پول رایج در زمان جاهلیت بودند. اسلام این پول را آن طور که بود و استعمال آن را و استفاده کردن از آن را به عنوان وسیله ی مبادله و مقیاس و معیاری که کالاها و کارها با آن سنجیده و ارزش گذاری می شوند، تأیید کرد همان طور که اوزان اهل مکه درباره ی این پول را تأیید نمود. با این وجود اسلام وقتی احکام خرید و فروش و اجاره را بیان کرد این پول را به عنوان تنها ابزار مبادله فرض نمود بلکه به انسان اختیار داد که کالاها و خدمات و منافع و کارها را با هر چیز دیگری که مورد رضایت طرفین معامله است مبادله کنند و چیز معینی که مبادله بر اساس آن صورت گیرد، مقرر ننمود. پس برای انسان مباح نمود که شمشیر را با خرما، گوسفند را با گندم، لباس را با دینار، گوشت را با درهم بخرد و یک روز در مقابل یک صاع کشمش کار کند و یک انباری را در مقابل پنج دینار بسازد و خانه ای با متراژی معین در مقابل شخم زدن مقداری معین از زمین بنا کند. همین طور اسلام به بشر اختیار داد که مبادله ی کالاها و خدمات را با آنچه که خودشان می خواهند و هر طور که مورد رضایت طرفین است، انجام دهند؛ خواه این مبادله در مقابل کالا باشد یا در مقابل کار و یا پول نقد.

با وجودی که اسلام به بشر آزادی مبادله با آنچه که خودشان می خواهند داده است ولی در عین حال نقودی که مبادله بر اساس آن صورت می گیرد تعیین نموده و آن را

طلا و نقره قرار داده و به عنوان معیار و مقیاس نقدی که کالاها و خدمات و کارها با آن ارزش گذاری می‌شوند و به عنوان اساسی که تمامی معاملات بر اساس آن جاری می‌شود، قرار داده است. اسلام، طلا و نقره را بر اساس وزنی معین قرار داده که همان وزن اهل مکه است: «الوزن، وزن اهل مکه» ترجمه: وزن (معتبر)، وزن اهل مکه است. اسلام احکام شرعی را به طلا و نقره به اعتبار این که طلا و نقره است و به اعتبار این که پول نقد و ارز و بهای کالاها و مزد کارهاست ربط داده است. از جمله این احکام می‌توان به احکام زیر اشاره کرد:

۱- اندوختن و انباشتن طلا و نقره را تحریم کرده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [توبه: ۳۴]

ترجمه: و به کسانی که طلا و نقره ذخیره می‌نمایند و آن را در راه الله انفاق نمی‌کنند، نوید عذاب‌ی دردناک بده.

الله در این آیه تحریم اندوختن را به اندوختن طلا و نقره با اعتبار طلا و نقره بودنشان و به این اعتبار که طلا و نقره، پول نقد و وسیله‌ی مبادله است و معاملات و کارها به وسیله‌ی طلا و نقره انجام می‌گیرند، متوجه ساخته است.

۲- احکام معین که ثابت و لایتغیرند به طلا و نقره ربط داده است از جمله:

الف) زکات را در طلا و نقره به این اعتبار که پول نقد و بهای کالا و مزد کارهاست، فرض نموده و برای طلا و نقره نصابی معین از طلا و درهم نقره معین کرده است؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

(فی کل عشرين ديناراً نصف دينار ... و فی کل مائتی درهم خمسة دراهم)

ترجمه: در هر بیست دینار، نیم دینار ... و در هر دویصد درهم، پنج درهم (زکات) وجود دارد.

ب) وقتی دیه را فرض کرد، طلا و نقره را برای پرداخت دیه قرار داد و برای دیه مقداری معین از طلا که یک هزار دینار است و مقداری معین از نقره که دوازده هزار درهم است،

تعیین کرد؛ از ابن عباس روایت است که: «مردی از طایفه‌ی بنی عدی کشته شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم برای دیه‌اش دوازده هزار درهم مقرر نمود.» صاحبان سنن آن را روایت کردند. از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم از پدرش از پدر بزرگش روایت شده که: رسول الله صلی الله علیه وسلم نامه‌ای به اهل یمن نوشت در نامه‌اش آمده است:

(وإن فی النفس الدیة مائة من الإبل ... و علی أهل الذهب ألف دینار ...)

(رواه نسائی)

ترجمه: در (کشتن جان آدمی) دیه هست (که مقدار آن) صد شتر ... و برای کسانی که طلا دارند، (مقدار آن) یک هزار دینار می‌باشد.

(ج) وقتی قطع دست بر اثر سرقت را واجب نمود مقدار مالی که دزدیده می‌شود و بر اثر آن دست دزد قطع می‌شود، در طلا $1/4$ دینار ($1/4$ مثقال) و در نقره، ۳ درهم تعیین نمود و این مقدار را معیار آنچه که سرقت می‌شود، قرار داد؛ از حضرت عایشه از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمود:

(لا تقطع ید السارق إلا فی ربع دینار فصاعداً)

(رواهم ابوداوود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه و احمد)

ترجمه: دست دزد قطع نمی‌شود مگر در $1/4$ دینار و بیشتر.

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه وسلم دست یک دزد در مجن را قطع کرد که ارزش مالی که دزدیده بود، ۳ درهم بود.» بخاری، مسلم و ابوداوود این روایت را نقل کرده‌اند.

۲- وقتی اسلام احکام صرافی در معاملات نقدی را بیان نمود، صرافی را در طلا و نقره قرار داد. صرافی به معنای مبادله‌ی پول با پول و فروش پول نقد به پول نقد است خواه از جنس خودش باشد؛ مانند: فروش طلا به طلا و فروش نقره به نقره و یا از غیر جنس خودش باشد؛ مانند: فروش طلا به نقره و فروش نقره به طلا. از ابوبکر روایت است که فرمود:

(نهی النبى صلی الله علیه وسلم عن الفضة بالفضة، و الذهب بالذهب، إلا سواء

بسوا، و أمرنا أن نشترى الفضة بالذهب كيف شئنا، و نشترى الذهب بالفضة كيف شئنا) (رواهما بخاری و مسلم)

ترجمه: پیامبر صلی الله علیه وسلم از (فروش) نقره به نقره و (فروش) طلا به طلا نهی نمود مگر این که هر دو جنس دقیقاً به اندازه‌ی هم باشند و به ما امر کرد که نقره را با طلا هر طور خواستیم بخریم و طلا را با نقره هر طور خواستیم بخریم.

بنابر این که اسلام احکام شرعی فوق را به طلا و نقره با وصف نقد بودنشان و به اعتبار این که طلا و نقره پول و ارز برای مبادله و بهای کالاها و مزد کارهاست ربط دارد، این مطلب را می‌رساند که پیامبر صلی الله علیه وسلم طلا و نقره را به عنوان تنها معیار و مقیاس نقدی که بهای کالاها و مزد کارها و خدمات با آن ارزش‌گذاری می‌شوند، تأیید نمودند.

این امر دلالت می‌کند بر این که نقد در اسلام طلا و نقره است چون تمامی احکامی که با نقود ارتباط دارند به طلا و نقره ربط داده شده‌اند با این اعتبار که طلا و نقره بهای تمامی کالاها و کارهاست و پول نقد برای مبادله می‌باشد؛ خواه طلا و نقره سکه زده شده باشند و خواه قالب‌ریزی و سکه زده نشده باشند.

اما آیا این مطلب به این معناست که برای مسلمانان و دولت اسلامی جایز نیست که از پول نقد دیگری غیر از طلا و نقره استفاده کنند یا با پول دیگری غیر از طلا و نقره مبادله نمایند؟

مبادله با غیر طلا و نقره که به طور قطع جایز می‌باشد و در آن هیچ اختلاف نظری وجود ندارد چون خرید و فروش در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم به صورت معاوضه و مبادله‌ی کالاها با یکدیگر صورت می‌گرفت همان‌طور که به وسیله‌ی مبادله با پول نقد از طلا و نقره صورت می‌گرفت. پیامبر صلی الله علیه وسلم همه‌ی این کارها را تأیید نمود و آن را منع یا رد نکرد و معامله به آن را مباح اعلام نمود.

مسلم از عباد بن صامت از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که ایشان فرمودند:

«الذهب بالذهب، و الفضة بالفضة، و البر بالبر، و الشعير بالشعير، و التمر بالتمر، و الملح بالملح، مثلاً بمثل، سواء بسواء، يداً بيد، فإذا اختلفت هذه الأصناف،

فبیعوا کیف شئتم، إذا كان يداً بيد.

ترجمه: (خرید و فروش) طلا با طلا، نقره با نقره، گندم با گندم، جو با جو، خرما با خرما، نمک با نمک (باید دقیقاً) به اندازه‌ی هم و با هم برابر باشند و دست به دست باشند (و به صورت حاضری جنس تحویل همدیگر داده شود)، هرگاه (در معامله) این جنس‌ها با هم فرق داشته باشند، آن وقت هر طور که خواستید خرید و فروش کنید البته به شرطی که دست به دست باشند (و به صورت حاضری جنس را تحویل یکدیگر بدهید).

نسائی از عباده بن صامت روایت کرده که گفت:

(... و أمرنا أن نبيع الذهب بالفضة، و الفضة بالذهب، و البر بالشعير، و الشعير

بالبر، يداً بيد، كيف شئنا)

ترجمه: ... و پیامبر صلی الله علیه وسلم به ما امر کرد که طلا به نقره و نقره به طلا، گندم به جو، و جو به گندم دست به دست (و به صورت حاضری نه به قرض) هر طور که خواستیم، بفروشیم.

اما موضوع جو از به کار بردن پول نقد غیر از طلا و نقره برای دولت اسلامی موضوعی است که جهت رسیدن به حکم آن لازم است، واقعیت پول نقدی که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم موجود بود کاملاً درک کنیم و بر آن اشراف و آگاهی کامل داشته باشیم و نیز باید به احکام شرعی‌ای که به طلا و نقره ربط داده شده‌اند، مراجعه کنیم.

راجع به واقعیت پول نقدی که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم موجود بود باید گفت: آن موقع نقدی متداول با این اعتبار که پول و ارزی است که بهای کالاها و مزد کارها با آن ارزش‌گذاری شود غیر از طلا و نقره وجود نداشت یعنی آن موقع غیر از طلا و نقره، نقودی معدنی یا غیرمعدنی نبود و پول فلز مس یا سرب وجود نداشت. همان‌طور که پول نقد پوستی یا کاغذی نبود بلکه تنها طلا و نقره نقد معتبر و پول رایج مسلمانان بود و خرید و فروش بر اساس طلا و نقره آن هم بر اساس وزن طلا و نقره نه بر اساس تعداد سکه‌های طلا و نقره انجام می‌گرفت؛ به اعتبار این‌که طلا و نقره قالب‌ریزی نشده و به صورت سکه در نیامده است.

پس تاجری که کالایی را به یک دینار می‌فروخت، دینار را وزن می‌کرد تا مطمئن شود

که یک مثقال کامل وزن دارد و چیزی از یک مثقال کم ندارد و کسی که کالایی را به یک درهم می‌فروخت درهم را وزن می‌کرد تا از وزن حقیقی آن مطمئن شود. و فردی که بیست دینار داشت و یک سال کامل بر آن سپری می‌شد وزنش می‌کرد و می‌دید که یک قیراط کم دارد، زکاتش را نمی‌داد؛ چون این وزن از حد نصاب زکات کمتر است و کسی که دو صد درهم داشت وزنش می‌کرد و می‌دید که یک قیراط از وزن نصاب نقره کم دارد، زکاتش را نمی‌داد؛ چون از حد نصاب نقره کمتر وزن دارد.

این قضیه روشن می‌نماید که طلا و نقره از نظر واقعیت و ماده‌ی خامشان به عنوان پول نقد و بهای کالاها و مزد کارها محسوب می‌شوند صرف نظر از این که ضرب و قالب‌ریزی شده باشند یا خیر ضرب و قالب‌ریزی نشده باشند؛ چون روی این موضوع توافق شده که طلا و نقره به عنوان نقدی که کالاها و کارها با آن ارزش‌گذاری و سنجیده شوند، معتبر است. پیامبر صلی الله علیه وسلم این توافق و این اعتبار را تأیید نمود.

در طول حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم و در طول خلافت خلفای راشدین و در زمان سلطنت امویان و عباسیان طلا و نقره به عنوان پول نقد رایج هم‌چنان استعمال می‌شد و مسلمانان در طی این مدت پول نقد دیگری غیر از طلا و نقره به کار نبردند. سپس این که پیامبر صلی الله علیه وسلم طلا و نقره را به عنوان پول نقد و بهای اشیاء تأیید کرده در حقیقت تأیید واقعیتی بوده که آن موقع وجود داشت و آن حضرت صلی الله علیه وسلم امر نکرد که پول نقد دیگری غیر از طلا و نقره به کار برده شود.

با مراجعه به احکام شرعی که به طلا و نقره مرتبط است روشن می‌گردد که تحریم کنز (اندوختن و انباشتن) فقط مربوط به کنز طلا و نقره است و سایر اموال را شامل نمی‌شود. در سایر اموال غیر از طلا و نقره احتکار مطرح است نه کنز (اندوختن و انباشتن ثروت). چون غذاها و مواد خوراکی که مدت زیادی نمی‌مانند و پس از مدتی فاسد می‌شوند و حیوانات و چهارپایان و پرندگان نیز کنز در آن‌ها مطرح نیست؛ چون این‌ها همیشه رشد و افزایش پیدا می‌کنند. نظر به این که کنز فقط در نقود مطرح است از این رو حکم تحریم اندوختن و انباشتن ثروت فقط مربوط به طلا و نقره می‌باشد؛ چون نزد مسلمانان نقد دیگری غیر از طلا و نقره وجود نداشت.

البته هر چند شارع مقدس احکامی معین که ثابت و غیر قابل تغییرند؛ هم‌چون: احکام

دیه و زکات را به طلا و نقره مرتبط کرده اما شارع در این احکام تنها به طلا و نقره اکتفا نکرده و احکام مذکور را در طلا و نقره منحصر ننموده است بلکه دیه و زکات را به سایر اموال غیر از طلا و نقره نیز مرتبط کرده است. مثلاً دیه را به شتر، گاو و گوسفند و لباس مرتبط کرده است. زکات را در چهارپایان؛ از قبیل: شتر، گاو و گوسفند و در کشتزارها و میوه‌جات و در کالاهای تجاری واجب نموده همان‌طور که در طلا و نقره واجب کرده است.

از این‌رو این احکامی که به طلا و نقره مرتبط شده منحصر به طلا و نقره نیست بلکه به دیگر اموال مرتبط شده‌اند. فقط باید دانست که احکام فوق متوجه نقد دیگری غیر از طلا و نقره نشده است؛ چون نقد دیگری غیر از طلا و نقره وجود نداشت. راجع به احکام ربا و صرافی مربوط به طلا و نقره باید گفت: ربا هم مربوط به طلا و نقره است و هم مربوط به دیگر اموال ربوی که احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم مشخص کرده است. اما صرافی فقط در پول نقد و ارز رایج مطرح می‌باشد.

با مطرح کردن واقعیت نقود طلا و نقره که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم رایج بود و با مطرح کردن نظام طلا و نقره و فواید آن و نظام‌های نقدی دیگر که بعداً به طور مفصل خواهد آمد، می‌توان به این نتیجه رسید که پول نقد دولت خلافت، طلا و نقره به عنوان اصل و اساس پول نقد می‌باشد که بهای کالاها و مزد کارها با آن ارزش‌گذاری و سنجیده می‌شود هر چند جایز است معادن دیگری همراه با طلا و نقره هنگام سکه زدن تکه‌های کوچکی از نقود طلا و نقره استعمال کرد.

نظام های نقدی

نقود دو نوع اند:

۱. نقود معدنی

۲. نقود کاغذی (اسکناس)

نقود معدنی نقودی هستند که از معادن؛ هم‌چون: طلا، نقره، مس، سرب و نیکل گرفته می‌شوند. نقود کاغذی نقودی هستند که از کاغذ گرفته می‌شوند و جانشین طلا یا نقره می‌باشند یا با طلا یا نقره یا هر دو با هم به طور کلی یا جزئی تأمین اعتبار شده‌اند یا

جانشین طلا و نقره نیستند و با طلا و نقره تأمین اعتبار نشده‌اند و فقط ارزشی اعتباری دارند.

تا کمی پیش از جنگ جهانی اول به کار بردن طلا و نقره به عنوان ارز و پول نقد در جهان رایج بود. کمی قبل از جنگ جهانی اول معامله با طلا و نقره متوقف شد و پس از جنگ جهانی اول، جهان از استعمال طلا و نقره کمی عقب نشینی کرد، سپس معامله با طلا و نقره ضعیف و کم‌رنگ شد. در سال ۱۹۷۱ میلادی معامله با طلا و نقره به طور کلی ملغی شد آنگاه که نیکسون رییس جمهور امریکا بتاريخ ۱۵ جولای ۱۹۷۱ میلادی الغای نظام "بریتون" و "قاضی و دز" به طور رسمی اعلام نمود و به دالر از طلا تأمین اعتبار داد و دالر را معیار پول نقد به حساب آورد و با نرخ ثابت دالر را به طلا مرتبط داد.

نظام نقدی مجموعه قواعدی است که بر اساس آن پول نقد در یک دولت چاپ و درست می‌شود. محور اساسی هر نظام نقدی تعیین واحد اساسی پول نقد است که ارزش انواع دیگر از پول نقد به آن نسبت داده می‌شود. پس هرگاه به عنوان مثال یک واحد اساسی پول نقد به مقدار معینی از طلا ارزش گذاری می‌شود، این واحد پولی، نقد اساسی این نظام است. نظام نقدی به طور طبیعی نامش را از خصوصیت نقد اساسی که در آن به کار برده می‌شود، می‌گیرد. یعنی اگر نقد اساسی، طلا باشد به این نظام، نظام طلا یا سبک طلا گفته می‌شود و هرگاه نقد اساسی، نقره باشد به آن نظام نقره می‌گویند و در صورتی که نقد اساسی، ترکیبی از طلا و نقره باشد به این نظام، نظام طلا و نقره یا نظام دو معدن گفته می‌شود. و هرگاه ارزش واحد نقد اساسی رابطه‌ی ثابتی با طلا و نقره نداشته باشد، به این نظام، نظام نقدی الزامی (نظام نقدی اعتباری) می‌گویند؛ خواه این نظام از معدن گرفته شده باشد؛ مانند: پول نقد مسی، یا از کاغذ و اسکناس گرفته شده باشد؛ مانند: پول اسکناس (بانکی).

نظام معدنی

نظام معدنی نظامی است که واحد نقد اساسی آن از معدن تشکیل می‌شود. نظام معدنی یا واحد نقد اساسی اش از یک معدن تشکیل می‌شود و یا از دو معدن تشکیل می‌شود.

نظام یک معدن:

نظام نقدی است که روی یک معدن واحد خواه طلا یا نقره متمرکز شده است. این نظام ممکن است در اشکال سه گانه‌ی زیر پدیدار شود:

- ۱- نظام سکه‌های طلا یا نقره؛
- ۲- نظام شمش‌های طلا یا نقره؛
- ۳- نظام صرافی با طلا یا نقره.

نظام سکه‌های طلا یا نقره:

نظامی است که سکه‌های طلا یا سکه‌های نقره با عیار و وزن ثابت و معینی ضرب می‌شوند که خود این سکه‌ها ابزار گردش می‌باشد، و گاهی در کنار سکه‌های طلا یا نقره اسکناس‌هایی که جانشین طلا یا نقره هستند رد و بدل می‌شود که به طور کامل مثل طلا و نقره است و در هر زمانی بدون هیچ محدودیت و مانعی با طلا و نقره مبادله و تعویض می‌شوند.

نظام شمش‌های طلا یا نقره:

نظامی است که سکه‌های طلا و نقره از مبادله بازگرفته می‌شوند و دولت یا بانک مرکزی دولت شمش‌های طلا یا نقره در گنجینه‌هایش نگهداری می‌کند و اسکناس‌های جانشین طلا و نقره چاپ می‌کند و در معرض مبادله قرار می‌دهد و این اسکناس‌ها قابلیت تعویض و مبادله با طلا یا نقره را دارند.

البته دولت‌ها وقتی به نظام شمش‌های طلا یا نقره روی آوردند، آزادی مطلق تعویض و مبادله‌ی طلا یا نقره با اسکناس را محدود کردند و این مبادله را در محدوده‌ی تنگی قرار دادند و شمش‌ها را با حجم‌های بزرگی قالب‌ریزی کردند تا هر انسانی نتواند آن‌ها را بخرد و تا این‌که بر وجوه اندوخته‌ی طلا یا نقره محافظت نمایند و تا هر نوع کمبودی در میزان پرداخت‌ها را از آن بپوشانند و تا این‌که در برابر خروج طلا یا نقره به خارج مانع ایجاد نمایند. به این صورت دولت‌هایی که نظام شمش‌های طلا یا نقره را به عنوان نظام نقدی خود به کار برده‌اند نوعی اداری نقدینه‌گی و نظارت بر جریان طلا و نقره به وجود آورده‌اند.

نظام صرافی و مبادله با طلا یا نقره:

نظامی است که ویژگی‌اش این است که واحد نقدی کشوری که این نظام را به کار می‌برد، مستقیماً بر اساس طلا یا نقره محدود نمی‌شود بلکه بر اساس ارتباط این واحد نقدی با پول کشور دیگر که بر اساس نظام طلا یا نقره حرکت می‌کند، محدود می‌شود. همان‌طور که این محدودیت در ارتباط پول کشورهای تابعه با پول کشورهای متبوع که بر اساس نظام طلا یا نقره حرکت می‌کنند، به وجود می‌آید؛ مانند: پول سوریه و لبنان که زمانی که مستعمره‌ی فرانسه بودند، با پول فرانسه مرتبط بود و مانند پول مصر و عراق که در زمانی که این دو کشور تحت سیطره‌ی بریتانیا بودند، با پول انگلستان مرتبط بود.

نظام دو معدن:

نظامی است که نقد اساسی‌اش از دو واحد نقدی طلا و نقره تشکیل می‌شود. در این نظام باید حتماً بین واحد طلا و واحد نقره یک نسبت ثابت در وزن و عیار مشخص گردد تا این که بتوان یکی از دو واحد نقدی را با دیگری ارزش‌گذاری کرد و ارزش مبادله‌ی یکی از دو واحد نقدی با دیگری معلوم باشد. در نظام دو معدن، سکه‌های طلا در کنار سکه‌های نقره مبادله می‌شود. برخی از دولت‌ها برای مبادله‌ی واحدهای نقدی طلا با واحدهای نقدی نقره، یک نسبت قانونی را مشخص می‌کنند تا نرخ صرافی در بین دو واحد نقدی، ثابت باشد.

به کار بردن نظام طلا و نقره اقتضا می‌کند که واحد اساسی نقره و طلا با وزن و عیار معین و ثابتی مشخص گردد و به مردم این آزادی و اختیار داده شود که طلا و نقره را خرید و فروش و وارد و صادر کنند و هیچ‌گونه محدودیتی در این زمینه نداشته باشند و به آنان این امکان داده شود که پول کشورهای دیگر را به طلا و نقره تبدیل کنند و یا طلا و نقره را به پول کشورهای دیگر تبدیل کنند تا این که فعالیت‌های تجارت خارجی آسان شود و نیز به مردم این امکان و توانایی داده شود که با زحمت کمی شمش‌های طلا و نقره را به سکه‌های طلا و نقره تبدیل کنند و یا سکه‌های طلا و نقره را به شمش‌های طلا و نقره تبدیل کنند و ضرابخانه دولت این زحمت را برعهده می‌گیرد.

نظام اسکناس

نظام اسکناس نظامی است که پول کاغذی را وسیله‌ی مبادله قرار می‌دهد. پول کاغذی عبارت است از اسکناس‌ها یا سندهای رسمی رایج که برای حامل آن چاپ می‌شود و به عنوان بدیهی معینی برعهده‌ی دولت یا بانکی که آن را چاپ کرده پدیدار می‌شود. اگر این اسکناس‌ها جانشین طلا یا نقره باشند و یا اسکناس‌هایی باشند که مقداری از طلا یا نقره را پوشش می‌دهند.

پول‌های کاغذی گاهی جایگزین طلا یا نقره که نزد دولت موجود هستند، می‌باشند و به طور کامل مانند طلا و نقره هستند؛ یعنی پوشش طلا یا نقره‌ی این اسکناس‌های رایج ارزششان صد در صد می‌باشد. یعنی صد در صد طلا یا نقره را پوشش می‌دهند و حامل این اسکناس‌های جایگزین طلا و نقره حق دارد که هر وقت خواست بدون هیچ قید و محدودیتی آن اسکناس‌ها را به طلا یا نقره تبدیل نماید. این اسکناس‌های جایگزین طلا یا نقره در واقع جزء نظام معدنی محسوب می‌شوند. نهایت قضیه این است که به جای این‌که عین طلا یا نقره مبادله شود، این اسکناس‌های جایگزین طلا و نقره در مبادله جای طلا و نقره را می‌گیرند و به جای آن‌ها مبادله می‌شوند با این اعتبار که جانشین طلا و نقره هستند.

گاهی پول‌های کاغذی قسمتی از ارزش خود را-طلا باشد یا نقره- با نسبتی محدود و معین پوشش می‌دهد. به عبارت دیگر گاهی فقط مقداری از قیمت اسکناس را پوشش می‌دهد و ارزش کامل اسکناس در آن نیست. مثلاً ۷۰ درصد یا کمتر و یا بیشتر از طلا یا نقره‌ای که در آن است، پوشش می‌دهد. به این نوع پول‌های کاغذی "نقود وثیقه" می‌گویند. با وجودی که این نوع نقود کاغذی به طور کامل طلا یا نقره را پوشش نمی‌دهند، اما اعتماد به آن‌ها از طریق اعتماد به دولت یا بانک صادر کننده‌ی آن‌ها به دست می‌آید و آن قسمت از طلا یا نقره‌ای که پوشش می‌دهند، جانشین طلا یا نقره می‌باشند در حالی که قسمت باقی مانده که در مقابل آن طلا یا نقره وجود ندارد، پول کاغذی وثیقه‌ای محسوب می‌شود که قدرت مبادله‌ی خود را از اعتماد مردم به دولت یا بانک صادر کننده‌ی آن می‌گیرد.

نوع سوم از پول‌های کاغذی، نقود کاغذی است که مطلقاً پوششی از طلا یا نقره ندارند و جایگزین طلا یا نقره نیستند و به آن "نقود کاغذی الزامی" گفته می‌شود. نقود کاغذی الزامی نقودی‌اند که قابل مبادله و صرافی با طلا یا نقره نیستند و ارزش آن‌ها به قدرت پرداخت عمومی که قانون به آن داده، تکیه دارد و ذاتاً هیچ‌گونه ارزش کالایی نداشته و ارزش ذاتی و حقیقی ندارند. بلکه ارزش خود را از قانونی که آن‌ها را به عنوان پول جهت مبادله مقرر نموده، می‌گیرند. به تعبیر دیگر، ارزش اعتباری دارند نه ارزش ذاتی. پس اگر معامله با آن‌ها ملغا شود یا اعتماد مردم به آن‌ها از دست رود، هیچ فایده‌ای ندارند.

چاپ پول

هر دولتی یک واحد نقدی معینی دارد که آن را اساس و پایه قرار می‌دهد و کالاهای و اشیای دیگر و کارها و خدمات به آن نسبت داده شده و با آن ارزش‌گذاری می‌شوند. و این واحد نقدی را با شکل و قالبی معین و با وزن و عیاری مشخص و ثابت، سکه می‌زنند و قالب‌ریزی می‌نمایند. جوامع از گذشته برای قرار دادن این واحد نقدی از چیزهایی که ارزش ذاتی دارند به پیش رفته‌اند و طلا و نقره را به عنوان معیاری اساسی که تمامی کالاهای و کارها به آن معیار اساسی نسبت داده و با آن ارزش‌گذاری شوند، به کار برده‌اند؛ چرا که طلا و نقره در تمام دنیا ارزش ذاتی دارند و از طلا و نقره سکه‌های نقدی به شکلی معین و قالبی خاص و با وزن و عیاری معین و مشخص، سکه زده‌اند. دولتی که واحد نقدی طلا یا نقره را اساس نقدینه‌گی خود قرار داده است بر اساس نظام معدنی حرکت می‌کند. اگر واحد نقدی طلا را اساس نقدینه‌گی‌اش که آن را به عنوان پول خود از طلا سکه می‌زند، قرار دهد، بر اساس روش طلا یا نظام طلا حرکت می‌نماید و اگر واحد نقدی نقره را اساس نقدینه‌گی‌اش که آن را به عنوان پول خود از نقره سکه می‌زند، قرار دهد، بر اساس روش نقره یا نظام نقره حرکت می‌کند و اگر واحد نقدی طلا و نقره را با هم و در کنار هم اساس نقدینه‌گی‌اش که آن را به عنوان پول خود از طلا و نقره سکه می‌زند، قرار دهد، بر اساس روش طلا و نقره یا نظام دو معدن (طلا و نقره) حرکت می‌نماید.

اما دولتی که نقود کاغذی را به عنوان پول و ارز خود قرار می‌دهد که کالاهای و کارها با

آن مبادله می‌شوند، این دولت بر اساس نظام پول کاغذی حرکت می‌کند. حالا اگر پولی که چاپ می‌کند و به عنوان نقد و ارزش خود قرار می‌دهد، جایگزین طلا یا نقره باشد، این دولت بر اساس نظام پول کاغذی جایگزین طلا یا نقره حرکت می‌نماید و اگر پولی که چاپ می‌کند و به عنوان نقد و ارزش خود قرار می‌دهد، پوششی از طلا یا نقره داشته باشد، که برابر با نسبتی معین از ارزش آن است، این دولت بر اساس نظام پول کاغذی وثیقه‌ای حرکت می‌کند.

اما اگر پولی که چاپ می‌کند و به عنوان نقد و ارزش خود قرار می‌دهد جانشین طلا یا نقره نباشد و هیچ پوششی از طلا یا نقره نباشد، یعنی هیچ مقدار از طلا و نقره را پوشش ندهد، این دولت بر اساس نظام پول کاغذی الزامی حرکت می‌نماید.

دولت رومانی واحد ثابتی از طلا با وزن و عیار مشخصی به عنوان اساس پول خود به کار برده و بر اساس همین واحد پولی سکه‌های طلا به شکلی معین و قالبی خاص که نوشته‌ها و حکاکی‌های معینی در آن حکاکی شده بود سکه زد و این سکه‌های طلا را به عنوان نقد و پول خود قرار داد و آن‌ها را در معرض مبادله قرار داد. به این صورت دولت رومانی در چاپ پولش نظام طلا را به کار برد و در این نظام بر اساس نظام سکه‌های طلایی حرکت نمود.

دولت ساسانی واحد نقدی نقره را اساس پول خود به کار برد و آن را بر سه وزن قرار داد و درهم‌های نقره‌ای‌اش را بر اساس همین اوزان به شکلی معین و قالبی خاص که تصویرها و حکاکی‌های خاصی در آن حکاکی شده بود سکه زد و این سکه‌های نقره‌ای را به عنوان نقد و پول خودش قرار داد و آن‌ها را در معرض مبادله قرار داد. به این صورت دولت ساسانی نظام نقره را به کار برد و در این نظام بر اساس نظام سکه‌های نقره‌ای حرکت کرد.

مسلمانان واحد طلا و واحد نقره را به عنوان اساس نقد و پول خودشان به کار بردند و هر دو واحد نقدی را در کنار هم استعمال کردند. البته مسلمانان دینارهای بیزانسی و درهم‌های کسرای را به عنوان پول نقدشان به کار می‌بردند و در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلفای بعد از او تا زمان سلطنت عبدالملک بن مروان پول نقد خاص خودشان را سکه زدند و فقط دینارهای بیزانسی و درهم‌های کسرای را به عنوان پول

خود به کار می‌بردند. در زمان عبدالملک بن مروان، وی نقد اسلامی خاصی را ضرب کرد و آن را به شکلی معین و قالبی خاص که تصویر و حکاکی‌های خاص اسلامی در آن حکاکی شده بود قرار داد و این پول نقد اسلامی را بر اساس واحد طلا و واحد نقره با وزن دینار و درهم شرعی قرار داد. به این صورت مسلمانان بر اساس نظام طلا و نقره یعنی بر اساس نظام دو معدن حرکت کردند.

در اواخر سلطنت عباسیان و در زمان اتابک‌ها در مصر، مسلمانان در کنار طلا و نقره، پول‌هایی از مس سکه زدند تا چیزهای کوچک و کم ارزش را با آن بخرند به این اعتبار که ارزش ذاتی مس کم بود و این سکه‌های مسی جایگزین طلا و نقره نبود و فقط هم‌چون مس یک ارزش ذاتی کمی داشت، از این‌رو برای خرید اشیای کم ارزش و کوچک از سکه‌های مسی استفاده می‌کردند اما وقتی در زمان اتابک‌ها سکه‌های طلا و نقره کم شدند، تمامی کالاها اعم از کالاهای بزرگ و گران قیمت و کالاهای کوچک و ارزان قیمت را با سکه‌های مسی می‌خریدند.

جهان تا اوایل قرن بیستم هم‌چنان بر اساس روش طلا و نقره آن هم بر اساس نظام سکه‌های طلا و نقره حرکت می‌کرد و هر دولتی پول طلایی یا نقره‌ای خودش را به شکل و قالبی معین و مخصوص آن دولت و با عیار و وزنی مشخص و ثابت، سکه می‌زد تا این‌که کمی پیش از جنگ جهانی اول دولت بزرگ استعماری از نظام طلا و نقره دست کشیدند و اوراق نقدی الزامی را به عنوان پول و ارز خود به کار بردند.

این واقعیت چاپ پول بود و واقعیتی بود که مسلمانان در به کارگیری پول و چاپ آن بر اساس آن حرکت نمودند و واقعیت حکم شرعی در چاپ پول نقد به کار برده شده توسط مسلمانان بود. بنابر این مسلمانان موظف‌اند که پول نقدشان طلا و نقره باشد و بر دولت خلافت واجب است که نقد و ارز خود را طلا و نقره قرار دهد و بر اساس نظام طلا و نقره یعنی بر اساس نظام دو معدن حرکت نماید همان‌طور که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلفای بعد از ایشان چنین بود.

و بر دولت خلافت واجب است که دینارهای طلایی و درهم‌های نقره‌ای را سکه زنند و دینارها و درهم‌ها را از ماده‌ی خالص طلا و نقره با عیار بالا سکه بزنند و دینارها و درهم‌ها را به شکلی معین و قالبی اسلامی مخصوص به دولت خلافت قرار دهد و

وزن دینار طلا را همان وزن دینار شرعی یعنی یک مثقال قرار دهد؛ پس دینارها را با وزن ۲۵.۴ گرام برای هر دینار-که وزن یک مثقال است- سکه زند، و وزن درهم نقره را وزن درهم شرعی قرار دهد که هر ۱۰ درهم، ۷ مثقال وزن دارد؛ پس درهم‌ها را با وزن ۲.۹۷۵ گرام برای هر درهم سکه زند.
دولت می‌تواند دینار طلایی و قسمت‌های دینار را به صورت زیر سکه بزند:

سکه‌ها	وزن شان با گرام
ربع دینار (یک چهارم دینار)	۱.۰۶۵۲ گرام. مقداری است که دست دزد بر اثر سرقت آن قطع می‌شود.
نیم دینار (یک دوم دینار)	۱۲۵.۲ گرام. مقدار زکات واجب در نصاب زکات.
دینار	۴.۲۵ گرام.
پنج دینار	۲۱.۲۵ گرام. یک چهارم حد نصاب زکات می‌باشد.
ده دینار	۴۲.۵ گرام. نصف حد نصاب زکات می‌باشد.
بیست دینار	۸۵ گرام. حد نصاب زکات می‌باشد.

به این صورت دولت خلافت، سکه‌ای با وزن نصاب زکات، سکه‌ای با وزن یک دینار- که اساس وزن طلا می‌باشد- سکه‌ای با وزن نیم دینار- که مقدار زکات واجب در نصاب زکات می‌باشد- سکه‌ای با وزن یک چهارم دینار- که مقداری است که دست دزد بر اثر سرقت آن مقدار قطع می‌شود- سکه زده است.
هم‌چنین دولت می‌تواند درهم نقره‌ای و قسمت‌های درهم را به صورت زیر سکه بزند:

وزن آنها با گرام	سکه‌ها
۴۸۷۵.۱ گرام	نیم درهم
۲.۹۷۵ گرام	درهم
۱۴.۶۷۵ گرام. مقدار زکات واجب در نصاب نقره	پنج درهم
۲۹.۷۵ گرام	ده درهم
۵۹.۵۰ گرام	بیست درهم

همان‌طور که دولت می‌تواند واحدهای کوچک‌تری از واحدهای فوق را سکه بزند تا خرید چیزهای کوچک و ارزان قیمت آسان باشد. با توجه به این‌که این واحدهای کوچک مقدار کمی از نقره دارد و به اعتبار این‌که سکه‌های خالصی هستند، معامله با آن‌ها دشوار است از این‌رو مقدار معینی از معادن کم ارزش (مانند مس و سرب) به آن اضافه می‌شود به این شرط که نسبت وزن نقره در این سکه‌ها معلوم باشد به صورتی که هر گونه ابهام و درهم آمیخته‌گی در این سکه‌ها را منع نماید.

دولت خلافت باید تلاش کند تا جهان را به سوی معامله با طلا و نقره بازگرداند تا این‌که هیچ دولتی هم‌چون امریکا نماند که تسلط نقدینه‌گی در دنیا را به دست گیرد و طبق مصلحت‌ها و منافع خاص خود با آن بازی کند.

عیار طلا و نقره:

دولت اسلامی در عصرهای مختلفی بر عیار طلا و نقره محافظت می‌کرد تا از هر نوع ناخالصی، خالص بماند و حریص می‌بود که طلا و نقره را کاملاً تصفیه و پاکسازی کند تا عیار بالا داشته باشد. دولت اسلامی از تقلب و دغل بازی در طلا و دینار منع می‌کرد و مجازات‌هایی را برای کسانی که در دینار یا درهم دغل بازی می‌کردند و دینارها و درهم‌های تقلبی را استعمال می‌کردند، مقرر می‌نمود.

از این‌رو باید دینارهای طلا و درهم‌های نقره خالص باشد و با هیچ معدن دیگری یکجا

نشود و باید از تقلب و دغل بازی در دینار و درهم منع کرد و مجازات‌هایی را برای کسانی که دینارهای طلا و درهم‌های نقره را با هر معدن دیگری یکجا می‌کنند، مقرر نمود؛ چون این کار دغل بازی و کلاه‌برداری است و دغل بازی و کلاه‌برداری حرام می‌باشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

(لیس منا من غش) (رواه ابوداود و ابن ماجه)

ترجمه: هر کس کلاه‌برداری و دغل بازی کند، از ما نیست.

مسلم و ترمذی حدیث فوق را با این لفظ روایت کرده‌اند:

(من غشنا فلیس منا)

ترجمه: هر کس ما را فریب دهد، از ما نیست.

نسبت طلا به نقره:

بر دولت خلافت واجب است که نسبت صرافی بین طلا و نقره را بدون هیچ محدودیتی آزاد بگذارد و طلا با نقره و نقره با طلا با نرخ رایج در بازارها به تناسب عرضه و تقاضا صرافی و مبادله شود همان‌طور که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین این‌گونه بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم نسبت معینی بین طلا و نقره را مشخص نکرد و نرخ صرافی در بین طلا و نقره را تعیین ننمود بلکه مسلمانان را آزاد گذاشت که نقره را به طلا و طلا را به نقره هر طور خواستند دست به دست و به صورت حضوری بفروشند و هیچ نسبت معینی بین طلا و نقره را مشخص ننمود. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(بیعوا الذهب بالفضة کیف شئتم یداً بید) (رواه ترمذی)

ترجمه: طلا را به نقره هر طور خواستید دست به دست (و به صورت حضوری و نقدی) بفروشید.

از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که گفت: «من در بقیع شتران را می‌فروختم، به

دینار می فروختم و درهم می گرفتم، و به درهم می فروختم و دینار می گرفتم. این را به جای آن می گرفتم و این را به جای آن می دادم. نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم- که در خانه‌ی حفصه بود- رفتم و گفتم: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد تو آمدم تا از تو پرسشی بکنم: من در بقیع شتران را می فروشم، به دینار می فروشم و درهم می گیرم و به درهم می فروشم و دینار می گیرم. این را به جای آن می گیرم و این را به جای آن می دهم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(لا بأس أن تأخذها بسعر يومها، ما لم تفترقا و بینكما شیء)

ترجمه: اشکالی ندارد که با نرخ آن روز دینار یا درهم را بگیری البته به شرطی که از هم جدا نشده باشید در حالی که چیزی در بینتان باشد.

ابوداود این روایت را آورده است.

این حکم غیر از فروش طلا به طلا و فروش نقره به نقره می باشد؛ چون در فروش طلا به طلا و فروش نقره به نقره، تساوی و مثل هم بودن دو جنس واجب است؛ "مثلاً بمثل" ترجمه: دقیقاً به اندازه‌ی هم باشند. "و یداً بید" ترجمه: دست به دست (و به صورت حضوری و نقدی) باشد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید:

(الذهب بالذهب، والفضة بالفضة، والشعیر بالشعیر، و التمر بالتمر، و الملح بالملح، مثلاً بمثل، یداً بید، فمن زاد أو استزاد فقد أربى، الآخذ و المعطى فیہ سواء.)

(رواه مسلم)

ترجمه: (فروش) طلا به طلا، نقره به نقره، و گندم به گندم، و جو به جو، و خرما به خرما، و نمک به نمک، (باید دقیقاً) به اندازه‌ی هم (بدون هیچ کمی و زیادی) و دست به دست (و به صورت حضوری و نقدی) باشد. هر کس اضافه کند یا درخواست اضافه کند، رباخواری کرده است که گیرنده و دهنده در آن یکسان است (و هر دو رباخواری کرده‌اند).

نسبت طلا به نقره متغیر و غیر ثابت است و این نسبت به میزان افزایش و کاهش ماده‌ی نقره و طلا و به عرضه و تقاضا بستگی دارد. نسبت طلا به نقره در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدود یک به ده و در زمان خلافت حضرت عمر یک به دوازده و سپس یک به چهارده بود. این نسبت در سال ۱۹۸۱ میلادی به یک به چهل و پنج رسید سپس بعداً در طی ماه‌ها به یک به شانزده رسید. بنابر این نسبت بین طلا و نقره ثابت نیست و متغیر می‌باشد. از این رو تعیین نسبتی معین و ثابت در صرافی طلا و نقره ضرر دارد و به اقتصاد کشور لطمه وارد می‌کند. چون هر کدام از طلا و نقره-هرگاه نرخ صرافی بین آن دو بنا به قانون ثابت و مشخص باشد- امکان دارد که ارزش قانونی آن با ارزش آن در بازار تفاوت داشته باشد، پس هرگاه این تفاوت در داخل کشور یا در بازارهای خارجی وجود داشته باشد، در نتیجه پول نقدی که نرخش بالا رفته و ارزش آن در بازارهای خارجی بالاتر از ارزش قانونی آن در داخل کشور است، پنهان می‌شود و به صورت قاچاق به خارج برده می‌شود.

فواید نظام طلا و نقره

وقتی که طلا و نقره در جهان پول نقد رایج بودند، مطلقاً مشکلاتی نقدی در جهان وجود نداشت. مشکلات نقدی تنها وقتی پیش آمد که جهان از نظام طلا و نقره دست کشیدند به خاطر این که دولت‌های استعماری اسلوب‌ها و روش‌های استعمار اقتصادی و مالی جهت به دست گرفتن قدرت و سیطره بر جهان به کار بردند و پول نقد را به عنوان یکی از وسایل استعمار به کار بردند و از نظام طلا و نقره دست کشیدند و این نظام را به نظام‌های دیگر تغییر دادند که سپرده‌های مصرفی و نقود الزامی که به طلا یا نقره تکیه نمی‌کنند به عنوان کمیت پول نقد در این نظام‌ها محسوب شدند و طبق مصالح و منافعشان شروع به بازی کردن با پول نقد جهان کردند، پس آشفتگی‌های نقدی را آفریدند و مشکلات اقتصادی را به وجود آوردند و چاپ پول کاغذی الزامی را افزایش دادند و این تورم بزرگ در نقدینه‌گی را به وجود آوردند و این امر منجر به کاهش توان خرید پول نقد شد. همه‌ی این‌ها فقط و فقط به خاطر کنار گذاشتن نظام طلا و نقره در مسایل اقتصادی و مالی بود.

تنها نظام طلا و نقره می‌تواند این مشکلات نقدینه‌گی و این تورم شدیدی که جهان را فرا

گرفته از بین ببرد و استقرار و ثبات نقدی و ثبات نرخ‌های صرافی و پیشرفت در تجارت بین‌المللی را به وجود آورد. چون نظام طلا و نقره مزایا و فواید متعدد اقتصادی در بردارد که بعضی از این مزایا عبارت اند از:

۱- طلا و نقره کالایی است که مخارج حفاری و استخراج تولید جهانی‌اش را کنترل می‌کند و آن را در زیر سیطره‌ی خود قرار می‌دهد و تقاضای آن در مقابل تقاضای کالاهای دیگر و خدمات باعث می‌شود که جهان به پول نقد مجهز شود که تحت تسلط دولت‌های استعماری نباشد- آن‌گونه که در نظام پول کاغذی این امر اتفاق می‌افتد- و چیزی است که دولت‌ها به موجب آن می‌توانند های طلا و نقره هرچه بخواهند از طریق چاپ بیشتر آن‌ها در بازارها بگذارند هر وقت بخواهند میزان نقدینه‌گی و میزان پرداخت‌ها با دولت‌های دیگر را بهبود بخشند.

۲- نظام طلا و نقره جهان را به طور ناگهانی در معرض افزایش مبادله‌ی نقد قرار نمی‌دهد آن‌گونه که در پول کاغذی به وجود می‌آید و به این صورت نقدینه‌گی خصوصیت ثبات و استقرار و افزایش اعتماد به آن را به خود می‌گیرد.

۳- نظام طلا و نقره دربردارنده‌ی میزانی هستند تا خلل موجود در پرداخت‌های بین‌المللی که خود به خود در بین آن‌ها وجود دارد تعدیل نماید بدون این که بانک‌های مرکزی دخالت کنند- همان‌طور که اکنون برای تعدیل این خلل دخالت می‌کنند- و هر وقت نرخ صرافی بین ارز دولت‌ها مختل شود، نظام طلا و نقره به دلیل ماهیتی که دارد می‌تواند بدون دخالت بانک مرکزی این اختلال را تعدیل و نرخ صرافی بین ارز دولت‌ها را متعادل نماید. چون افزایش واردات بر صادرات باعث می‌شود که دولت‌های دیگر به پول نقد بیشتری از پول این دولت دست یابند و خروج طلا و نقره به خارج را افزایش می‌دهد و در نتیجه باعث کاهش نرخ‌ها در داخل کشور می‌شود و این باعث می‌شود که کالاهای داخلی ارزانتر از کالاهای وارداتی گردد و در نهایت واردات را کاهش دهد. به علاوه دولت مزبور می‌تواند که اگر این خلل در میزان پرداخت‌ها استمرار یابد وجوه اندوخته‌ی طلا و نقره‌اش را از دست می‌دهد در حالی که در سایه‌ی نظام اسکناس هر وقت میزان پرداخت‌ها مختل شود، دولت به افزایش چاپ اسکناس پناه می‌برد. چون برای چاپ اسکناس محدودیتی وجود ندارد و این امر باعث افزایش تورم و کاهش توان

خرید ارز می‌شود.

اما در نظام طلا و نقره دست دولت در چاپ اوراق نقدی باز نیست و نمی‌تواند به میل خود پول نقد را چاپ کند مادامی که پول نقد قابل تبدیل به طلا و نقره با نرخ مشخص باشد؛ چون دولت می‌تواند در صورت افزایش پول نقد تقاضای طلا افزایش یابد و در نتیجه از رویارویی با این تقاضا ناتوان بماند یا طلا به خارج برود و وجوه اندوخته‌اش را از دست دهد.

۴- اگر طلا به عنوان واحد نقدی باشد، دولت‌ها نمی‌توانند قدرت نقدینه‌گی را به دست گیرند و باعث شود که آن‌ها ویژه‌گی و امتیاز عظیمی داشته باشند از آن جهت که مقدار نقدینه‌گی در دولت برای مبادله‌ی نقدی‌ای که بازار به آن نیاز دارد کفایت می‌کند صرف نظر از این که مقدار نقدینه‌گی زیاد باشد یا کم؛ چون همه‌ی کالاها نرخ مبادله با آن کالاها را می‌گیرند و تولید کالاها را دیگر افزایش می‌یابد و نرخ‌ها پایین می‌آیند. در حالی که در نظام اسکناس افزایش نقدینه‌گی به آن منجر نمی‌شود بلکه افزایش نقدینه‌گی منجر به کاهش ارزش خرید نقدینه‌گی می‌گردد و این به تورم می‌انجامد. به این صورت روشن می‌گردد که نظام طلا و نقره است که تورم را از بین می‌برد درحالی که نظام اسکناس میزان تورم را بالا می‌برد.

۵- نظام طلا و نقره از نرخ ثابت صرافی در بین پول دولت‌های مختلف برخوردار است چون پول هر دولتی با واحدهای معینی از طلا یا نقره برآورد می‌شود. به این صورت تمام دنیا در حقیقت یک واحد نقدی از طلا یا نقره دارد هر چه پول‌ها مختلف باشد و در این صورت جهان از آزادی تجاری و حمل و نقل کالاها و اموال در بین دولت‌های مختلف جهان برخوردار می‌شود و دشواری‌های سکه‌ها و پول کمیاب از بین می‌رود و در نتیجه تجارت بین‌المللی پیشرفت می‌کند؛ چون تاجران دیگر از افزایش در تجارت خارجی نمی‌ترسند چرا که نرخ صرافی ثابت است.

۶- نظام طلا و نقره برای هر دولت ثروت طلا و نقره‌اش را حفظ می‌کند پس دیگر قاچاق طلا و نقره از کشوری به کشور دیگر پیش نمی‌آید و دولت‌ها به هیچ نظارتی جهت محافظت بر طلا و نقره شان نیاز نخواهند داشت چون طلا و نقره از نزد دولت‌ها منتقل نمی‌شود جز به عنوان بهای کالاها یا مزد کارگران و مستخدمین.

تمامی فواید و مزایای مذکور در نظام معدن واحد-چه طلا باشد یا نقره- و در نظام دو معدن، یعنی نظام طلا و نقره تحقق می‌یابد. علاوه بر فواید فوق، نظام دو معدن باعث افزایش حجم نظام معدنی می‌شود که در نتیجه تقاضای کلی نقود بیشتر می‌شود و این به دولت امکان می‌دهد که به آسانی و سهولت با نیاز مردم به نقدینه‌گی برخورد کند که این خود انعطاف‌پذیری را بیشتر می‌گرداند و باعث می‌شود که قدرت خرید واحد نقدی و میزان نرخ‌ها به بالاترین درجه‌ی ثبات برسد.

این‌ها مزایا و فواید نظام طلا و نقره بودند. نظام طلا و نقره در نتیجه‌ی اختراعات جهانی و به دلیل وجود موانع گمرکی و متمرکز شدن کمیت عظیمی از طلا و نقره در خزانه‌های دولت‌های بزرگ و دولت‌هایی که قدرت تولید بیشتری دارند و قدرتشان برای رقابت در تجارت بین‌الملل بیشتر است، یا برخورداری شان از دانشمندان و متخصصین و مهندسین و کارشناسان برجسته بیشتر می‌باشد و به دلیل به کار بردن نظام پول کاغذی الزامی به جای نظام طلا و نقره، خالی از مشکلات نیست.

برای این‌که دولت‌هایی که نظام طلا و نقره را به کار می‌برند، این موانع و این مشکلات را پشت سر بگذارند-به ویژه زمانی که دولت‌های بزرگ جهان و دولت‌هایی که در تجارت بین‌المللی تأثیر دارند- بر اساس غیرنظام طلا و نقره حرکت کنند، بر این دولت‌ها واجب است که بر اساس سیاست خودکفایی حرکت کنند و واردات‌شان را کاهش دهند و تلاش نمایند که کالاهایی که وارد می‌کنند با کالاهای داخلی شان مبادله نمایند نه با طلا و نقره؛ همان‌طور که این دولت‌ها باید تلاش کنند تا کالاهای موجودی‌شان را به کالاهایی که به آن‌ها نیاز دارند یا به طلا و نقره یا پولی که به آن نیاز دارند بفروشند تا کالاها و خدمات مورد نیازشان را وارد کنند.

به علاوه دولتی که بر اساس نظام دو معدن-طلا و نقره- حرکت می‌کند باید از تعیین نرخ ثابت صرافی در بین واحد نقدی طلا و واحد نقدی نقره اجتناب نماید و باید نرخ صرافی را آزاد بگذارد تا تابع دگرگونی و تغییر نرخ‌ها باشد؛ چون تعیین نرخ ثابت صرافی در بین طلا و نقره باعث می‌شود که واحد نقدی‌ای که ارزش آن در بازار بیشتر از ارزش قانونی‌اش است پنهان شود و واحد نقدی‌ای که ارزش‌اش کمتر است باقی بماند چون پول نقد کم ارزش، پول نقد با ارزش را از مبادله دور می‌اندازد و باعث می‌شود واحد

نقدی با ارزش پنهان شده و مبادله نشود.

کفایت طلای موجود در جهان:

نظام طلا، نظام شایسته برای منع حکومت‌ها از به وجود آوردن کمیت‌هایی از پول کاغذی بی‌محل و بدون موجودی که منجر به تورم می‌شود، است. نظام طلا واحد نقدی ثابت برای معامله‌ی بین‌المللی ارایه می‌دهد و این امر باعث تشویق بر تجارت بین‌المللی می‌شود.

ولی آیا طلای موجود در جهان برای بازگرداندن دنیا به حرکت بر اساس نظام طلا آن‌گونه که در گذشته بود، کفایت می‌کند؟ آیا برای تقدیم پول نقد لازم برای فعالیت‌های تجاری کافی است؟ و آیا دولت خلافت آن قدر طلا دارد که به او توانایی بازگشت به نظام طلا را بدهد؟

در جواب پرسش‌های فوق می‌گوییم: آری، طلای موجود در جهان برای بازگرداندن دنیا به سوی حرکت بر اساس نظام طلا کفایت می‌کند و در آن انعطاف‌پذیری کافی برای تقدیم پول نقد لازم جهت پوشش فعالیت‌های تجاری و نیازهای اقتصادی در جهان وجود دارد. به خاطر دلایل زیر:

۱- در طول تاریخ بشریت، هیچ معدنی از معادن به اندازه‌ی طلا مورد توجه و عنایت قرار نگرفته است؛ چون تمامی طلائی که انسان استخراج نموده تا امروز هم‌چنان مورد استفاده قرار می‌گیرد به رغم این‌که این مقدار طلا هزاران سال قبل استخراج شده است؛ چون آن‌چه از معدن طلا استخراج شده به گونه‌ای مصرف نشده که منجر به از بین رفتن آن گردد بلکه مبادله و دست به دست شده حالا یا به صورت پول نقد، یا به صورت زیورآلات و یا با وارد کردن طلا در صنایع و یا با دوباره ذوب کردن آن، مبادله شده است.

۲- طلا در تمامی عصرهای گذشته تا پایان قرن نوزدهم برای تمامی فعالیت‌های تجاری و پوشش دادن تمام نیازهای اقتصادی در جهان در طی زمان‌های مختلف کافی بود بدون این‌که مشکلات اقتصادی یا مالی پیش بیاید. در اثنای قرن نوزدهم-که پیشرفت اقتصادی به درجه‌ی بالایی رسید- جهان شاهد رشد و پیشرفت عظیم اقتصادی و کاهش نرخ‌ها و افزایش مزدها بود بدون این‌که به مقادیر طلای موجود نیاز داشته باشد و علی

رغم این که کالاها و خدمات افزایش یافتند.

۳- چیزی که برای مردم مهم است در حقیقت افزایش پول نقد نیست بلکه افزایش قدرت و توان خرید پول نقد می باشد و قدرت خرید طلا که خیلی بالاست و طلا ثبات و استقرار را به وجود می آورد و باعث آسایش و رفاه و پیشرفت می شود. در حالی که افزایش پول کاغذی که جایگزین طلا و نقره نیست سبب به وجود آمدن مشکلات اقتصادی و مالی فراوان که جهان از آن رنج می برد، می شود و باعث افزایش تورم که منجر به کاهش ارزش خرید پول کاغذی می شود، می گردد.

۴- نظام اقتصادی ای که در آن هیچ گونه قیود و محدودیتی هم چون نرخ گذاری یا احتکار وجود ندارد. کمیت نقدینه گی موجود در آن برایش مهم نیست چون هر کمیت نقدینه گی رایج به درد خرید کالاها و خدمات موجود در بازار می خورد. و هرگاه کالاها و خدمات موجود در بازار افزایش یابد و مقدار نقدینه گی رایج هم چنان ثابت بماند، این امر منجر خواهد شد که این میزان نقدینه گی قادر به خرید کالاها و خدمات بیشتری باشد. عکس آن نیز صادق است؛ یعنی هرگاه مقدار کالاها و خدمات موجود در بازار کم شود و مقدار نقدینه گی هم چنان ثابت بماند، قدرت و توان این واحد نقدی برای خرید کالاها و خدمات کم می شود. به هر حال میزان نقدینه گی رایج برای مبادله ی نقدی کفایت می کند حالا این میزان نقدینه گی هر چه باشد: کم یا زیاد.

۵- همانا نقص و عیبی که ظاهراً در طلا به نظر می رسد فقط نتیجه ی تورم رایج جهانی است و اگر جهان به نظام طلا باز می گشت قطعاً ثبات به نرخ نقدینه گی باز می گشت و باعث می شد که شور و اشتیاق به طلا کم شود. چون آن وقت دیگر طلا برای بازی بورس تجاری به کار گرفته نمی شود و همه به سوی فعالیت های تجاری و نیازهای اقتصادی روی خواهد آورد. زیرا فعالیت های تجاری با طلا و بورس بازی با آن به دلیل پیدایش استقرار برای نرخ های پول، متوقف خواهد شد. چون نرخ های پول و نسبت آن ها با یکدیگر به وسیله ی طلا مشخص خواهد گردید، چیزی که باعث می شود نقد در تمام دنیا هم چون یک واحد پول باشد و این منجر به عدم امکان بورس بازی با طلا و منجر به کاهش سود در تجارت با طلا می شود.

به این صورت طلا زیاد می شود و نقص و عیبی که ظاهراً در طلا به نظر می رسد، پنهان

می ماند.

تمامی دلایل مذکور بیان می دارند که جهان می تواند به نظام طلا بازگردد و طلای موجود در جهان برای نیاز نقدینه گی و پوشش دادن فعالیت های تجاری و فراهم نمودن ثروت لازم برای نیازهای اقتصادی کفایت می کند.

اما دولت خلافت تمامی آنچه که در خور دولت های دیگر است در خور دولت خلافت نیز می باشد و دلایل فوق الذکر روشن می سازد که دولت خلافت این توانایی و قابلیت را دارد که به نظام طلا بازگردد و همانا طلای موجود در کشورهای اسلامی و انباشته شده در بانک ها و خزانه های کشورهای اسلامی برای قادر ساختن دولت خلافت جهت بازگشت به نظام طلا کفایت کامل می کند. به علاوه مقادیر نقره ی موجود در کشورهای اسلامی (که همراه واحد نقدی طلا، واحد اساسی نقدی دولت خلافت می باشد؛ چون دولت خلافت بر اساس نظام دو معدن از ناحیه ی نقدینه گی حرکت می کند) با کمیت هایی زیادی که موجود است، این امر را برای دولت خلافت آسان می سازد تا به نظام طلا و نقره بازگردد.

به علاوه، در کشورهای اسلامی تمامی مواد خامی که برای امت اسلامی و برای دولت خلافت لازم می باشد، فراهم است که این باعث می شود دولت خلافت به کالاهای دیگر کشورها نیازی اساسی یا نیازی ضروری نداشته باشد. به این صورت دولت خلافت با کالاهای داخلی اش از وارد کردن کالاهای خارجی بی نیاز است که این خود باعث صرفه جویی خروج طلا به خارج و باقی ماندن آن در داخل کشورهای اسلامی می گردد.

همان طور که کشورهای اسلامی دارای کالاهای مهمی هم چون نفت است که تمام دولت های جهان به آن نیاز دارند و دولت خلافت می تواند نفت را به طلا یا هر کالایی بفروشد که به آن نیاز دارد یا به پول نقدی که جهت وارد کردن کالاها و خدمات لازم به آن نیاز دارد، بفروشد. هم چنین دولت خلافت می تواند فروش نفت به هر دولتی را منع کند مگر این که در بهای نفت، طلا بپردازد. فروش چنین کالایی به طلا باعث می شود که طلا به فراوانی به کشورهای اسلامی روی آورد که این باعث افزایش وجوه اندوخته ی طلا در دولت خلافت می گردد.

پس بی نیازی دولت از دولت های دیگر به دلیل وجود کالاهای داخلی اش و دارا بودن

کالاهایی که تمام مردم به آن‌ها نیاز دارند و آماده‌اند که در بهای آن کالاها طلا بدهند، طلا را از خارج شدن از کشورهای اسلامی - مگر این‌که در مقابل خروج آن کالاهای مفید و با ارزش و مورد نیاز دولت خلافت وارد کشورهای اسلامی گردد - حفظ می‌نماید و باعث افزایش ریختن طلا به کشورهای اسلامی می‌گردد. به این صورت دولت خلافت می‌تواند تأثیرگذار باشد و کنترل بازارهای نقدینه‌گی جهانی را در دست گیرد و بدون سیطره‌ی احدی پول خود را حواله نماید.

به این صورت به تمامی روشن می‌گردد که دولت خلافت می‌تواند به نظام طلا و نقره بازگردد و همانا طلای موجود در کشورهای اسلامی برای این بازگشت کفایت می‌کند، همان‌طور که برای فراهم کردن نقدینه‌گی لازم کفایت می‌کند.

بازگشت به نظام طلا چگونه تحقق می‌یابد؟

برای بازگشت به نظام طلا بایستی اسباب و عواملی که منجر به دست کشیدن از نظام طلا می‌شوند، و عواملی که باعث سقوط نظام طلا شده‌اند برداشته؛ یعنی به صورت زیر عمل شود:

- ۱- متوقف نمودن چاپ پول کاغذی؛
- ۲- بازگرداندن پول نقد طلا به معامله و مبادله؛
- ۳- برداشتن موانع گمرکی در برابر طلا و برداشتن تمامی قیود و محدودیت‌ها برای واردات و صادرات طلا؛
- ۴- برداشتن محدودیت‌های تملک و به دست آوردن طلا و خرید و فروش آن و معامله با آن در عقود و قراردادهای؛
- ۵- برداشتن قیود و محدودیت‌ها بر سر راه تملک پول‌های اصلی و اساسی در جهان و قرار دادن رقابت آزاد در بین پول‌های جهان تا این‌که به نسبت یکدیگر و به نسبت طلا نرخ ثابتی بگیرند بدون این‌که دولت‌ها با کم کردن یا به آب انداختن پولشان در این زمینه دخالتی بکنند.

هر وقت به طلا آزادی مبادله داد، در مدت زمانی کوتاهی بازار گشوده‌ای خواهد داشت و در نتیجه تمامی پول‌های بین‌المللی به نسبت طلا، نرخ ثابت صرافی به خود می‌گیرند و معامله‌ی بین‌المللی با طلا به وجود می‌آید؛ چون پرداخت ارزش‌های عقود

به کالاهایی صورت می‌گیرد که ارزش آن‌ها با طلا مقدور باشد. به راستی گام‌های فوق هرگاه یک دولت قوی آن‌ها را بردارد، پیروزی این دولت منجر به تشویق دولت‌های دیگر به پیروی از او در این زمینه خواهد شد که این باعث پیشرفت به سوی بازگرداندن نظام طلا به جهان برای باری دیگر می‌گردد. هیچ دولتی شایسته‌تر از دولت خلافت برای اقدام به این کار نیست؛ چون بازگشت به نظام طلا و نقره به نسبت دولت خلافت یک حکم شرعی است و چون دولت خلافت در برابر جهان مسوول است؛ هم مسوولیت هدایت و هم مسوولیت اداره‌ی جهان را برعهده دارد.

* * *

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

امت پروڈکشن

Ummat Production

www.ummatproduction.com